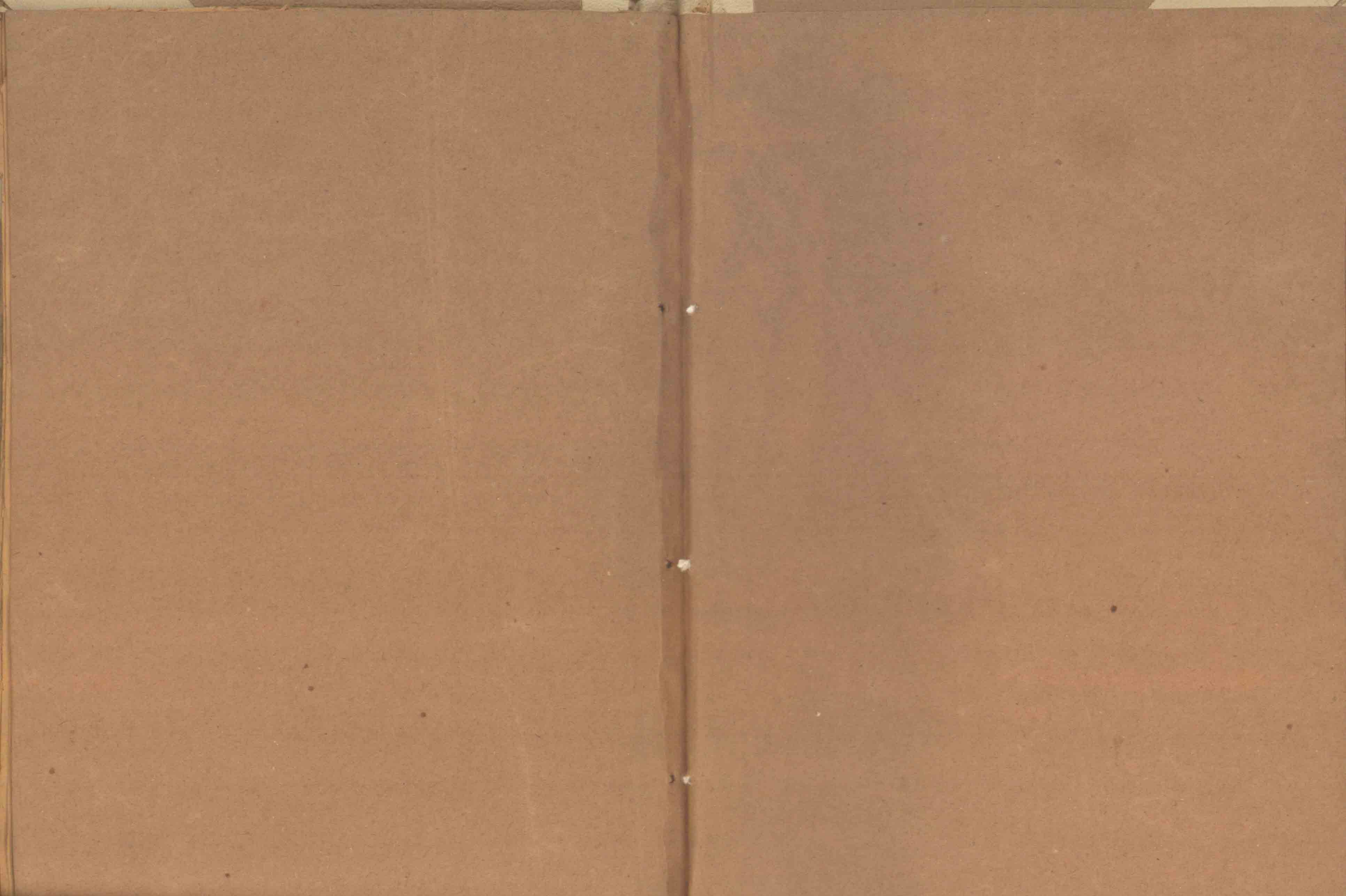


علاج الابدان - ام العلاء ج - فارسى

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25



عنوان صنایع کمال و مکمل
فنون و صنایع کمال و مکمل

علاج الايدان

در طب نام و هنر و کمال
در طب نام و هنر و کمال

اطلاعا

اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتاب کا ذخیرہ سلسلہ وار فروخت کے لیے موجود ہے جس کی قیمت مطول ہر شایق کو چھاپے جانے سے مل سکتی ہے جس کے معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی حالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے پیش بیچ کے تین صفحہ جو سادہ بین کتب طب فارسی و کتب طب اردو و ریح کرتے ہیں تاکہ جس فن کی یہ کتاب ہے اس فن کی اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے دراز کو آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو

کتب طب فارسی

اکسیر اعظم چار جلدوں میں جامع کلیات و مسالجات طب کی مولفہ حکیم محمد اعظم خان نقاش
الطی طب بہ حکیم خانم جہان -
ملخص مفصل بقراطی مشہور کتاب تیرہ جلدوں کی جسکی تلخیص مولوی غلام حسین نے فرمائی -
خلاصۃ التجارب طبیکہ علیہ
خان مدونہ حکیم بہار الدولہ بہادر کے -
مجموعات الکیمری معنی تصنیف حکیم محمد اکبر خان معروض بہ حکیم ارزاقی
کفایہ منظوری مع رسالہ چوپچی
مشہور کتاب مسالجات و تشریح میں مصنفہ حکیم منظوریں حکیم محمد یوسف -

مرکبات میں بڑی معتبر کتاب ہے -
مجموعات رضائی صاحبہ ادراغ صنف باہ و شانہ میں مولفہ حکیم سید رضا حسین -
طب الکیمری سیدی کتاب طب میں مصنفہ حکیم محمد ارزاقی -
میزان الطب معنی مشہور کتاب طب کی ہے مع رسالہ ذیل تصانیف مختلف
میزان الطب معنی مصنفہ محمد اکبر ارزاقی
۱ - رسالہ ولالہ البیض
۲ - رسالہ ولالہ البیض
۳ - رسالہ سحران مع جدول حکیم مطب علوی خان لکھنؤ اور
ممتحن کا مجموعہ از حکیم علوی خان -
مفح القلوب مصنفہ حکیم محمد اکبر ارزاقی
اہم العلاج غریبہ رسالہ ہر حاوی ترکیب

ضمیمہ الاطعمار مصنفہ حکیم محمد رفیعان
اقتیارات بدلیعی معروضات طبعیہ اور

عنوان کتاب کا مضمون خلاصہ پڑھو اسما



علاج الابدان



مطبع نام منشی نو کشتورہ کا پلو رطیم پورہ

۱۷۳۶۴۸





بسم الله الرحمن الرحيم

پس با قیاس حکمی را سزود که چون نبات انسان امراض مختلفه مقدر فرمود علاج آن
بمدیرین وجود مردم خلق نمود قیادک الله المخلص الخالق الیقینی نعمت طبیب ومانی
رازیب که چون از رحمت بالونه خویش بارشاد لکل ذلوع ذراع راه نمود البواب تراوس
هر ستم را بر روی عالمیان بکشود و کما آن سکنان کلا حتمه الحاکمین اما بعد خاکپای
اطبای زمین فقیر عبد الحق بن شاه ابوالحسن متوطن موضع پنجه صنلع موگیر نجد مست
وایقه چشمان شکرستان این فن التماس ینماید که چون فقیر را تا این زمان که سزود از ده صد
و هفتاد و پنج بحر بیست از تالیفات چند رساله اعنی قواعد حقیقه و تحفته الخواص و خرد و کمال شفا
عاجل صورت الامراض در رساله جدریه و رساله بجزانیه رساله جداول الحقایق در رساله العبد المذنب
بمقام المصنفه فرغت هست و او در خاطر گذشت که معالجات امراض ایدان که از زمین بدن
انسان باشد فراموش کرد و کلام رساله جدا گانه تا این زمان که مستوعب علاج بدن از بدن
باشد بنظر احقر نرسیده بل اغلب آنست که تالیف هم نشده باشد پس در تخص و استقرار این
امر غریب که از اجل صنایع او تعالی است که حکمت مستحکم بسم و از کتب متفرقه تقدیرین مستحقین
که تحت هر ششما حواله آن کرده خواهد شد التقاط کرده عجا که وقت مختصر می ترتیب داد و تالیف

علاج الایدان بما تعلق ببدن الانسان سزاوم ترصد از ناظرین رساله آنست
که چشم معائب را اغراض فرمود بر حسن سنی فقیر نظر لطفت گذاشت بر عای حسن انجام بیاورد و پاشند
و ما لوفیقنا لا اله الا الله علیه توکلت و الیه استعینت و این رساله مشتمل است بر مقدمه
و تبیه و بست و یک باب و خاتمه و هر باب متضمن است بر چند فصول مقدمه باید دانست که
حق سبحانه تعالی در هر چیزیکه مضار پیدا کرد ایند مصلح آن هم در آن چیز بختید چنانچه مشاهد است
که گزیده سگ را بجز آن سگ خورائیدن یا بوضع گزیده نهادن یا خون آن سگ همانوقت
که بگزد و قد رسی بآب خورائیدن نافع است و اگر زبان سگ دیوانه که گزیده است برین
در آتش خاکستر نمایند و بموضع گزیده پاشند زخم را اندمال نماید و سمیت او اثر نکند
و گزایومی آن سگ را بر پیده و سوخته بموضع گزیده نهادن و چون ظرف آب از جلد
سگ دیوانه ساخته باشند معوض آن از آب نوشیدن در آن اجتناب نمیکند و تعلیق
ناب کلب کلب که در پوست همان سگ بسته باشند بر بازو در رفع شر کلاب کلب است
هر چند که دارنده آبر را بگزد و گویند با کسی که ناخن زرگ باشد از زرگ باک نباشد همچنین
خوردن گوشت افجی جهت گزیدن انمی و گوشت تمساح جهت گزیدن تمساح و هزار
پایه را کوفته بر گزیده آن نهادن و عقرب را کوفته بر لذع آن ضماد کردن و نافع سم بود
و بر گزیده را سوپوست همان را سورا کشیده نهادن مسکن و حج است و نسبت بر یافت پای
مگس نیز از حدیث نبوی ثابت که چون مگس بطعامی بقیقه باید که یک غوطه دیگر داده پس از او
تا چه تر پاتی آوردن سسم بود و چون مگس غسل را بر سر کننده باقی را بر سوخ گزیده و بباله بود
در سعادت ساکن کند همچنین تا در مطلق بر چیزی قهر و اصلاح آن در دلت نهادن که عقل از
تفعل آن علاج چه حیوانات و چه از نباتات مگر آنچه که در تجارب آسانده کرام آمده است
در کتب متفرقه قلم بند ساخته اند و بسیاری اذنان در کتب آن خفاست که مالک بدن انسان
امراض شستی پیدا نمود و علاج آن هم در آن خلق فرمود آنچه که در تجارب ابل فن رسیده است

در رساله مختلفه ضبط ساخته اند تقییه بعض حکمای هند که از اثر اقیان بوده اند از تاثیرات انقباض
امراض جسمانی را بی استعمال ادویه علاج مینمایند و این را از علم سوده نامند و درین فن کتابها
آمان مولف است من شده از ان بر سبیل انمودن درین رساله می آید که یکی از ادویه
پس نفسیک از سورانج چپ پی آید بقره منسوب بود چه در بدن سردی آرد و خاصیت ماه سرد است
و در میک از سورانج راست پی آید بافتاب منسوب باشد چه در مزاج آن گرم بود و در مثال مزاج
آفتاب سوزان نوشته اند که اگر کسی کوشش نموده خود را بر وجهی آراسته سازد که شب با نفس قوی
در روز با نفس شمسی بکلفت و تب جاری می بوده باشد اصلاح بیماری و تبدل مزاج او
راه نیابد و از هر عوارض محفوظ ماند و اگر کتفه ماده حرارت بر بدن مستولی گردد باید که سورانج
راست پی را یک شبار روز یا زیاد بقدر زوال آن حرارت پانپه کند مسدود سازد و چنانکه
دم اندال جهت بیرون نتواند رفت البته حرارت نقصان پذیرد و بکزیایل گردد و همچنین اگر
برودت و رطوبت غلبه نماید سورانج چپ را مسدود سازد و برودت رفع شود و همچنین حکمای
هند اثر اقیان از تاثیرات انقباض امراض جسمانی را بی استعمال ادویه علاج
می نمایند و شمه از ان از کتاب تاثیر الانظار ترجمه طلسم فرنگ مرقوم است و آنرا علم تقاطیس
جوانی و زبان فرنگ مسمریم گویند و آن است که بوسیله بعضی حرکات جوارج و تاثیر نظر
بطریق مختلف و شکل نازک بعد مشق بر دیگر خواب غفلت می آرد و بعد از ماته تکمیل عمل معمول را
بکالت خواب بفرم حالات غیب پنهان و دور صحیح و راست بطور کشف معلوم می شود
و در از ان اکثر امراض که اطبا از علاجش عاجز باشند حکم اکسیر دارد مگر محنت و فرغ خاطر
عالی و معمول هم لاین و مشروط بشرایط مخصوص باید و مشق چند مدت کلا است مگر بغیر
مشق و عبود معلم عامل معمول هر دو در خطر است احتیاط بسیار است بنده هم چند زمانه
در مشق آن اوقات خود را مصروف کرده شمه از وقایق آن در یافت طریق خواب و در دن
بسیار است مگر اسهل ترکیب این است که بنجام آغاز عمل عامل قریب تر معمول نشسته

انگشت باک ابرام هر دو معمول را در میان هر دو انگشت ابرام و سبابه خود برشته آهسته
آهسته باله در مدیک چشم خود را بر مدیک چشم معمول نگاه دارد و دل خود را از تعاقبات دیگر پاک کرده چنانچه
منظور ماند و منظور هم همچنان کند یعنی چشم ظاهری و دیده دل بر نظر ناظر نگران ماند بعد عمل چند روز
بجسب تعاقبات ماده قابل معمول استیلای خواب غیر طبعی معمول ظاهر میشود حسب حال عامل
انظار و انگشت حالات میکند و همچنین است تاثیرات باد با هم نفسانی که در از ان بعضی امراض بسیار
تایخ می افتد که تاثیر او هم بمقابل آن نیز سده و تاثیرات اسرار و با هم نفسی متبعض و متحقق است
و تصورات را در احداث حوادث دخل تمام غایت آنکه حسب محل و مقام صد و آمار متفاوت بر جا
می باشد ازین قبیل است که وقت مجامعت خاصه عند الانزال هر گونه شکل حسن
و قبح منظور باشد متحقق نظر و اکثر فرزند که از ان می شکون شود مشابه همان شکل می باشد
در حسن قبح گذرک مشهود است که کسی چون چیزی حامض خورد آب در دهان بیند و پدید آید
دوندانش کندی گردند همچنان کسی را که بعد باشد و دیگری پیشتر دردی نظر کند چشمش تیرید و آید
در اکثر و از همین قبیل است تبدل مزاج بسبب تصور مخوفات و مفرحات شالاش حال عشا
است که از ظلم و جفای معشوق بدرجه سقوط انجامیده باشد و مشرف بهلاکت گرد آید چون گو
روبت وی دست دهد و فتنه خود بصالح نماید و استقامت در مزاج پدید آید و ازین جمله است
که اگر کسی تصور صحت کند یا تصور مرض حتی که این تصور مستکمل شود پس البته بر طبق آن صحت یا مرض
حقیقی عارض گردد و ازین جمله است که مشی بر موضع خبیث عالی مودی بسقوط میشود کسی را که
سقوط متصور باشد و اگر نه متنادین بر لیبمان که در هوا بنده نشی می کنند چنانچه در بازار گران
مرئی است پس علاج امراض از تاثیرات انقباض و انظار و ادبام نیز که متعلق بنده
انسان است هر یک جداگانه بمواقع خود حسب قدرت ترمیم خواهد یافت تمبیه در یافت
صحت غیر صحت مرعین باید که دست چپ بر تان مرعین راست غلطانیده نند اگر تان کج دلیل صحت
است و اگر کج دلیل بلاکت و اگر ساعتی چند ساعتی نه بیماری بر کشد و اگر مرعین را اول پاس خواب آید

و آخر شب بنایه و لیل طول کشیدن مرض است نفع العوام دیگر اگر دم بینی راست بر پیش در دویم
نه تا یک روز و زید بود و اگر دم چپ بود امید است که حیات باقی دار و طب انسان دیگر از امراض انسان
مرضا شد بداد اروت آن نعلم انه لعیش ام الفخذ عجینا فخر ادا و کلب به رطبه و بدیه و لغتین می
کلب جلال فان اکل منه الکلب فالمرض لعیش دان لم یا کل فبوره بمقاصد الاطباء و نفع العوام
نوشته که مجرب من است و دیگر قیل رایت بعض الناس یستدیر القوم و یکشف راسه بظلم
ضوء القرفان کان مخلصا فانه لا يموت فی ذلك النام دان کان الاصفی الامین من جنة قانه
لا يموت فی ذلك العوام شخصی نوشته که در شب نیمه شوال چنین می کنند **باب اول**
ورامراض راس مثل بر چند فصول فصل اول در صداع یعنی در سرد علاج
اخراخ دم بقصد قیال یا حجامت سابقین صداع عمومی را نافع و دیگر خرقه کتان بسین جاریه
تر نمایند و بر راس بدارند صداع حاد را نافع مخزن الادویه و دیگر سوط شیر زن آن فصول چا
میسی است مخزن الادویه و دیگر اگر صداع از حرارت باشد سوتنج راست بینی را یک شافویا
زیاده تا زوال حرارت پنبه کند سوسان و چنانچه دم از ان جهت بیرون نماند رفت البته
زائل گردد و همچنین در صداع بار و سوراخ چپ را مسدود و سوز و صلیع دور شود و راه انجیال
و دیگر اگر کسی اصداع شود زبان را بالا کنند و بر انصهای کام بسیار مال و هم آنجا مگرداید صداع
دفع شود رساله عجایب و دیگر عمل مسرزم و نافع صداع است تا اثر الاقطار و دیگر استخوان آدمی را
بسوزد و بگللاب خمیر ساخته علا کند و در ستر نافع راه آفتاب و دیگر طبع المیت قطیقا لیکن
الصداع مقاصد الاطباء فصل دوم در شقیق یعنی در نیم سرد علاج قصد قیال یا حجامت
ساقین شقیق عمومی را نافع و دیگر جگر گوش انسان ساییده ضماد و تمر نجایه شقیق نافع
مخزن الادویه و دیگر شعر الانسان اذا شد فی حرته و علق علی صاحب الشقیق نفو مقاصد الاطباء
فصل سوم در صداع که بندی مرگی گویند علاج استخوان انسان سوخته سوطا
شفا میدهد از صداع مخزن الادویه و علاج الامراض و گویند آشنایان ساییده استخوان انسان

امراض راس

در صداع

در صداع

جهت صداع مجرب خصوصا بوسیده آن و استخوان سر آدمی که سوخته یا شند بر بینی و مندرغ است
مخزن الادویه و گویند اندکی از خمیر کوسیده انسان با آب ساییده مصرود و در چند صرع نائل
شود راه آفتاب تا گویند بگریه استخوان آدمی مرده بسیار مقدار و تولد و یک شیر ماده کاه و پنبه
و مصرود و سنار تناول کنند شفا یابد تحفته المبریات و گویند استخوان آدمی را بسوزد و بگللاب خمیر
کرده طلا نمایند صرع را مفید بود مرده آفتاب تا گویند شعر الانسان محرق قشور یا صرع بسیار نافع
مخزن الادویه و دیگر بخور می انسان جهت صرع نافع مخزن الادویه و دیگر عمل مسرزم بری صرع بسیار
نافع تا اثر الاقطار و دیگر روز یکشنبه و قتیکه مرده هند و ان سوخته یا شند آنوقت یک ثان کند مرغان قش
بیزند هر گاه یک پخته شود بریزند و عفت خود پیچند پس از ان تان هر روز قدری مصرود و انجور را شند
و چند روز به شود مجرب الصداعی و دیگر زن حایض بمصرود و مساس کنند صرعش زائل شود
راه آفتاب تا گویند اگر اشک انسان که از شادی بود بمصرود و در چند صرع زائل شود راه آفتاب
و دیگر من علی شعر الانسان فی عنق المصدوع ازال عند الصرع مقاصد الاطباء فصل چهارم
در ام الصبغیان مرعیست که باطفال افتد و آنرا بندی جمبو گویند علاج دیگر بند استخوان
سر آدمی که سوخته نباشند و آنرا چندان بسایند که بچو سر مرده شود پس دوم از ان سنار بخور است تا
سر روز اغلب آنست که باز و کند مجرب بات البری و گویند استخوان سر آدمی که سوخته یا شند بر بینی
و مندرغ استخوان سر آدمی بخوردن و بند بنایت نافع است و گویند استخوان پس انسان
را سوخته ایک ساخته قدر برین خوراند مجرب است مجرب الصداعی که از قبل کلس قحوه الا انسان
قدر الارزا نفع الریح الصبغیان رساله جنین فصل پنجم در ضعف دماغ و خشکی آن علاج آشنایان
شیر زن جهت ترطیب و تقویت دماغ مفید مخزن الادویه و دیگر سوط شیر زن جهت نفع خشکی دماغ
نافع مخزن الادویه فصل ششم در سرد سام علاج قبل از استحکام آن قصد قیال نمایند و بعد
خوردن جبهه و دیگر حجامت سابقین با شرط حکام را بنایت سودمند دیگر شیر زن سوطا کردان
و بر رو کشیدن و بر کف پا با بیدن سرد سام را نافع بود و علاج القربا و دیگر موی سر انسان سوخته

امراض راس

در صداع

در صداع

بسرکه بخورد و در پیشانی طلا نماند و نیز در قطع بلغم میکند و در عرش یعنی سرسام بلغمی فایده بخشد علاج امراض
 فصل هفتم در عطش این نزول یا فوج نیز گویند چونکه عطش لازم این مرض است عطش گویند اگر
 یا فوج بی نشیند و غوی پدید می آید نزول یا فوج نامند و این مرض مخصوص بطفال خرد است
 علاج چکانیدن شیر مضمون لبن الجواری در بینی و یا فوج و خرقه بدان ترکردد بر تارک گذشتن در بگانه
 میل خشکی کند دیگر تبدیل نمایند عطش الفج و هجره القلوب فصل هشتم در سکت علاج برای سببش
 آوردن مسکوت مجرب است سر مسکوت را تراشیده و ببول آدمی ساییده بر سر بماند و در پیشانی بماند
 علاج دخان شمر الراس الانسان یفید ما یسکنه شما مقاصد الابدان فصل نهم در نسیان یعنی فراموشی
 علاج دخان شمر الراس الانسان مفید شما و شریا بجزا فته للنسیان مقاصد الابدان و مرآة آفتاب
 فصل دهم در فوج عمل سمر زمرد در فوج بسیار نافع است تاثیر الانظار فصل یازدهم
 در جنون و یا یخواری یعنی دیوانگی علاج ترنج راس بشیر زن انواع خون را نافع مخزن الادویه
 در میزان الطب و بکرمو ط شیر زن اختلاط عقل و یا یخواری و جنون صفراوی را مفید و بکرمو
 ضاد آن بر سر پدین قسم که خرقه بدان ترکردنی در پی بر پیش سر گذارند و چون گرم شود تبدیل نمایند
 زرد خیزب و دیگر سوی سردی شوخته بار و عن نخل حل کرده سودنا بیند جنون یا یخواری الفج بخشد
 محرب است علاج الزباد علاج الامراض و دیگر بکلیب علی راس صاحب المینا لین النساء بر
 مقاصد طبیا و دیگر عمل نرم و ان فوج است تاثیر الانظار فصل دوازدهم در عشق که قسبست از یخواری
 علاج بحق عظام الانسان لی ثلثه کل یوم و انق تخلص من العشق اذ الم علم شاربه تذکره
 و او انطاک و دیگر بکرمو نوموی سر مشوق بخور کنند از ان کوزه مرد عاشق را آب خوراندند
 در عشق اوزن میشود و متغیر از ان میگردد و باید که دخان بخوراند و در کوزه نو بر سر تخمه المومنین
 و دیگر اگر موی دوس یکجا در میان تنشی اندازند برای نفی آن هر دو تاثیر دارد علاج الزباد
 و دیگر اگر خوابد که نفس و جدائی در میان دوس شود و شغال مانع آدمی با یکا شده عرق آدمی
 بگذرد و در طرف آبگینه نگا بدارد هر گاه از ان بقدر نیم باشد در طعام بچرخد هر گاه که از نیم باشد

عشق
 کینه
 نسیان
 فوج
 جنون و یا یخواری
 عشق

بخورند در چنان بعضی سعادت بنمایند آنها گردد که در تحریر زیاد مرآة آفتاب و در اشکوی فایده و شفا
 مقام چنان نمود که چیزی در عشق پیدا کردن هم تحریر باید چون هعدنا نحن مست اسرحتما بل
 بشخصی میباشند آن شخص در محبت صاحب ناخن بحد عشق رسد گفته اند که ناخن پانزدهمین خاصیت دارد
 و نیز گفته اند که بگردد ناخن انگشتان دست پار و ز شنبه و نیک بسایند و آنرا بخورند هر که بد
 هر رام و مطیع و فرمان بر دار گردد و آسان ترین تدبیر آنست که از او آب یک برگ مقبول
 نیامیزند تا نم نگیرد یا با غسل آسینه بخوراند تخمه المومنین و تخمه الماشقین و مرآة آفتاب و
 عجائب الخلوقات و قیل فلامنه طفره و اذا اوتت و سقت الانسان اجمه حیاشه بد مقاصد طبیا
 و جواهره الحيوان درسطور کتاب خواص گفته که چون ناخنهای دست پارودی در سفال آب
 ندره بسوزانند و مثل غبار سوخته با شراب یا شیرینی بهز نیکو بخوراند در محبت او مردی مقرب گردد
 و دیگر گفته که با این ناخنهای پدید می باید که باشد علاج الامراض و دیگر موی هر عورت است
 که دست دارد بسوزد و دو خاکستر آنرا در شد خالص روغن زیتون بیامیزد و وقت حاجت قشرب
 مالده بجا مشغول شود عود شغیت و گرده مفتاح السرد و دیگر جعفر طوسی آورده که چون موی
 طرفین عارض و یا تحت ذقن انسانی را مقراض کرده بار و گندم آسینه اتمام زنی کند و محبت
 او مردی آرام گردد و علاج الامراض و دیگر در ذخیره اسکندر در سطومی نگارده که در مانع آدمی را یک شغال
 در دیک کوچک گرم کرده بول انسان چهار شغال اضافه نموده بگذارد که بکند است چون سرشته
 سقند گردد و در آبگینه پاک نگا بدارد و در یکم بچتن طعام بقدر نیم باشد از ان بیامیزد و در وقت
 بگویند قد عطف قلب فلان بن فلان هر گاه این طعام با کس بخوراند مردو باشد یا زن
 بغایت مفاد و محب شود که یک ساعت بی تقای او صبر نگردد و بر نفس خود قدر زیاده بی تقای
 مرآة آفتاب و در اشکوی و دیگر اگر یک شغال کبریت زر سبوج بر آتش گذاخته یک شغال مانع
 آدمی با هم بیامیزند و در طرف آبگینه نگا بدارند یک جبه از ان در کف دست آدمی نمود و مالیده پیش
 زنی و مردی که محبت از ان بخواد بر دوزن زن از حرم محبت می قرار یابد و در مرآة آفتاب

عشق
 کینه
 نسیان
 فوج
 جنون و یا یخواری
 عشق

دوار اشکویی و دیگر اشکونی که با نطفه آدی نزنند آن زن عاشق است و در وقت آفتاب نما
 دیگر نوشته اند که اگر در منی خود از بزن بخورند نهایت دستار طبع گردد و خواه بشکرت آنچه بخورند
 یا غیر نقل بیان تر کرده حتی که نوشته اند که اگر در منی خود از بزن بخورند نهایت دستار طبع گردد و خواه بشکرت آنچه بخورند
 زیاد و اثر دارد علاج الغریب و دیگر اگر زن از بجا است آدی نباشد باید که وقت انزال قدری آب منی
 در کف پای چپ آن بمالد آن زن خوابان او گردد طب انسان و دیگر اگر زن بسیاری را بشکرت
 در فرج خود دردی بود بخورد مطیع زن شود و کند آنچه داشته خوانند علاج الغریب و دیگر اگر خوابی
 که عورت را بر خود مبتلا کردی که جز تو دیگری را نخوابد باید که در وقت جماع بدانی که کدام نفس میرود
 اگر دم جانب راست باشد از عورت طرف چپ پس باید که سوختن منی است و عورت را در منی چپ
 عورت نهد تا دم عورت از آن جانب بسته گردد دم راست عورت چپ را یکسره بچیند و زنده بار کند
 عورت عاشق و ذریفته او گردد و دیگری هرگز و تمام ساله عورت فصل سینه در دم و فرج را
 علاج طلای بول انسان بر سر فروغ بر امفید مخزن الادویه و دیگر شیر زن و شیرین بر سر فروغ
 رس قرینه العود را نافع است مخزن الادویه و دیگر موی سوخته انسان با آب حل کرده جهت دم سرد
 جراحت آن مفید مخزن الادویه و دیگر شکر انسان بخل او شراب صرف و وضع علی جراحت الراس
 لم ترم مقاصد الاطباء و دیگر موی انسان با کدر ساییده بر جراحتی سر افشانند سود میدهد
 مرآة آفتاب نافع فصل چهارم در سر منی بیماری مفرد علاج شیر زن قطره او در تریخا
 و سو طاس را مفید است مخزن الادویه و علاج الغریب و دیگر اگر استخوان مرده ساییده و باغ
 زن بدین خواب گران بر و غالب شود و اگر استخوان زن مرده را در منی مرد بدین چینی بود مرآة آفتاب
 و دیگر عمل مسریم و اف سهر است تاثیر الاظفار فصل پانزدهم در سبب خواب مفرد
 علاج من علق شکر انسان فی عنق خفاش لم ترم تکرر و او د الطلک فصل شانزدهم
 در سبب عیسی علاج لبن نساور الف تقطیر نمایند بسیار مفید است فواید المرضی و دیگر عمل مسریم
 و اف سبب است تاثیر الاظفار باب دوم در امراض عین و جفن مشتمل بر چند فصول

در وقت فرج

سینه

سبب

تشیخ مرضی

وضعت عین

فصل اول در بیماری جوشش چشم علاج نصد فغالب و حجابت نقره رمدوی را نافع
 و دیگر احتمال بزرگ گوش رمد جوان را مفید مخزن الادویه و دیگر احتمال از بول مدر مفید مخزن الادویه
 و دیگر بول کوردکان در پنبه الوده بر پشت چشم نماده بر فاده بند زرد لطفال را مفید علاج الغریب
 و دیگر پنبه با شیر مرصه الوده بر چشم بند و قدری در گوش چکانند در لطفال را مفید و گویند شیر خنجر
 برای پسر و بالعکس سودمند تر بود علاج الغریب و دیگر بول انسان الصائم اذا تحل به نفع الرمد نفسا
 عجیبا مقاصد الاطباء فصل دوم در بیاض منی گل چشم بندی بها گویند علاج لبیدن
 بیاض نربان ناشتا بسیار مفید بیزن الطب کذا آب صین ناشتا چشم کشیدن مخزن الادویه
 و دیگر احتمال چشم بزرگ گوش بیاض چشم را نافع مخزن الادویه و دیگر احتمال موی سوخته انسان
 بیاض عین خود کند مخزن الادویه و دیگر قطره بول حصوص بول اطفال بیاض را نافع مخزن الادویه
 و دیگر جگر الکلی که در کرده انسان نکون می باید احتمال آن جهت بیاض چشم مریب است مخزن الادویه
 و دیگر جگر المشانه که در مشانه انسان نکون یا بد احتمال آن جهت بیاض چشم غریب
 و دیگر بول انسان که آنرا در طرف کس جوش داده ملک از آن بگیرند جهت نفع بیاض چشم بزرگ
 و در احتمال مانند شیرین است مخزن الادویه و دیگر خون حیض با کرده در چشم کشیدن سفیدی
 چشم بر مرآة آفتاب نافع و دیگر بول انسان الصائم کما یقال البیاض از ذکر مرآة مقاصد الاطباء و دیگر بول انسان
 اذا جعل فی آثار نحاس و نیز کفی الشمس حتی یقعدها کتخل به نفع البیاض مقاصد الاطباء
 و دیگر بول ایسی اذا صبح فی آثار نحاس و کتخل به جلا البیاض مقاصد الاطباء
 و در مرآة آفتاب نافع عمل آن نیز زیاد کرده اند و دیگر زبل انسان اذا سرق کتخل
 به جلا بیاض العین مقاصد الاطباء و در مرآة آفتاب نافع علاج الغریب و مخزن الادویه
 نوشته که بیزی که اول مرتبه از کودک جدا شود در چشم کشند بیاض دیده برود
 در دوار اشکویی نوشته است سیر از طفل کاول با زاید بگیرد و چند که دیده
 بگذارند چون خشک نکیش مسای و آمیزه نبات سوده پس نصفش نگهدارند

ع

چشم

کسی در دیده چون بهنگام حاجت به سفیدی مایه در چشم بخار و دیگر مایه را بشیر مخلو البیاض
 المین کلمات ذکره داود النطاک و دیگر بیاض که چشم اطفال وقت ظهور جدی در صید عارض
 سو و علاج او از بجزین شنیده شد که خشک بود جدی را خشک نماید در چشم سر نه کشند
 بسیار نافع می شود و دیگر زهره آدی خواه تر از در چشم کشیدن از زاده به گل چشم نوشته اند
 مجوعه بقائی و دیگر اگر در چشم کسی نقطه سپید باشد بهر دو چشم با یک چشم پس باید که بتدریج و تدریج
 و سکون نظر بر زهره بینی خود دارد تا منشا به رساند نظر را که گوئی آن نقطه را می بیند برین پنج ملازمت
 نقطه درخ شود رساله عجایب و دیگر نغمه ام لطف الندی فی عینه بیاض فی نخد با یا بیره حتی بحری
 و مهابکلی به فیزیب البیاض مقاصد الاطبا فصل شوم در طرفه و آن نقطه خون است که
 بر طرفه افتد علاج آب مین ناشتا چشم کشیدن نافع مخزن الاودی و دیگر قطور بول خصوص
 بول طفل طرفه را مفید مخزن الاودی و دیگر بزاق صائم نفع قطور اللطره مقاصد الاطبا و دیگر
 تقطیر المین الجاریه فی ابتد الطره مقاصد الاطبا فصل چهارم در عشاوه و آن فستیت
 که بالای طحی افتد علاج غایط الصبی حین بولد از اجفت و سخن و اقل نفع العشاوه و در مهاب
 مقاصد الاطبا و دیگر اگر در چشم کسی بزه باشد شیزن که نخست سپر زاده باشد ام چند شب چشم کشند چشم
 دفع شود کف الی باب فصل پنجم در طرفه و آنرا بندی ناخته گویند علاج چرک گوش روزی
 دو سه بار در چشم کشند طرفه را نافع مخزن الاودی و دیگر قطور شیزن در چشم بانزدت جهت طرفه نافع
 مخزن الاودی هم در عشاوه شب کوری بندی تو ندری علاج چرک گوش انسان
 جوان با پوست بلیله زرد مشاوی ساییده است تا بیکل کرده در چشم کشند آخر روز نافع عشاوه
 و بیاض و جانی عین است علاج النور با فصل پنجم در زردی کوری بندی و نوندری علاج
 شیز و خزان رینی چکاتد علاج النور با فصل ششم در زردی الی مابندی موی تیانید علاج چرک
 گوش انسان و گونه مساوی و شمد سوزنکا بزند در چشم کشند علاج النور با فصل ششم در سبب عینی گمانی چشم
 سنج و ممتلی می شود بتدریج چشم بخار و علاج نصد رنگ قبالی نماید بعد از آن که پیشانی روگنات

طرفه

عشاوه

انفخه

عشا

نزدی

سبب

زردی و دیگر چرک گوش انسان بشد که منتهی بشان سازند و آب سفید در چشم کشیده باشند
 نافع بول بود و بیاض را هم مفید علاج النور با فصل ششم در سبب العین یعنی لاغری چشم علاج
 یقطر فی العین المین النصار و السیط المین جلیه مره مکره و غشیه مقاصد الاطبا فصل یازدهم در جرب
 العین و حکم در قرصه آن علاج موی سر انسان سوخته خاکستر نموده بد یک سایید در چشم کشند جرب عین
 را مفید بود مخزن الاودی و دیگر اذا عقد بول الصبیانی آثار نحاس و ق نفع الجرب کما مقاصد الاطبا
 و دیگر عسکر بول نفع الجرب کما مقاصد الاطبا و دیگر طلا می موی سوخته انسان با موار سنگ
 جت تسکین جرب حکم کشید چشم نافع مخزن الاودی و دیگر قطور شیزن در چشم قرصه عین را
 مفید مخزن الاودی و از هم در وجع العین یعنی درد چشم کنی رمد و سوزنی چشم باشد
 علاج قطور بول خود در چشم را نافع مخزن الاودی و دیگر شیزن و خمر یا قدری زعفران با نغم
 سفید جل در چشم کشند در مساکن شود مره آفتاب نافع فصل سیزدهم در ظلمت و ضعف بصیرت
 علاج اکتال بول در ظلمت بصیرت نافع مخزن الاودی و دیگر قتیله از خواب بیدار شود بیدار
 آب درین خود در چشم کشند و ضعف بصیرت بود و اکثر امراض چشم را مفید او مداومت
 عمل بران حافظ صحت عین است علاج النور با مخزن الاودی و دیگر اگر نظر کسی ضعیف باشد
 پس باید که نظر را بگرداند و در شش جت بنگرد تا بتدریج نظر ترقی گیر رساله عجایب فصل چهارم در
 در احوال خود باید فصل پانزدهم در رمد یعنی آب فتن از چشم بندی و صعلک اگر کسی را از چشم
 آب و د باید که بقوت تمام چشم ببالد و کم بقوت بالا کشد بشاید که از آن سبب کشیدن موده
 گرد آید و بالاتر و در چند روز بچین کند آب از چشم با بستر رساله عجایب فصل شانزدهم
 در زردی یعنی گوی چشمی بندی که نجا علاج المود الازرق العینین او از فتوح جاریه چشمه
 ابد الی مین زردیها سودا و حیوان الیوان و در را و غریب نوشته که گزین چشمی میسر نماید
 بسیار سیاه رنگ باشد فصل هجدهم در قندی یعنی چیزی در چشم افتادن علاج

عین

جرب عین

عین

ضعف بصیرت

احوال

بصیرت

بصیرت

قندی

چشم بر آب گرم بسویند شیر زتان چکانند میزان الطب فصل پنجم در همین الکتبه تحت عنوان
 الصائم نیز بهر اطلاع مقاصد الاطباء فصل نهم در همین انتفاخ اللثمه الحادث عن المرة السوداء
 یکم لیلین جاریه نفع مقاصد الاطباء فصل ستم فی النساء ان حدیث عن بسبب قطره لیلین
 الجواری شیخ دان کان عن سبب مثل ضربت او لقطه قصد القیصال و یعمل فی الیمن
 لیلین جاریه مقاصد الاطباء فصل سبت و یکم فی الدلیل بحیث فی باطن الیمن لیلین النساء
 یغید کلاما مقاصد اللبالباء فصل سبت و دوم در سلاق لیلین سبطه سرخ شدن بلبک خصوص عن
 کتاره بیشتر مطبوع شود و آنرا بسندی یا منی گویند بهترین علاج قصد قیصال است و حجامت
 پس سردی قطره شیر زان با انزروت بدان نافع مخزن الادویه فصل سبت سوم در سلاق
 و آن نزد فی سبت نرم بر ظاهر بلبک علاج قطره شیر زان با انزروت بدان نافع مخزن الادویه
 فصل سبت و چهارم در غرب و آن نهمور گوشه چشم که جانب منی است باشد علاج
 اطفال بول بدان نافع مخزن الادویه فصل سبت پنجم در شیر و آن در سبت بلبک جو در کتاره
 بلبک بسندی گو باخی گویند علاج آنرا چیزی بخراشند و چک را بر شیر مایه شده باخشند
 عظیم النفع است که سمعت بن البرمین و دیگر برای شیر موی سرادی ساییده صداد کرده باشند
 نافع است فصل سبت و ششم در خشونت اجفان و غلظت آن لقطه لیلین جاریه فی الیمن نفع من
 خشونت الاجفان و غلظتها مقاصد الاطباء فصل سبت و هفتم در اللصاق الحقیقین یعنی چسبیدن بلبک
 بلبک دیگر که اکثر اطفال را لاحق شود بجز خواب علاج هر صبح چشم را ببول گرم طفل بشویند و شام
 بلبک در شود علاج آنرا فصل سبت و هفتم در انتشار الابدان یعنی ریختن موی مرده که از فرط
 بوسیت بود علاج سوطه بیشتر مضمون بدان نافع بود علاج آنرا بول و مخزن الادویه فصل
 سبت و هفتم در آثار قروح الیمن علاج بول منی لم یحلم اذا طلع فی اندام نحاس مع فصل
 جلا آثار قروح الیمن مقاصد الاطباء فصل سبت و هفتم در مکن مطلق چشم علاج سحابة شیر الاذنان
 نفع سار امراض الیمن کلامه کراهه داود الطائمی و دیگر اگر یک گوش پوشته در چشم کشند زنگل

کتبه
 انتفاخ بلبک
 اتساع رقبة
 و مر الاذنان
 سلاق
 شیرین
 غرب
 شیر
 خشونت الاجفان
 اللصاق
 انتشار الابدان
 قروح الیمن
 مطلق
 امراض الیمن

علتهای چشم ایمن باشد رساله عی نبی باب سوم در امراض الاذنان بر چند فصول
 فصل یکم در امراض الاذنان یعنی آماس گوشش علاج شیر و مخزن ان لقطه نمایند درم حصار انغید
 شود مخزن الادویه و دیگر قصد قیصال نرم گوش که از دم باشد نافع و دیگر لیلین جاریه باز عفر ان
 ضماد در دم بارد اذن نافع مخزن الادویه فصل دوم در فرجه گوش علاج شیر زان قطره نمایند
 نافع بود مخزن الادویه و دیگر بول انسان مبر القروح و سبلان المدة فی الاذنان قطره را
 مقاصد الاطباء فصل سوم در دو الاذن یعنی گرم گوش علاج آب و دهن ناستا
 کشته گرم گوش است قطره مخزن الادویه و دیگر قطره بول جهت گرم گوش مفید خصوص که در بول
 انار گرم کرده باشد مخزن الادویه فصل چهارم در وجع الاذن یعنی درد گوش علاج بول
 طفل شیر خواره نیم گرم و گوش چکانند علاج آنرا با دیگر شیر بچر گوش اندازند علاج آنرا با دیگر
 در گوش اطفال که با در پیچ مرطوبت بر نیاید شیر مضمون لقطه نمایند علاج آنرا با دیگر موی
 سر انسان سوخته بار و عن کل آینه لقطه کردن جهت تسکین درد گوش نافع علاج آنرا با دیگر
 لقطه بول بانگ ساییده و در گوش درد آنرا در سار و مخزن الادویه و دیگر قصد قیصال در گوش را
 که از دم باشد نفع فصل پنجم در دخول المار و سوار فی الاذن یعنی رقتن آب و هواد در گوش
 علاج بنهند کف خود بر سوراخ گوش و بربک پا سیاوه بچند و مال دارند سر را چکانی
 که آب مردست است میزان الطب و دیگر آب دهن ناستا در گوشش اندازند محلل هوای
 که در گوش رفته باشد مخزن الادویه و دیگر لیلین النساء اذا صب فی اذن من دخل فی اذنه
 بهر مقاصد الاطباء فصل ششم در سرد الاذن علاج ما را بشوید بفتح سرد الاذن
 قطره آنرا کرده داود الطائمی باب چهارم و امراض الفم مشتمل بر چند فصول
 فصل اول در رعاف یعنی بر آمدن خون از بینی بسندی نیکس علاج استخوان بوسیده
 انسان بسیار نرم سوده سوط نمایند حالب رعاف است مخزن الادویه و دیگر در و انگشت
 پای را سحبت نند رعاف نند شود علاج آنرا با دیگر در دوران دهر هو بار و دهر و خصینه لیلین

امراض الاذن
 در الاذن
 و مخزن
 و در الاذن
 علاج الاذن
 و الاذن
 فی الاذن
 و الاذن
 و الاذن
 و الاذن
 رعاف

رعاف باز دارد و دیگر دارائی سرخ را با خون رعاف سرشته سوخته خاکستر آن رنده علاج القربا
 و دیگر خضد یا سلق نمودن و ججات مویز سر نمودن مفید بود و دیگر سر انسان محرقا بقطع رعاف
 نفوقا مقاصد الاطباء دیگر عظام محرق اذا محق و طبع و ضمید الراس قطع الراس مقاصد الاطباء
 و دیگر عظام الانسان بالته لوان وقت و طبخت بالخل و وضعت على الراس قطعت و دیگر اذا
 رعفت الانسان و فلیکتب اسم به بر علی حرقه و بجعل نصب علیه فانه یقطع رعاف حیوان
 و در مرآة آفتاب نماید همچنین نوشته فصل دوم در سد و الفت آتاییدن شیر زن جهت تقویت سینه
 چشم نام فصل سوم در عطاس یعنی عطسه متواتر آمدن علاج گرفتن بر خضر در میان دو انگشت
 سبابه و ابهام همان دست و بقوت فشردن و مالیدن آن قطع عطاس است علاج القربا
 و دیگر تجرید نظر جانب فوق ناف عطاس است علاج القربا و دیگر و لک اذن و اطراف جبک مفید
 عطاس است علاج القربا باب پنجم در امراض لسان و دویان و شفقت
 مشتمل بر چند فصول فصل اول در قلع یعنی جراحت و پیش و بین دویان علاج
 سوی سر انسان محرق و غیر محرق با غسل جهت قلع دویان اطفال مفید نموزن الا و فی دیگر
 فصد چارک بقلع مفید بود میزان الطب فصل دوم در اکثر القوم یعنی تا کل و تحفن -
 و فساد که در دهن افتد علاج جرح الانسان اذا غلط بجلز زرد و کس با کله القوم شفا با
 سیر لوما مقاصد الاطباء و دیگر جرح الانسان یشفی با زرد مقاصد الاطباء و دیگر جرح الانسان
 و سداب باللسان یا قان و بیزان علیها مقاصد الاطباء فصل سوم در شقاق شفقت
 یعنی ترکیدن لب علاج و سخمون الانسان نفع من شقاق الشفة طلاء مقاصد الاطباء
 باب ششم در امراض دندان و لثه مشتمل بر چند فصول فصل اول
 در جرح الانسان یعنی در دندان علاج شتر الانسان المحرق اذا غلط به بین الورد و نظر
 فی الاذن سکن و جرح الانسان مقاصد الاطباء و مرآة آفتاب تا دیگر بزاق الصائم لقا فی
 الاذن سکن و جرح الانسان مقاصد الاطباء و دیگر فرس المیت اذا غلق سکن و جرح الانسان

سد زلف

عطاس

امراض لسان

شفقت

دویان

قلع

احکام

شفقت

امراض دندان

لثه

جرح الانسان

مقاصد الاطباء و دیگر سکن الانسان اذا شد علی العصب الا لیسر لیسکن و جرح الانسان مقاصد الاطباء
 و در مرآة آفتاب تا نوشت که دندان کودک را بر صاحب و دندان او نیز عالم آن ساکن کند و در
 مجرب التدوی نوشته که دندان کودک خرد که اول آن بشکند آنرا و نقره توید نموده با خود کسی
 که بر او دندان گامی در دکنه و دیگر آن علق عظیم میت من بشکی و جرح فربه سکن مقاصد الاطباء
 فصل دوم در دویان لسان یعنی کرم و دندان علاج و دندان کودک که اول با رفیق آنرا و در
 نقره و پیچیده با خود دارد کرم و دندان منی افتد و در دور و در ساز و علاج القربا فصل سوم در
 تا کل الانسان یعنی خورده شدن دندان علاج و جرح البدان الخارج بالید لک اذا غلط
 با الفل و جرح فی الانسان التا کل تسکن مجعها مقاصد الاطباء فصل چهارم در حفظ صحت
 دندان باید که از ابتدای فراغت اجابت آیدست گرفتن دندانها را با دندان با هم چسبیده دارد و نکند
 اگر کسی التزام باین بلور مری در و گامی مرض در دندان نیفتد و صحت آن محفوظ ماند کما سمعت
 من المجرین فصل پنجم در ورم لثه و عفونت لثه علاج فصد قیغال مرم لثه دوی و صفراوی
 مفید بود و دیگر فصد طفل که غذای لطیف با خورانیده باشند خاکستر نمایند سنون آن -
 مزبل عفونت لثه است باب ششم در امراض حلق و گردن و گلو مشتمل بر چند
 فصول فصل اول در حلق یعنی ورم اندرون حلق که در نفس زدن و ملح کردن فتور آفت
 علاج اول فصد قیغال نمایند لجه رگ نیز زبان کشایند حفاق و ذبحه و موی را نافع بود
 و دیگر فصد طفل که غذای لطیف آن خورانیده باشند نفون خشک آن در حلق صاحب جرح
 مفید نموزن الا و یو قیل زیل الصبی الذی با کل خبز التور و الترس لثه لیام اذا جفت
 و در دوی الحلق نفع من التور مقاصد الاطباء قیل زیل الطفل المریح اذا جفت و در
 فی الحلق نفع من التور مقاصد الاطباء قیل و جرح الانسان تحمل الا و م خصوصاً الحارض
 فی الحلق و بدخ الحفاق تذکره دود انطاکی فصل دوم در جرح الحلق یعنی در و
 حلق بول الانسان نفع من و جرح الحلق غرغرة مقاصد الاطباء فصل سوم

دویان لسان

جرح الانسان

حفظ دندان

دویان لثه

حلق

گردن و گلو

حلق

جرح الانسان

را که اول بار بیاید بر لیسان بالذمه بقدر بلانده و از نگرده علاج الزبا و تجرب التداوی و دیگر
 دم البکارة من الاقتصاض اذا طلی بالید الی الیکر مقاصد الالطبا و یجوز در آه آفتاب نما نوشت
باب یازدهم در امراض معدده مشتمل بر چند فصول فصل یکم در بیضه و اسهال
 علاج بول نوشیدن بفرمانه است مخزن الاودیه و گویند بر گاه انسان اثر بیضه در یاری
 ببول خود بنوشد از فر بیضه محفوظ ماند علاج الغر با دیگر در اسهال علاج فضل
 طفل که غذای لطیف بآن خورانیده باشند یک مشقال بن آشامیدن قطع اسهال نماید
 مخزن الاودیه **فصل دوم** در لیسب المعده و حرقة لبن انصار اللطیف لیسب المعده و حرقة شربا
 و مضاد مقاصد الالطبا **فصل سوم** در فواق فارسی بکک پس می چکلی علاج
 حبس الدم در بعضی اقسام فواق بسیار سودمند بود میزان الطب و علاج الزبا و دیگر عطش
 آردن فواق را سود دهد میزان الطب و علاج الزبا و دیگر شد اطراف فواق را نافع بود
 علاج الزبا و دیگر صاحب فواق را بر مساندن و خوف و بانیدن و تخریب ساختن بکدام حیل
 مزیل است و دیگر شنیدن موی سر انسان فواق را نافع کما سمعت من البربرین **فصل چهارم**
 در تشاوب و نقلی تشاوب را بغاری خانه و درین مرده و بندگی جسمانی گویند علاج آن بر سیل
 حکایت این است که شخصی فاشه نمود اتفاقا قریح غلیظه در مفاصل اجزای بدنش در وقت
 درین بچیان و اما در برهم نمی نشست ضماوات و تدریجات عملی بکار آورد فاشه نکر و آخر
 پلینی حیلگی که سه چهار کسی را بر صاحب فواق مسلط کرد در دست پای او را نگاه کردند
 و اینی را از آتش سسج کرده قریب زمین برد و گفت حال او در وقت می اندازم صاحب مرض
 بمشاهده این حال از تو هم احراق و درین خود را بند نمود و آن حالت زائل شد دیگر برای
 عطلی که آنرا بغاری خمیازه و بندگی انگه ای گویند علاج آن هم بر سیل حکایت این است
 که زنی خمیازه کرد در قریح غلیظه بفاصل شانه و راند که مالچ انبساط و القصاص دستها شد
 دو تناسوی بالا بستاده ماند چون تدریج نفع نکر و پندید شوهر زن را بدایت نمود که بمقابل

امراض معدده
 بیضه اسهال
 فواق
 تشاوب و نقلی

چند کسان از اینند اورا بکشند و بر سره نماید چون انگس دست بر زار بند نموده بکشند و بر لیسب
 احوال و تنگ هرنگی برود دست خود را بر این بندناخت و شکر گرفت و آن حالت زایل شد
فصل پنجم در شوات روی چون اکثر کسان بگل خوردن ملطفا باشند بر چند که بنویسند
 ترک می شود این عمل برای گذاشتن تجرب است بفرماید که خورنده گل بر عالی خود ب
 درین خویش انداخته چند روز دیده باشند رخ شود و تحفه الودیه بکویت کرده اند که مومن خلیوه
 اشتغالی گل خوردن پیدا شده بود بدین واسطه نساد و عظیم مزاج او راه یافته و چند روز
 حاذق بزاولت معالجات طبی در ازلت آن میکردند نجاح مقرون می شد تا روزی که ترح
 الطباج کرده بودند و کتب احضار کرده درین باب مطارحه میکردند یکی از نمای خاص در آمد
 و حال مشاهده کرد گفت یا امیر المؤمنین فاین غرمت من غریات الملوک الیها را گفت احتیاج
 نیست که بجز این اقدام برین امر نخواهم نمود و اطلاق جلانی **فصل ششم** در غشیان و
 فی الدم علاج شد اطراف خصوص اسفل مثل سابقین و قدین بشد نازل از فواق مغیبتی و
 غشیان ست علاج و بگرفتگی الدم فصد با سلیق نمودن و اخراج دم قلیل بکرات از فواق
باب یازدهم در امراض کبده و طحال مشتمل بر چند فصول **فصل یکم** در یرقان
 که رنگ بدن زرد می شود علاج آشامیدن یک مشقال فضل طفل جهت رفع یرقان
 مفید مخزن الاودیه و کذا آب بخورد یا مار الحسل را نفع یرقان است مخزن الاودیه و غیره اتفاقا
 نمانوشته که بول طفل را صاحب یرقان نماند است بسیار یرقان بر **فصل دوم** در
 الکبد و حج الکبد علاج آشامیدن آبی که خصیه انسان را بدان شسته باشند جهت فور
 جگر نفع عظیم دارد مخزن الاودیه و دیگر در دم دومی جگر فصد با سلیق نمودن نافع و کذا فصد
 با سلیق ایمن در جگر مفید **فصل سوم** در استسقا و ضعف کبد علاج آشامیدن آن خود
 طفل استسقا مفید مخزن الاودیه و دیگر آشامیدن موی تخم انسان جهت استسقا مفید مخزن الاودیه
 مارا بر استسقا کرده و او را نطاک و دیگر نشانی وجع صبر کردن نافع استسقا علاج یرقان

مشتمل بر
 بیضه اسهال
 فواق
 تشاوب و نقلی
 یرقان
 کبده
 استسقا
 ضعف کبد

کردن استعمار طی راناف و دیگر برای ضعف کبد کبد انسان بقوی الکبتر کرده و اود لطف
فصل چهارم در درم الطحال و وجع الطحال علاج مداومت شربت لخم و صیاح
 ناشتا بخورد و کف جهت دفع سپرز بیدار علاج الزباد گویند سلول بول خود یا بول صبی سکن
 هر روز صبح بوشند طحال بگذارد میزان الطیب و مرآة آفتاب مانوشته که اگر سلول بکشد هر روز
 بول آدمی بیاشامد نفع کند و در مقاصد الاطباء نوشته بول انسان از شرب من بود و طحال
 کلن لوم ثلث مرات حل درم طحال گویند بول خود را با نیم وزن آن برگ خیار با رنگ بشرط
 آنکه اگر تواند قبل از آن مقدار را در روزه خسته گرداند پس نوشند درم بگذارد و مخزن
 الادویه و دیگر فصد با سلیق یا اسلم نفع دارد از دست چپ نمایند و اگر سلول بر اسلم دست راست
 از فصد با سلیق و در دست راست ترشح شدن و در فصد دارد و در بعض کتب بر سر چپ نوشته اند
علاج الزباد و دیگر در وجع الطحال یعنی در سپرز علاج فصد اسلم اسیر و وجع الطحال اناج لبت
 و دیگر شرب البول انسان و عمل اذا خلط فی نفع وجع الطحال و الاطباء باب سیزدهم در طحال
 معاشتم بر چند فضول فصل نهم در وقوع آن و وقوع سرد است در اسهال قولون علاج
 آشنایند یک مثقال از فصد طفل که غذای الطیف بدان خورانیده باشند با فصد است
 مخزن الادویه و در مرآة آفتاب مانوشته اند که اندکی از وجع انسان در سر که بقوی و دهن در
 حال بکشاید و دیگر اندکی از سره مولود و در وقتیکه قطع آن کند بگردد با خود و در نریز خاتم فصد
 یا زنبب بکشد و در انگشت کشاده اقولنج از نریز ساند علی سبب الحاقات علاج الزباد و
 آفتاب مانوشته که سره آدمی که وقت کلاوت می بریزد نریز گلیس زهر و نهند بر که آنرا انگشت کند
 از قولنج این گردد و در مخص بندی سول و آن در دما معاست که در زجر لازم است
 سوای زجر می شود علاج حقتن کردن به بول انسان معض راناف مخزن الادویه یا آشنایند
 فصد طفل جهت دفع معض مفید و ضما آن زیر ناف با فصد در آب حل کرده نریز آنست مخزن
 الادویه و دیگر برای معض طفل نریز است که در فصد طفل بزبان بکشند و بخت از نای نریز

وجع الطحال

ارضاض

نفع

ارضاض

معه و بعد بر بسیدن آب و برن اندازد ازین عمل اثر کلی مشهور شده و فصد بول بگردد
 را بگردد و اید یا بران او خوابانیدن چنانچه شکم طفل منکم یا بران و اید بود آهسته آهسته اجنبانیدن
 و اعصاب پشت او بر و عن گلن امثال آن مالیدن مبر است شستنی در و منم منم
 دیگر اگر از در و معض بسیار بقرار باشد هر دو ساق پا استاده کرده چوبی در میان هر دو ساق
 آورده بنوازش ساقین را بچسبند و قیقه تا بچسبند نیار و بهمان حالت در زمین برود و پا استاده
 کند و در بر پای و بد بچسبند استخوان تخفیف ظاهر میشود تخفیف الیوم فصل نهم در
 سقوط السره یعنی بیجا شدن بندگی ناف ثلث علاج مالش نمودن منکم و دیگر مهارت که ناف بجای
 خود آید بسیار نافع علاج الزباد و دیگر بهار بر پشت بنظاطتند و دست و پای او را در پشت
 بنویسند مشهور است نفع بخشد و ناف بجای خویش آید شفا را الاستقام باب چهارم در
 مقود شمل بر چند فضول فصل نهم در بول اسیر علاج نافع دست و پا تراشیده و در
 کبر نریز بول اسیر نفع بخشد علاج الزباد و دیگر استخوان سگ را که بسیار پوسیده باشد و در آن بگذرد
 باین طریق که استخوان را کوفته در کوزه کرده آتش کند و بالائی آن تخم مسوس را در آن
 بر آن بنشینند نفع بخشد خیر التجارب و دیگر برای تبصن خون بول اسیر میان خف و نهر دست
 و آن در نریز چنانکه متعارف است علاج الزباد و دیگر باید که انگشت ابهام پای راست از
 برداشته بگوش چپ مس نمایند و انگشت پای چپ را بگوش راست فریزی شستنی
 هر روز چنین کنند بول اسیر دفع شود کما سمعت من البربرین فصل دهم در
 کانی علاج در روی سوخته انسان بر مقود و کشته آلت مخزن الادویه دیگر بول
 بول خود در ظرفی بگردد چون از غایط کردن فارغ شود آید دست از آن بپوشد
 کف کافی است بوجه باب پاک استخوانانید در سه روز البته باز کرده علاج الزباد فصل نهم
 در درم و در مقود علاج شستن مقود بول گرم جهت گرم آن مفید مخزن الادویه و دیگر
 فصد با سلیق نمودن در درم مفید دیگر در درم مقود بول انسان ضما و فصد الاطباء

نفع

ارضاض

نفع

ارضاض

نفع

ارضاض

نفع

از جانبی که نفس جاری باشد خواه شمسی خواه قمری بپوشی بیرون را بنحو که کشد آنرا بانگشت سرد
 سازد و از جانب خالی ارسال نماید و بار همان جانب که جاری بود یکسره در طرف خالی برود
 اسساک بسیار آرد و چون این عمل را به پنج نوبت یا ده نوبت بجای رسد که اختیار پیدا کند چنانکه تا پنج نوبت
 نمی از محل خویش جدا نشود و راه الممال دیگر اگر خواهی که انزال نشود بوقت جماع هر دو سیاهی چشم
 را نزد یک بینی واری برام چنان باشد انزال نشود سال بعد فصل دوم در کثرت
 احتلام علاج خود داشتن غرض انسان علاج است عجب است بملوکات فصل سوم
 در ورم الانبیسین علاج عرق المصاعین بر قنقیر شکر بخیل ضار و مقاصد الاطباء و دیگر
 عرق المصدعین و زین الخارینغ بوم الانبیسین مقاصد الاطباء و دیگر لیس النساء ادا صلب علی
 درم الانبیسین من الصبیان و علی العائنه منم حله مقاصد الاطباء و دیگر رنگی مصابرت نمودن
 و هر وقت نشسته ماندن تا فصل چهارم در قروح الانبیسین و القضب علاج عظام
 مالیه الانسان محرقه یز علی غش القروح القضب الانبیسین مقاصد الاطباء و دیگر لیس النساء
 نیغنا ملاء مقاصد الاطباء و دیگر بول الانسان نیغنا ملاء مقاصد فصل پنجم در قنقیر و قبل علاج
 بستن ابرام هر دو پا قنقیر را باغ و دیگر چون آب رخصیه فرو آید و بزرگ شود تدبیر او در اول
 بسیار مجرب است که در وقت بول از جانب رخصیه باؤف بر آید و همچنین چند روز برین صفت تا
 فائده کلی بخشد تحفته الرموز و دیگر حلاله اعلیل مرقوعه اذ ابرامی نشسته ایام اجازت نکند که بوم مره نفع
 اقلیل مقاصد الاطباء و دیگر در پاشنه پای ابریزی که میان دو خصیه و مقعر است حکم کرده اند پسند چون
 چند روز مداومت نماید قنقیر بهتر شود تحفته المجریات دیگر بر آب نزول پوست انبیسین را
 فرو سوخته و انبیسین را جانب بالبرده بول برابر کرده باشد و برین مداومت نماید و همواره انگوش
 کشید و در آن وقت است که سموت من المجریات فصل ششم بر آب بستن مردوزن و پاره
 سرخ محضوی نمی مرد گرفته زیر درخت سپستان و فن کشد بعد از آن از انجا آورده زیر
 چارپائی و فن سازد و بسته گردد علاج الزیاد و دیگر بسیار استخوان نبرد و سوراخ کند و

کثرت نخاع

و هم الانبیسین

انبیسین قنقیر

تفت

بستن

استخوان آدمی در میان او کشد و در زیر بالین مرد بنهند آن کس بر جماع قدرت نماید علاج الزیاد
 دیگر استخوان اشتر را سوراخ کند و استخوان آدمی در میان نهند و زیر بالین نهند قضیب او با کس
 کشد علاج الزیاد و دیگر چون می سر آدمی که از شانه فرو می نهند بسوزانند و در اعلیل را بنجا کسند
 آن اینهاشته جلع آن عورت کند دیگری قادر بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر از آن
 مرد دیگر نمی برد و لذت الوصال باب نهم در امراض رحم و فرج مثل ریح و حمل
 فصل یکم در استخوان زن عقیده غیر باید که آن روز که عورت احیض آید قدری خون حیض او
 در ظرفی کند و آب شیره بنگره با او بیاورد که هر دو هم آمیخته شود عورت عقیر نیست و اگر فرزند شود
 تحفته الحاشیقین و دیگر بنید از مرد منی را در پیا ل آب اگر در ده نشیند عرق از طرف مذکر نشسته
 الزیاد فصل دوم در استخوان حمل پس در دختر چون زن حامله بگردد دست پیش داشته بر آن شیره
 اگر پیش میرود یا در زیر آن نافه و متحرک نشود آن زن بدختر حلاله است و اگر غیر فوئده بر آید
 به پسرد مجرب و البته آید علاج الزیاد و مخزن الادویه دیگر اذ ارادت ان تعلم بل الیمن
 ذکر ام ای فامر الحلال ان حلیب من لبننا علی ما صفت فان طفا الملسن فوق المایه مذکور ان
 امتزج جافواتی حیوة المیوان و دیگر چون شخصی از حقیقت حامله پرسد اگر از جانب نفس جاری
 پرسیده باشد باید گفت که سرخو آید شده اگر از سوی نفس خالی پرسد دختر شود مگر در وقت
 پرسد که سرود نفس جاری باشد باید گفت که تو امان پیدا شود از زکرواشی و اگر در هنگامی
 سوال کند که نفس از یک جانب منقطع گردیده و از جانب دوم شروع شده باشد سقط عمل شود آه الحامل
 و دیگر بدانکه حامله که بانثا و صحح الاشتهار و با عدم عوارض مثل دوار و در سر و غشیان باشد
 چون حسن کند نقل جانب این و بزرگی پستان راست سرخی سر پستان و دلیل است که این پاره
 و آنکه حامله باشد بدختر معکس این بود و متحرک باشد پیاپی این اول وقت سستی دو قنقیر
 استاده شود و اعتماد کند بدست یمن علاج الزیاد فصل سوم اگر خواهی که فرزند نر نیز
 آرد و در وقت کار بهینه چپ خود را بر ریسمان قائم بپند و چپ را که گفته اند که منی قنقیر از جا خود

فصل پنجم

در امراض رحم و فرج

عقیر نیست

انبیسین حلیب

تفت

بستن

جدا می شود اول به بیستین آید بعد می ریزد اگر به بیست راست آمده می ریزد و پس می آید اگر
 به بیست چپ آمده بریزد و ختمی شود تحفته الملوک و دیگر نفوس شمی مباشرت کردن بازمان اگر
 زن حامله بود پس زاید در نفس قمری خلاف این بود یعنی دختر زاید آه انجیال **فصل چهارم**
 و عقرب یعنی فرزند نشدن جنسی با نوح علاج زینگی اراده البستی و او تا بشت پاس طعام خورد
 و درین عمل که خورد و در مرتبه آب نوشیدن در فضای خانه با قدم ملایم راست بگردد چنانکه سخی بر
 پدید آید و عرق آمدن شروع کند آنگاه بر شکل میل مقاربت نماید و از این بمقارن سانه
 بگرم آبی حمل نماید بعد از آن غذای لطیف خوردند که بسیار شور و نمکین نباشد علاج الزهرا
 و شکل حمل آبیست نقل من الموجد افضل آنکه ان بجلو الرجل المرأة رانعا فتمد بهایه
 الملاعیة الثامنة و غده المندی والی لب نم حک الفرج بالذکر فاذ التیزت علیها عظم نفسها
 و طلبت الشرام الرجل ارج الذکر و صب المني لیستفاد المنان فک لبو الجمل و دیگر اگر نشدن حمل
 بسبب فریبی زن باشد باید که زن بهیئت رکع پاسا جبراع کن تا حمل بماند علاج الزهرا و
 فوائد المرضی و دیگر ان اسک الرجل بوزمانا ثم بال جابح امرأة بعد البول حملت مقاصد الابدان
 و دیگر کاسه سر آدی که در زمین مدفون باشد هر روز بمقدار یکدرم بساید و بیک سیر شیرین بچیزد
 و ناچار روز و شب نزدیک شوهر شود بمدرین چهار روز از فصل آبی با دار شود
 تحفته المبرهات **فصل پنجم** در منزل گردانیدن عورت باید که مرد و هریشار در زمین
 ازالت خود احساس هم زن نوده آلت خود را قسمی دارد که درین رتم بر سر حشفه باشد چون
 چنین نمود باید که تواتر و نقل حرکت به همواری نماید چنانچه درین رتم از سر حشفه بر پشت
 آلت شود و چنین کنند از غده و مساس حشفه بدین رتم استلذ از بزین حاصل گردد و
 زود انزال کند تحفته العاشقین و دیگر موی سر عورت سوخته خاکستر نموده بر روغن یا سین آمیخته
 بر قضیب بماند و جمل نماید لذت آرد و منزل گرداند علاج الزهرا **فصل ششم** در استخاضه یعنی
 کثرت خون حیض و نفاس علاج چرک بدن آدی که در حمام جمعی شود زن از ان فرزند

عقب
 سر
 عورت
 استخاضه

سازد و افراط سیلان خون بازورد علاج الزهرا و علاج الامراض و دیگر مقاصد الابدان
 الشریین افراط طمث ابلغ و دیگر حیض النساء سر با و حولا یقطع سیلان الطمث مقاصد الابدان
 ذکر الانسان اذا غسل بالمار و شرب ذلك المار قطع النزف مقاصد الابدان **فصل هفتم**
 در سیلان رطوبت فرج علاج برداشتن قید از سینه و استخوان بوسیده انسان و غسل قیصر
 بمایه در رطوبت سانه از خشک گرداند مخزن الادویه و دیگر بمحلول موی سوخته انسان جهت
 سیلان ریم و تخفیف رطوبات آن نافع مخزن الادویه **فصل هشتم** در ریح ارحم و انجیر آه
 بشیر الانسان سکن وجع الرحم مقاصد الابدان لول الانسان و من الحمار حولا یقطع
 مقاصد الابدان و دیگر فرقه حیض یحرق ویضاف الیه ما یوزنها کثورت یا بس دیدن بالمار
 و بصدیه السرة لیکن و جمل الحاشی بعد النفاس مقاصد الابدان **فصل نهم** در دم الرحم
 و قروح الرحم علاج نقل بولان روغن خا من لاجبت ریم رحم مفید و بار و غنمای گرم چکاندن
 و ران مخزن الادویه و دیگر لبن النساء و تبر و فرز و جود و حقه یفیع قروح الرحم مقاصد الابدان **فصل دهم**
 در اختناق الرحم علاج موی سر آدی که در شراب تر کرده باشند و و کتند اختناق رحم و سیلان
 آنرا نافع است مرآة آفتاب و دیگر بول الانسان یخلط به من الحمار و یعمل به نفع اختناق الرحم
 مقاصد الابدان **فصل یازدهم** در عسر ولادت علاج موی سر آدی چون بز خود دود کند
 بچکه میفتد و دروزه را سکن کند مخزن الادویه و علاج الزهرا و جرب انداوی و دیگر شورش الانسان
 اذا احرق و خلط را و اذ بالمار و در جمل فی راس المطلقة و لذت بسره مقاصد الابدان همچنین
 در علاج الزهرا نوشته و دیگر بستن دندان انسان بر بازوی چپ جهت شوار نمایندن مؤثر
 علاج الزهرا و تحفته العاشقین **فصل دوازدهم** در معفات یعنی مالمات حمل باید که زن را سانه
 خود بلند ندارد و در وقت انزال فکر خود ببردن کند و جهد کند که انزال زن با انزال خود
 موافق نیفتد زن بول انزال بسرعت بر خیزد و عطسه آورد علاج الزهرا و دیگر آشنایان ملتبت
 با بول زنان در منع حمل نوشته اند علاج الزهرا و دیگر زن اگر بر بول سپرد خود بول کند بر آن

سیلان
 ریح
 ریح
 اختناق
 عسر ولادت
 معفات

نشود علاج الغر باو دیگر محمول کردن زن از خون حیض قبل جماع یا بن طوری که استنشاق خون حیض
 آلوده برود مانع حمل است مخزن الادوه علاج الغر باو دیگر دم الغاسل ذلطخت نه الامراه برهنه
 اول که بلغم بجل آید مقاصد الاطباء دیگر هر که گوش آوی مقدار با قلع کنگر و پاشیند
 سیاه رنگ بر کردن زن بندند مادام که در گلو باشد باز نگردد علاج الغر باو قبل و سحر الاذن اذا
 اندر تنه قدر با قلاوه و شکر و صوف اسود و علق علی امراه من مقاصد الاطباء دیگر چون
 انگشت خنجر مسقط را بر بندوزان تعلیق نماید یا دم که با دوست آبستن نگردد مخزن الاذیه دیگر
 و اندر انگه اول مرتبه از صبی بقتد و بر زمین افتاده بنیاشد بگرداندون صیغه نقره اشته بران
 تعلیق نماید حامل نشود و عجایب الحامقات ثمره آفتاب نماید در علاج الغر یا بن طوری نوشته که آن
 دندان افتاده است و زیکش نیکی نبرد در نقره پیچیده بزند و بندند مانع حمل است در مجرب التداوی
 نوشته که دندان کودکی که اول بزیر افتاده باشد آنرا در نقره پیچیده بزند با خود وارد مادامیک
 همراه او نماند باز نگردد و باب بیست و نهم در امراض طمر و اطراف مفاصل
 شمل بر چند فصول فصل یکم در تقه المفاصل و صلا بکسو سخ الابدان الذی یخرج الخلیق
 ضاواً ایضاً مقاصد الاطباء فصل دوم در وجع عظام یعنی درد استخوان علاج استخوان سوخته است
 سه روز هر روز یک مثقال با هموزن شکر بخورد و او جاع عظام دور سازد و کند با غسل جن
 بسته خوردن خواه تنهایی غسل مخزن الادویه فصل سوم در وجع مفاصل یعنی در بندگی
 علاج استخوان سوخته انسان خوردن تبرکب مذکوره نافع مخزن الادویه استخوان سوخته
 با گلاب حل کرده جنوب سازند بگردوشی و یک یک حب خورده باشند علاج الامراض دیگر
 خون جماعت و خون فصد طلا با بوج مفاصل نافع و مجرب نوشته اند مخزن الادویه دیگر
 سفول است که منصور بن نوح را کردالی ممالک فراسان بود وجع مفاصلی وی نمود که مفاصل
 اطبای آن زمان زبان اعتراف بجز از علاج آن نشود و در تصور از تدبیر آن عارضه اقرار نمود
 رای ارکان دولت بیان قرار یافت که با محمد زکریا زانی که از زمان قوانین علاج و اصلاح

علاج الابدان و فصول
 تقه المفاصل
 وجع العظام
 وجع المفاصل

مزان بود مشورت نمایند کسی با حضار فرستادند چون بکناره قلم رسید از کوب سفید نمایی
 نمود تا او را دست و پایسته در کشی انداختند چون از دریا عبور کرده پادشاه رسید انواع تدبیرات
 لائقه تصرفات فائقه لعل آورده بچکدام از سهام تدبیرات مقصود نیامد بعد از آن با پادشاه
 گفت هر چند معالجات جسمانی نمودم نفی بر آن ترتیب نشد اکنون تدبیری نفسانی مانده اگر
 از دولت آن نجاشی حاصل شود و فیهما و الایاس کلی خواهد بود پس پادشاه را تنهایی ام بود
 مقرر نموده که دیگری در نیاید و بعد از آنکه حرارت حمام در بدن پادشاه مشتعل شد با کار کشیده
 در برابر او آمد و با نوح محمش زبان گشاد و گفت تو فرمودی که مرا دست و پای بسته دردی است
 اندر اندر و ابانت چندین فرسخ راه بیاورم من نیز عانی همین کار دارم تو اتقام خواهی نمود پادشاه
 را نامرود غضب استحال یافت و بی اختیار از جابر حبیب محمد زکریا در حال برین
 دید و مکتوبی یکی از خواص سلطان داد و بایشان گفت پادشاه را بیرون آرید بیرون
 اینجا نوشته ام عمل کنید و در حال بر کوب تیز رسوا شده و از فراسان بیرون آمد پس پادشاه
 را بهمان طریق تدبیر کردند و صحت کلی یافت چه مواد بلغمی که سبب مرض بود بواسطه حرارت
 غضبی و درد حرارت حمام تحمیل یافت و بعد از آن هر چند پادشاه او را طلبید ملاقات نمود
 استغذار کرد که هر چند صورت دشمنی که واقع شد بنا بر مصلحت علاج بود قاشاید که چون پادشاه
 تذکره آن فرمائید بر خاطرش گران آید و از سلاطین هیچ حال امین نتوان بود اخلاق جلای
 فصل چهارم در عرق النساء که آنرا باندی رنگس گویند علاج وسیع الابدان الخارجی الخلیق
 ضاواً ایضاً عرق النساء مقاصد الاطباء دیگر در عرق الابدان المصارعین یخلط بالزیت ضساده
 بیخ عرق النساء مقاصد الاطباء دیگر خوردن استخوان سوخته انسان تبرقی کرد
 وجع مفاصل گذشته عرق النساء را نافع مخزن الادویه و در علاج الامراض نوشته که آشامیدن
 استخوان سوخته انسان سه روز یک مثقال آن شکر حببت عرق النساء مفاصل و
 صرع بغایت آزموده است و دیگر طلای خون جماعت و قصد رطمت بدن مخزن الادویه

علاج الابدان

فصل پنجم در نقرس علاج دم الجفن طلاء نفع النقرس البار و مقاصد طبایک
 طلای بول الانسان اذ اعلی علیا جید او ضد به بعد ذلك سكن الالم النقرس البار و مقاصد طبایک
 و مرآة آفتاب و دیگر شعری این را بعین بولما الی ان بطنی ثلثه اشهر اذا علق علی من لشکی
 و وجه النقرس سكن مقاصد الالما و مرآة آفتاب و دیگر پارچه حیض عورتی که اول
 مرتبه حیض کرده باشد بگیرد و بر پای منقرس بندد صحت یابد علاج الزباد و دیگر استخوان
 سوخته انسان تیر تیر نکور اکلان نفع مخزن الادویه دیگر موی انسان و آب ساینده نقرس
 طلا کند و مسکن کند مرآة آفتاب و دیگر خون حجامت و نفع طلاء حجت تسکین موج نقرس
 بسیار مفید مخزن الادویه باب فوژویم در خیمات شتمل بر چند نضو **فصل اول**
 در جمی وق علاج شیزان نوشیدن خصوصاً بر سبیل استصاص از پستان وق بسیار
 نافع است مخزن الادویه و غیره **فصل دوم** در وق الشیخونه علاج شیزان نوشاند
 که الفخرین استیاست و بعد نوشیدن مشی نماید علاج الزباد **فصل سوم** در خیمات
 مطلق علاج اگر شخصی را تب صفراوی و موی خواهر هم حرارتی که باشد علاج است
 که سوراخ است بینی را یک شبار و زیاده بعد زوال آن حرار پانیه که مسدود و زنجیر
 دم از آن جهت بیرون نتواند رفت البته حرارت نقصان پزیرد با که لک و در آن حمل
 بجز بست و همچنین در پناه طبعی و هو از دگی یا بطل رطوبت و برودت سوراخ چپ را مسدود سازد
 از آن تشویش رهایی یابد مرآة النخال و دیگر آشامیدن آب که خصیه انسان را بدان
 شسته باشد جهت از لاشب مفید مخزن الادویه و دیگر صاحب تب چادر در سر کشیدن
 موی آدم را بسوزد چنانچه در دور تمام بینی و اندام در خورد تب دفع شود تا شش روز بچین کند
 تحفة المجریات و طب الانسان **فصل چهارم** در جمی ناضی یعنی تب و لزه علاج
 بکونه حیض را جهت دفع آن مجرب است اندک روز بخورد دیگر نفع علاج الزباد مخزن الادویه
 و نیز در مذکره و اذ و الطایکی نوشت البجور بقره الحیف تمنع الحمی **فصل پنجم**

نقرس
جانب
وق
جانب
جانب

در جمی ربع بندی تجاری گویند علاج آشامیدن استخوان انسان میت قبسیکه شارب آن
 نفع جهت جمی ربع نافع مخزن الادویه و دیگر بول بوشه پارچه مرد را ز نیکه نفاس داشته باشد
 بعد از آن آن پارچه را آن مرد پوشد قبل از آنکه شسته باشد جمی ربع از آن مرد و خواهد شد
 عجایب المخلوقات و در مرآة آفتاب نافه شسته که مجموع ربع اگر جاره نفاس را که در وضع حمل
 پوشیده باشد همچنان ناشتا پوشد پیش زائل گردد و دیگر عظم الميت نفع للربیع التعلیق
 مقاصد الاطباء و مرآة آفتاب **فصل ششم** در جمی غشیه علاج و لک خشن سبب اول
 از زانو شروع نماید تا قدم بعد از آن از زانو تا زانو و لک دیگر پس انسان شست پس از آن
 سایر بدن و غذا را برایش بپزد و آب سرد و باید که کثرت غشیه در شود و مجربات حکیم
 علی گیلانی باب ستم در اورام و تبور و دیگر امراض عامه بدن مشتمل بر چند
فصل اول در اورام و تبور و فروع علاج چون گندم یا در زمین مضغ نمایند
 خصوصاً ناشتا و بر اورام و در مایل گذاردند تحلیس و نفع در مخزن الادویه دیگر موی سوز
 با شیره صفت اورام سابعه مضمضه مخزن الادویه دیگر موی انسان ساینده با عسل بر جگر
 شند زائل کند مرآة آفتاب و دیگر اگر عرق بدن بر دامیل مالند بر مرآة آفتاب مین
 و دیگر تخم کشیز بول آدمی ساینده نمیکند طلا نمایند و درم زیر بغل و دیگر اورام را مالند
 نماید علاج الفریا و دیگر دوایک و نسل را بفض و در و منفر سازد مسدود موی ساینده و دوام در
 بول کودک بخته ساینده بر پارچه نموده مثل شی بندد علاج الفریا و دیگر موی سوخته انسان
 کند زخمها و فروع زرد و طلا با عسل و دیگر موی سوخته منزل بود طلا و دیگر که آفتاب
 اقوی بود مخزن الادویه و دیگر بر ک بدن انسان خشک ساینده در در آن جهت نشفت
 قروح و سخته مفید مانندک جلا مخزن الادویه و دیگر و سنج ابدان مصار عین یعنی ابدان کشتی
 گران منفض و محلل و جالی قروح و شوراند و طلا کردن آن جهت قروح و سخته مشاخ و یا در
 جهت تجزیم نافع است مخزن الادویه و دیگر آب بن ناشتا طلا را اندال جراحت کند مخزن الادویه

جمی غشیه
امراض عامه
اورام و تبور
قروح

بغا و شفته قروچی که پیشتر در سروروی پدید می آید علاج رنجین بول بر آن و شستن بول
 نافع آنست مخزن الادویه و دیگر بول آدمی با ورق و آب حماض طلا کند سود مند است
 مرآة آفتاب نما فصل یازدهم در جرب و حکه جرب خارش تراست حکه خارش
 علاج بول انسان نوشیدن مخصوص بول طفل جرب مقروح و حکه قروح همیشه
 مفید در رنجین آن جامی جرب حکه مخزن الادویه و علاج الغریبا و دیگر بول انسان
 المتقرح طلا مقاصد الالطبا و دیگر رما و العظام المرقه بنوع الجرب جناد مقاصد الالطبا
 و دیگر بول الصبیان نفع الجرب والحکة لطلوخانی الحمام حتی یغسل العرق مقاصد الالطبا
 دیگر موی سر انسان با بول کوه کان سائیده جرب نماند برود مرآة آفتاب نما و دیگر
 موی سر انسان با دهه سنگ سائیده جرب خشک طلا کند ساکن کند مرآة آفتاب نما
 دیگر عرق زیمان بر جرب با نند نفع کند مرآة آفتاب نما فصل دوازدهم در برص و
 ببق و کلف برص را بپندی چرک و ببق را بچیب کلب را بچائین گویند علاج جناد
 قضیه طفل که تازه باشد خصوصاً با نمک بر برص و ببق در روز منواتی مایه مرآة آفتاب
 نشیند مخزن الادویه و دیگر آب مین ناشتا طلا کردن و دفع کلف است و بچین چرک بر
 دندان ناشتا کردن رافع آن مخزن الادویه و دیگر نمک بول انسان که آنرا در ظرف
 مس جوش داده نمک از آن بگیرند جهت دفع کلف مجرب الادویه و دیگر طلائی بول
 انسان و غسل بدان برص را نافع مخزن الادویه و دیگر خون حیض بر کلف ببق
 طلا کند زائل کند مرآة آفتاب نما و دیگر اذی البوق و البرص و الکلف با منی ابر باو
 قلمانی اسرع وقت لکن بحتاج الی تکرر الطلای علی مقاصد الالطبا و مخزن الادویه مرآة آفتاب
 نوشته و دیگر دم الطحال للانسان بجلو البوق و البرص نذره او و الطلای فصل سیزدهم
 در قوبا هندی و او و تالی علاج طلائی آید و ببق ناشتا و دفع قوبا است و قیل رقیق الصا
 بیر القوبا طلا من ابدان الصائم خاصه و دیگر کرباب الصائم الکافور فی مقاصد الالطبا

جرب و حکه
 ببق
 کلف

دیگر علاج با لع للقبو باد سنخ ابدان المصار عن و کور النخل سیرا مقاصد الالطبا و دیگر بول انسان
 مع رما و الکرم نفعاً ضماً اذ اطلق القوبا با منی ابر یا مقاصد الالطبا
 و دیگر طلائی چرک بن دندان ناشتا رافع قوبا ی تازه و قوبا ی اطفال و گفته اند چرک دندان
 روزه دارد و ابتدا قوبا را نافع و دیگر بول انسان نوشیدن مخصوص بول طفل قوبا را نافع
 و بختن آن بر قوبا ی جامی آن فصل چهاردهم در جزام هندی کوزه علاج لقیضه
 الابدان من الوواعین و العرقین الذین خلف الاذنین و عرق الجبهة و احیانا من الاکل و
 لیکن من اخراج الدم ان نظیر نفثه قانویج و دیگر کلف الصبیان بجم و بوق و بخلطهما
 تمسک و یسقی من ابتداء الجزام ليقف و لا یزید مقاصد الالطبا و مرآت آفتاب نما
 فصل پانزدهم در شقاق الجلد و تقشره الجلد علاج و سنخ الابدان الخارج فی الحمام
 نفع اذ علی الشقاق بعد غسله فی الحمام بالمار الحار و نفعه به مقاصد الالطبا و دیگر طلا
 بول انسان و غسل بدان تقشره جلد را نافع مخزن الادویه فصل شانزدهم در شقاق
 هندی بیری علاج و سنخ الاذن مع الحفص ضماً اذ نفعه مقاصد الالطبا و فصل هیجدهم
 در تایل یعنی مسر یا علاج موی انسان سوخته بپس که سائیده جهت تحلیل و قلع تایل
 نافع مخزن الادویه و دیگر طلائی کف بول که بالابراید جهت قطع تایل موثر مخزن الادویه و
 مرآة آفتاب در علاج الامراض نوشته طلا کردن بکف بول که از زمین بر خیزد تایل را
 سود دارد فصل هیجدهم در ورم خیارک هندی بد و باگی علاج پنج کیده به بول آدم سائیده
 دیگر بر پارچه نهاده بپسهند علاج العزبا و دیگر در ورم جانک اگر چه کلان باشد در چهار
 روز تحلیل بر و پازرا از کار و قیمة کرده در بول کودک نافع استخوان انسان با برکه جهت
 حرق انار مفید طلا مخزن الادویه و دیگر طلائی موی انسان سوخته با بسیار و غن زیتون جهت
 سوختگی آتش مفید مخزن الادویه و دیگر طلائی بول انسان و غسل بدان عرق النار مفید
 مخزن الادویه و دیگر نگاه در ورم با آتش بار و غن کرم سوخته شوقی الحمال خون آدمی و نفع بخشند

جزام
 شقاق
 تایل
 ورم خیارک

موسی ختمه انسان با نهن گل میخوردن تا رطل کند سود کند مرآة آفتاب تا فصل ستم
 در جردی و حصی بغار سی جیک پی سیبلا و مانا مانند علاج زرد آب از شور جردی حصی
 بگزارد بدن امی خردنم نستر زده آن زرد آب برود مالند از قوت جذب و نه زرد آب حصی
 اقل و اخف خواهد بود و در حفظ بلاکت درین مکر است به نسبت اصل رساله تطییم دیگر
 در دفع آثار جردی و حصی و دیگر قروح علاج النظام البالیة التي یوجد فی الحیطان
 اذا تحققت ناعم کالسار و ثنت بار الشویه المستقطر بالقروح و الانیق و طلی بها آثار کبد
 و الحصیة از الة مقصد الالبا و دیگر آب و دهن انسان ناشتا طلا در دفع آثار قروح مخزن طلا
 و دیگر طلای جبرک بن دندان ناشتا و دفع آثار جلد فصل سست و یکم در حمزه یعنی سنج یا ده
 علاج طلای فضل فضل جبت تحلیل حمزه نافع مخزن الادویة فصل سست دوم
 در فرقی غشایه علاج زرد شور تخوان بوسیده جبت تخفیف طوبات التیام اعضای یا بسته
 و حصیة بسته کرده و خضیه نافع مخزن الادویة فصل سست سوم در عفونت اعضا
 علاج فضل فضل جبت رفع اعضا سفید مخزن الادویة فصل سست و چهارم
 در سوزال یعنی لاعزی زهره انسان الکاسین بدان است مخزن الادویة تذکره داو
 نظامی فصل سست پنجم در شکستگی و کوفگی نافع علاج اگر بپشت ناخن پاشکسته شود
 باید که بسیار چه حکم بندند و چند روز به بول کرده باشند بسیار نافع مخزن الادویة دیگر اگر
 ناخن کوفته گردد و پارچه با نیل رنگ کرده بر ناخن بچسبند بالای آن چند روز بول کنند
 بسیار نافع علاج الغر با فصل سست ششم در شیب یعنی سپیدی موی که غیر وقت با علاج
 موی سوخته انسان شربا جبت سنج سپیدی موی نافع مخزن الادویة دیگر مار الشیران
 یعنی شیب تذکره داو و نظامی فصل سست و هفتم در واره الشعلیة یعنی با واره علاج
 مار الشویه که از تعطیر آن حاصل میگردد و جبت واره الشعلیة یعنی با واره علاج
 دهن آن مخزن الادویة و مرآة آفتاب و دیگر طلای بول انسان و غسل پستان و ارا

حمزه
 زرد آب
 اعضا
 غشایه
 پستان
 شکستگی
 سوزن ناخن
 شیب
 واره

را مفید مخزن الادویة فصل سست و هفتم در الم و وجع یعنی درد بهر عضو که باشد
 علاج آتشایدن آتخوان کاسه سر انسان مخدر و مسکن الم مخزن الادویة دیگر طلا
 خون حیض جبت نسکین در دهای صعب نافع مخزن الادویة دیگر مسکینت مردم
 ابروی درد اعضای سالم را نسکین بخش مرآة آفتاب تا فصل سست و هفتم در امی
 ماندگی و دیگر خواب و دلگ اعضا و سکون نافع اعیاست میزان الطب و دیگر اگر ماندگی
 در سفر روی و ده نفس قری جاری ساختن جلابی تمام بود مرآة الخیال باب سست و یکم
 در دفع سمیات و مویزات شش بر چند حصول فصل یکم در دفع سم افنی یعنی
 زهر مار علاج طلای جبرک گوش جبت گزیدن افنی نافع مخزن الادویة دیگر نماد جبرک
 بدن جبت شمش افنی نافع مخزن الادویة دیگر بجز و گزیدن مار بر جایگاه خود بول
 کند زهر مار شکر کند مخزن الادویة و علاج الزهر با و در مجرب التداوی نوشته که بر جایگاه
 شمش مار بول خود کند و اگر احتیاج بول او را پناشد از کسی دیگر ششخص مشاب کند زهر مار
 اثر کند و دیگر اگر مار گزیده سخن بر ایشان گوید بدانند که آن مار دیوست قصب خود را
 در آب بشوید و در پیال کرده پیش مار گزیده برود و خوردن دهن هرگز آب نخورد و خوردن
 آب دیو بگزید و مار گزیده صحت یابد مجرب التداوی و دیگر بول آدمی نهاد خوردن زهر مار
 دفع کند مخزن الادویة و گویند بول آدمی جوشانیده اگر بیاشد تریاک هر افغانی زهر مار
 قاتل است مرآت آفتاب و دیگر اگر کسی را مار بگزید آب نمی و خون آدمی بکجا کرده نمو
 صعیق مار گزیده یا شد چند کلک زنده و این ادویة بالند زهر مار کند تخفیه المجات
 و دیگر ریم گوش مرد در موضع مار گزیده طلا کند هم ازین ناس و دیگر نیکو شود تخفیه المجات
 و دیگر دندان کودک بر پیش جیات خند سود کند مرآة آفتاب نما و دیگر از درد کردن
 سوی انسان ماران و وجع هوام بگزید کفایه منصوری و مخزن الادویة
 دیگر اگر باسه حلق بر مار افتد مار بسرد مرآت آفتاب سنا

وجع اعضا
 سمیات
 مویزات
 زهر مار
 جبت شمش
 زهر مار
 بدن جبت
 کند زهر مار
 شمش مار
 اثر کند
 در آب
 آب دیو
 دفع کند
 قاتل است
 صعیق
 و دیگر
 و دیگر
 سوی انسان
 دیگر اگر

و دیگر آب زین انسان ناشناخته مخصوص صفراوی مزاج کشته ماست مخزن الادویه
 فصل دوم در رسم عقرب یعنی زهر کزوم علاج چون کزوم بگردد و بغل خود را بوی کند
 و نم آید بختی البریات دیگر آب زین انسان ناشناخته مخصوص صفراوی مزاج تریاق
 گردین عقوب است و دیگر تعلیق موی طفل پیش از آنکه صلب شده باشد جهت گردین
 عقرب نافع مخزن الادویه و مرآة آفتاب و دیگر آب و زین آدمی که ناشناخته عقرب
 اندازند غیر مرآة آفتاب فصل سوم در رسم کلب یعنی زهر سگ علاج موی انسان
 پس که حل کرده بر گزیده سگ و یوانه طلا کردن نافع مخزن الادویه و دیگر خون حیوان
 کلب طلا کردن زانکه کند مرآة آفتاب و دیگر در آب گرم نشسته ببول کردن پس سگ نافع
 آید کفایت منوری و دیگر بول انسان اذا وضع علی عضة الكلب نفع نفوسنا
 حیوة الحيوان و اگر بر که تداوی میزند نافع تر بود مرآة آفتاب تا دور علاج الزهر با نوشته
 که بوضع عضو الكلب بول بکنند نافع بود و دیگر کوه پاره سر آدمی را در آتش سوخته خاکستر
 در سر که آینه بر جا که سنگ گزیده باشد نماید ببرد دو سه روز زهر سگ نفع شود مخزن الادویه
 فصل چهارم در دفع سمیت جراحت شیر بقول صاحب اختیارات موی آدمی با بخت
 شراب حل کرده بر جراحت شیر بنده تورم کند مرآة آفتاب و دیگر بجز بوسیده انسان
 صندل زیننی که آنرا در فن کتد پتنگ از انجا بگریزند بر صاحب داراشکوی است مرآة
 آفتاب نافع فصل پنجم در دفع گرگ هر که ناخن کوچک با خود دارد و در خطر گرگ نباشد
 بجزب التداوی و دیگر اگر زن حامله غم کند گرگ گرد آن نگر و مرآة آفتاب نافع
 و داراشکوی فصل ششم در دفع مضمضه آدمی بجوی آویخته در بوستان با مزه
 آویزند نافع گرد آن نگر و مرآة آفتاب تا دور داراشکوی فصل هفتم در دفع مورچه چون
 کسی خواهد که چیزی در جایی گزارد و مورچه در آن نرسد باید که در وقت گذاشتن آن
 جس نفس نماید و نفس نکشد و مورچه در آن نماند و در وقت ملامت و دیگر در آن

عقرب
سگ
پتنگ
سرگرس
تلخ
مورچه

مخزن الادویه فصل هشتم در دفع زهر عنکبوت در تیل علاج آب زین انسان ناشناخته تریاق گردین
 رتیل است مخزن الادویه و دیگر موضع گزیده عنکبوت در تیل از زدهن بکنند نافع بود علاج الزهر با
 فصل نهم در دفع زهر زنبور علاج بجز دیگر بیدان زنبور همان زمان آن موضع را خود بگریزد زهر زنبور
 که کند علاج الزهر با فصل دهم در نیش هوام علاج و نشیدن بول انسان جهت گردین علاج
 جانوران سمی مفید مخزن الادویه و دیگر ملامت بول خود و بول طفل بقدر دو کف جهت
 نیش سار هوام مفید مخزن الادویه و دیگر بخور موی انسان جهت گردین نیش هوام مفید
 مخزن الادویه فصل یازدهم در سمیات ماکولی علاج اگر کسی زهر خورده باشد بر از خشک
 آدم در آب حل کرده بوش نهند سریع النفع است مجربات سفارنی خان و دیگر نشین
 بول انسان جهت دفع سمیت سموم ماکوله مفید مخزن الادویه و دیگر آتش میدن
 یک مشتقال فضله طفل با غسل و شراب جهت رفع ادویه قاتله مفید مخزن الادویه و دیگر موی
 سوخته انسان شراب جهت رفع سموم قاتلان نافع مخزن الادویه که از قبیل ماوراء النهر است سموم
 القاتله مذکوره در ادو الطماک و دیگر آتش میدن یک مشتقال فضله طفل با مثال آن نوست در
 مصعد جهت رفع ازیت سموم مصعده مانند دانه اشکنه و زیتق مصعده محراب النسته اند
 مخزن الادویه خاتمه در خواص متفرقه متعلقه بدن انسان چیرک گوش
 انسان مولد ریاح و بیوش کشته مخزن الادویه و دیگر اندکی زیم گوش در آب اندازد دو بکسی
 در بغایت بدست شود در ساله عجیب و دیگر استخوان آدمی بود امراض مملکه و ملامت
 آن مورت کورسیت مخزن الادویه و دیگر آتش میدن خون حجامت و نص مورت
 ملامت مخزن الادویه و دیگر خوردن خون حیض سم قاتل است مخزن الادویه دور
 تذکره داود الطماک نوشته دم الحالیض سم قاتل لقیض نشار به الی الجذام و دیگر مریض
 خوردن مورت جذام است مخزن الادویه و دیگر چون طفلی را با المومات بتدبیر تغذیه نماید
 جمع اجزا و نفاس او قاتل بود و چون جوانی دیگر قابل این نوع تغذیه و سمیت آن

عنکبوت
زنبور
نیش هوام
سمیات ماکولی
خاتمه در خواص
متفرقه متعلقه
بدن انسان

عالم و متقی زاید قادی فرزند شاهی دیگر جماع برهنه شده فرزند بجای آورد بایام الصبیان
 گرفتار پیدا آید طب بنوی و دیگر دیدن شرمگاه وقت جماع فرزند نایب اولی شرم زاید قادی
 فرزند شاهی دیگر نیز که بیانی خود کم کرد کشف الحجاب دگوند که نسبیان پیدا کند در نختار
 دیگر جماع بعد بول نکردن باعث مرض عسر العلاج خواهد بود طب بنوی و دیگر روایت است
 از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که اگر نظر بد و فاعل آن متحقق شود باید که
 روی و پرده دست و هر دو پا و شرمگاه عاقبت از آب ستویانیده در ظرفی برآورد و آن آب را
 بر میون یعنی چشم زخم رسیده بپاشند همان ساعت صحت خواهد شد و فرمود آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم که شرم و تامل مکنید شما یان در شستن شرمگاه خود تا چه
 گاهی نظر بر مادر و پدر بظلمتان خود نش تا شرم میکند طب بنوی و شفا را العلیل فقط

تاریخ

قطعه تاریخ تالیف از مؤلف

این رساله چو از عنایت حق
 توفیق البدی بگفتم این تاریخ
 بسکه مطبوع هر مزاج آمد
 از محفل مرض علاج آمد

قطعه تاریخ تالیف ساله بزاز شاعر عدیم النظمی منشی
 محمد رضا صاحب ساکن قصبه کاکوری منتقامات لکنئو

جیبی سیدی خوش فکر خوش طبع
 داشت این نسخه اعجاز تائیه
 که افلاطون و لقمان را ادیب است
 که حسد آن در صفاتش هر طیب است
 ز جبرنج چارمین علیسی نفس نمود
 بی هر درد و رمانی عجیب است

قطعات تاریخ تالیف از شیخ اشرف علی
 اعجاز متوطن قصبه کاکوری مذکور المصدر

آن عیسی زمانه آن مقتدای حکمت
 بقراط وقت باشد ادنی مطب نشینش
 فرمود در فن طب تالیف خوش کتابی
 از بسکه فکر سانش اعجاز در دلم بود
 عیسی طبع تا که فسر مود حسب حالش
 او ستاد و قبله من سر حلقه طیبیان
 سهند است از وجودش رشک هزار یونان
 کز دیدش خزاید هر لحظه قوت جان
 انداختم سر خود تا دهر در گریبان
 گشته علاج انسان با جزو جسم انسان

وله

در فن طب نسبی گردید جسم
 خود علاج هر مرض باشد بدن
 حسب حال این مصرعه تاریخ شد
 از لپه اهل علاج هر سوئی مزاج
 از دوا زین بیش نبود احتیاج
 بهر خود از جسم گردیده علاج

وله

همایون نسبی اندر فن طب
 بسال و چنین روح الامین گفت
 شده فرحت فزای هر دل جان
 و دوا ز بهر انسان گشته انسان

وله

چه عمده نسبی تالیف گردید
 چو فکر سال تاریخش نمودم
 عجب در مان برای درد باشد
 بگفتم بهر خود جسم دوا شد

وله

از فکر سالی او ستاد
 اعجاز بدید گفت سانش
 تالیف چو شد کتاب زیبا
 از ذوات علیل چو دوا با کونج

وله

این نسبی که هست طرز ادنو
 از غیب صدار سیده تاگاه
 گردید قبول هر خسر و مند
 از خویش دوا می درد سازند

قطعات تاریخ تالیف از نتایج افکار علامه عصر لودھی و المعنی و سہم

مولوی عنایت حسین صاحب ساکن شہر لکھنؤ

ہر کتاب ام عقود و حسان
ام نخلہ من فضیلتہ اعضا نماو
ام جنتہ تجری جداول تحتہا
ریحانۃ الفردوس ام ہو معدن
بل ذی العذریۃ من ریاض طبیب
یدعی بجد الحق و ہو مسیح من
مہاشم شمیم حسن مراجعہ
الفاظ بحر حلال کلام او
قد ابدعوا فیہ نید کر پ
لسرور مصنف من حیرہ
فکرت فی تاریخہ مامورا
قد قال روح القدس فی اذنی اذن

ام ذاتبائشیر الصیاح الشائے
اوراق اغصان من العقبان
البصار ہا تجبیک من جفغان
فیہ من الیافوت والمرجان
فی فنہ لسمیو علی الاقدران
صار الکلم بصارم الاحزان
نیک عن مسک و عن ریحان
وکان معنایا سلفۃ جان
علاج الامریبالاعضواللناسان
فی نظم ترتیب و حسن بیان
والبال فی البلبال والاشجان
قل عالجوا الامراض بالابدان

ولہ

علی النداجر لہنہ رائفہ
وکافیک فی عظیم ذی الرسالہ
لبعضو الاناصہ فیما علاج
لقدر فاق فی الطب اربابہ
حقی برضاه ندلم یزل

یا بداع تصنیف تجتلیہ
فمن یجتنبہا لقدر کیمیہ
لبینجی من السقم من لہبیرہ
ومن سارہ الرب قد لعیظیہ
فحق المدراوۃ ذاقہ لعیہ

حسین ذکے کریم فیارب
بنادے مناو لتاریخی

یسر لہ کل مایہ سبتیہ
باعضایم عویج الناس فیہ

خاتمۃ الطبع

منت بی منتہام خدایرا کہ حکیم برحق است و شافی مطلق مرکب ساختن مفردات
استقصا کرشمہ ابداع اوست و ہرچہ از ضد و نقیض در عالم است حسن اختراع او
و صلوة بے حد و تسلیمات لا تعد و تکریم ہدایت تمکین او باد و شمع انجمن فیض ترمین او
کہ رنجوران درد مصیبت البشریت شفاعت نواخت و بجلج ببتلائی امتلائی ثقات
ضلالت برداخت اما بعد مخفی مبارک مقالہ لاجواب و عجلہ فیض نصاب سوز و آغاس
علاج الابدان نام من تصنیف طرفین و تالیف شریف عمدۃ العلماء مستند الحکما
ارسطو فطرت سرایا خدایت مجسود اقران در کمال فن مولانا عبد الحق بن ابوالحسن
در مطبع مرجع علمیان دہورشی نول کشور واقع کانپور بسیر برستی معالی القاب و
عالی القاب ذوالمجدد المہاسن منشی پراگ برائے صاحبگار گوالک مطبع و ام اقبال باہام
منصرم کامل منشی بھلو اندیال صاحب عاقل ایچٹ مطبع بجاہ جولائی سنہ ۱۹۰۰ء
بار پنجم پیکر طبع پذیرفت و گل سعی کار پر و از ان بو علی منش بر شافع تمنا بنگاشت

کتابت لکھنؤ
۱۹۰۰ء

هو الشافی

باب فی علاج اللابان
فضل فائق سی پھل کیا اچھ

تاریخ طبع از مخزن عدیم السال مورخ کامل

سال تاریخ میں فائق سی پھل کیا اچھ
نسخہ تصفیہ سی پھل کیا اچھ

منشی بھگوانی صاحب تامل بحیرت مطبع

۲۶ سالہ سی پھل کیا اچھ

سعالیات طبیہ عمد دولت نور الدین محمد
 جہانگیر بادشاہ غازی میں تصنیف حکیم ابان
 قزوینک -
 قرابادین ذکائی فارسی مصنف حکیم کا
 خان اردو مترجم حکیم ہادی حنینان مراد آبادی
 اینس لاطینا تالیف حکیم مولوی عمر رضا علی
 مجربات اکبری اردو ہر مرض کے نسخے
 آزمودہ مترجم حکیم واصل علی موہانی -
 طب نبوی جبکہ ہر نسخہ مریضوں کے لیے
 اکبر اعظم جو انتخاب و ہادیت نبوی سے
 مولفہ حافظہ اکرام الدین -
 علاج الامراض اردو طب کی سند
 کتاب مترجم حکیم ہادی حسین -
 رسالہ قارورہ شناخت رنگ و توام
 وراثت بول میں عمدہ رسالہ مولفہ حکیم
 غلام نبی -
 مرکبات احسانی بطور قرابادین ہر
 مرض کی تشخیص بہ ترتیب حروت نبوی
 از حکیم احسان علی -
 اکبر القلوب ترجمہ اردو
 مضر القلوب جو تصنیف حکیم محمد اکبر

فہرست کتب

مترجمہ حکیم محمد نور کریم -
 کیسای عکاصری ترجمہ قرابادین قزوینی
 مترجمہ حکیم نور کریم -
 مجمع البکیرین یہ کتاب طب یونانی اور
 ڈاکٹری میں بمقابلہ ہے ایسی عنوان کی
 کتاب ایک تالیف نہیں ہوئی جو جامع
 کمالات حکیم محمد حیدر خان رئیس جالندھر
 ملازم سرکار ریاست کپورتھلہ نے یادگار
 بنائی -
 ذخیرہ حوازم شاہی کلیات و مسائل
 طب میں اعلیٰ درجہ کی کتاب خوبات
 فارسی میں تصنیف حکیم اسماعیل بن کین محمد
 احمد الحسنی جرجانی تھی اسکا ترجمہ اردو میں
 پنجاب مطبع حکیم ہادی حنینان مراد آبادی
 نے بہت سلیس اردو عام فہم میں فرمایا
 تین جلد میں -
 ارحصہ اول و دوم و سوم و چہارم
 ۲ - پنجہ ہشتہم و ہفتم یکجائی
 ۳ - جلد ہشتم و نہم وہ دہم یکجائی
 ترجمہ اردو قانونک شیخ المرہ میس
 بو علی سینا کے جلد اول کلیات فن طب



فہرست کتب

مترجمہ مولوی علامہ حسین -
 تریاق مسوم نسخے معتقہ انعام
 سانچوں کے علاج میں مع ان کی
 شکلیں اور تصاویر اور تمام ان کی
 پیدائش کے مولفہ حکیم محمد حبیب لدین
 احمد -
 طب یوسفی مع مجموعہ چند رسائل قبل
 ۱- رسالہ بیض ۲- رسالہ
 قارورہ ۳- رسالہ ستہ
 ضروریہ ۴- رسالہ
 مقطعات یوسفی ۵- رسالہ
 ماکول و مشروب ۶-
 قضیہ در حفظ صحت
 ۷- رسالہ بجران -
 زاو غریب غریبا اور مسافروں کے
 لیے نادر نسخے تدابیر عالمہ ہر موسم
 کی رعایت سے کوڑی کی دو اور
 لاکھوں کا فائدہ بخشتی ہے مصنفہ
 حکیم صادق بیگم خان خلت حکیم شریف خان
 علاج الامراض مولفہ حکیمہ
 محمد شریف خان مع رسائل تفسیر

کتب طب اردو کی
 تشریح الاسباب معروف ہے
 مظہر العلوم مع فقہ بروج
 فکلی مصنفہ قاضی الہی بخش -
 رسالہ زبدۃ المفردات و نظم
 باریق مولفہ حکیمہ بی بی علی حسین -
 مفید الاجسام مع فوائد عجیبہ
 برہتم امراض کے نسخے مولفہ
 حکیمہ سید فضل علی بی بی داکٹر
 علاج الغریبا
 مظاہر العلام
 قانون عترت
 ترجمہ طب اکبریہ ترجمہ تمام
 خوبی سے ہوا ہر ایک مطالب
 و متن کو صاف معادہ زبان اردو
 میں لکھا ہے نام تاریخی اسکالہ
 مظاہر العلام مترجمہ حکیم محمد حسین
 قراباویں شفق اردو مترجمہ
 حکیم محمد ہادی حسین خان مراد آبادی
 نسخہ الاطفا اسم ماسمی ہے مولفہ
 حکیمہ سید مشرف حسین خیر آبادی -



بہار و تو فیق مزاج سخن خاستہ مزاج

رسالہ غریب و عجیب حاوی تراکیب بہتہ طبیہ خلاق احتیاج



تصنیف لطیف آف سوز حکمت کامل تجربت حق گاہ حکیم امام الہیہ

مطبع فیض میں منبج مشرقی نو کتب و کاغذ پریس
درت میں منبج مشرقی نو کتب و کاغذ پریس



بسم الله الرحمن الرحيم

شکر و ان تکمیلست جل شانه که غذای ذکر خویش را داده چاشم تلبی و دوای فراموشی غیر را علت رافع عمل و
امراض روحانی گردانند و گویش برتری که کام سعادت را ذوقی او فرود طبع هدایت را نفسی تمام تر خسته نشاید
حاذقیت رانی که در الشفای ملت مصطفوی را بنا نهاد مرغیان کفر و علیان جمل را در کسب قرار و
تصدیق و سجون علم و عمل را محقق ابدی و شفای سوزی که ایست نموده و سودمند و دوی که رنگ فکری فطرت را
برقرار داده قد نمیده هست را بلندی بخشد املاسی کمال ابطای آل عباد الثنای جلال حکمای عزت و الایست
که تریاق محبت آن درودمان اجدد نوش دارد و اخلاص الخاندان اقدس مستقیان شرب عمل را به تقاطر حساب
قناعت سیراب و بی رغبتان مانده عمل را باشتغال نماند میدان خواهش شاداب گرداننده ایزد تو انانای توان
دانش و آگهی را نیروی کافی و یاری کامل لایزال و اولاد که مساوت قلوب را همین حمد و نعت علاج نموده
با نضاع خاطر از محارض بردارند احساس زمان از سنای بنامند بر برای روشنفکران این فن پوشیده نماند
که آئین جلاب و توانین مسهل ارباب به اجتناب ملاحظه مزاج و ضعف قوت طبع و حرارت و بردوت مشرب
و سایر مشرب ط آن بر ستیاری احدی زبان قلم و روی صحیفه نگردد و از کفر فیهر بنصه تقیر بر بر ابطای در چنین
علاج انتقال نموده و برخی از ان در کتب مسیه بر سبب نشست و پراگندگی در اثنای تاویل و مباحث تفسیر
بلاس تو کار پوشیده چون حکمی هست و الا نعت مرشد کامل آگاه دل باد شاه مجاه انجم پناه تخت نشستن

او رنگ صاحبقرانی چراغ در میان گور کافی ظل المدح جان پناه آنکه زمان سبحان افلاک و کار فرمایان
بغت اقلیم که خاک در وصف جلاش بدین مقال تبرهن است سه که بهانگیر شاه ظل خدای است آینه
خدای تمامی سلطان سلاطین خاتمان خواتین شمس افلاک خدیو مرکز خاک مهر سحر بی نیاز می متعالی
نور الدین محمد جهانگیر باو شاه غازی بر آن مبعوض است که اهل فضل و افتخار در درگاه ملائک
سپاه جویبیل فضائل اشتغال نموده هر یک نور دانش و دریافت تصنیفی کند که بعد تومی ازان دولت
پایدار بر روی روزگار ماند لاجرم پرستار عقیدت گزین از هفت پشت خانه تراوارادت آئین انان المد
خاطب بخانه زادی فیروز جنگ ابن مهابت خان خانان سپه سالارین غیور بگ غفر الله عنهما کما در
و رضای شناسی خدای تجازی و خدایگان حقیقی نقد صفت جنس شمرط را مصروف افاده خلایق و افاضه انام
نموده بتالیف این فوائد و ترتیب این قواعد که چون نبات انش پراننده بود در سلسله شصت و شصت و شصت
برداشت مثل عقده پرین نتایج ساخت و سعی گرداننده ام العلاج و مرتب بر مقدمه شش باب شصت و فصل
خاتمه انار الله بانظار العین و افاض المدابر العالمین فهرست کتاب ام العلاج مقدمه در بیان
و احتیاس پاب اول در احوال خلطها و لینت طبیعت و اجتناس طبیعت و تضییح دادن و جلاب و
موانع اسهال و وقت اسهال و اسباب سهل و نگاه داشتن قوت در میناب ده فصل است فصل اول
احوال خلطها از وی اجمال فصل دوم در لینت طبیعت فصل سوم در احتیاس طبیعت یعنی نفس طبیعت
و سبب آن فصل چهارم در تضییح قانون کلی در دادن جلاب فصل پنجم در موانع اسهال فصل ششم
در بیان اوقات مسهل فصل هفتم در اسبابی که سبب آن دادن جلاب و اجنب میشود فصل هشتم
در تدریس پایی که پیش از جلاب بعد از جلاب باید فصل نهم در نگاه داشتن قوت کسی که مسهل با او دهند فصل دهم
در کسایتیکه بر ایشان مسهل قوی نتوان داد و کسایتیکه بر ایشان مسهل قوی نتوان داد و باب دوم در مضییح
اخلاط او و در مفروه سلسله اخلاط و لین بطن و خروج ثقل و ادویه مبدقه و دارو پاک که بطریق خلطها را میکشند و
بجای طریق اسهال میکند و درین باب پانزده فصل است فصل اول در مضییحات و در مضییحات از آنست که متدل
بسیار و قوام اخلاط را فصل دوم در مضییح خون محرق فصل سوم در مضییح صفرا فصل چهارم در مضییح بلغم
چشم و مضییح سودا فصل پنجم در ادویه مفروه مسهل صفرا فصل ششم در ادویه مسهل سودا فصل هفتم در ادویه مسهل بلغم
فصل هشتم در احوال مابین مسهل و مسهل که سلسله اخلاط باشد فصل نهم در ادویه مفروه در این

وخرج نقل فصل دوازدهم در ادویه مفرده مبرقه سهلات فصل سیزدهم اندر آنکه دارو با مخلوط
را که استفراغ کند چگونگی بخوابیدن کشف فصل چهاردهم در آنکه هر که ام از ادویه بچشم طریق اسهال
میاند فصل پانزدهم در تریب معنی ادویه سهله باب سوم در طریق بختن جلاب و مخدرات ذایقه
و اغذیه مناسب اخلاط اربعه و طریق دان جلاب درین باب هشت فصل است فصل اول در طریق
بختن جلاب فصل دوم در میان پر پیز در وقت خوردن جلاب فصل سوم در مخدرات ذایقه
فصل چهارم در اغذیه مناسب اخلاط اربعه فصل پنجم در دادن جلاب بطریق کلی فصل ششم
در طریق دادن جلاب صفرا فصل هفتم در طریق دادن جلاب بلغم فصل هشتم در طریق دادن
جلاب سودا باب چهارم در آنکه اسهال را کی باید باز داشت و تدارک و علاج حالهای بد که در
استفراغ پذیر آید و اغذیه باز داشتن اسهال چون افراط کند و علاج داروهای سهله که کار نکند درین باب
چهار فصل است فصل اول اندر آنکه اسهال را کی باید باز داشت فصل دوم اندر تدارک علاجها
در استفراغ پذیر آید فصل سوم اندر باز داشتن اسهال چون افراط کند فصل چهارم در علاج آنکه دارو
کار نکند باب پنجم در آنکه دارو با سهله با بلغم چگونگی دهند و خوردن جلاب بکودکان و پیران و کیفیت
خوران چون ایفون و بنکی و شرابی و جلابی دادن بمردم زخمی و آنرا که تب دارند و دادن جلاب
بکحوال و درین باب شش فصل است فصل اول در داروهای سهله که با بلغم دهند فصل دوم
در دادن جلاب بکودکان و پیران فصل سوم در دادن جلاب بکسایکه عادت ایفون بخوردن کیفیت
دارند چون ایفون و بنکی و شراب فصل چهارم در دادن جلاب بمردمی که زخمی باشند فصل پنجم در
دادن جلاب بمردمی که تب دارند فصل ششم در دادن جلاب بحوالی باب ششم در قانونان
ادویه سهله و مقدار شراب و مرکبات آن شکل بر سبت فصل اول در قانونان ادویه سهله
و مقدار شربت آن فصل دوم در شرایط رعایت و مراعات ترکیب سهله فصل سوم در بختن داروهای
سهله فصل چهارم در ذکر معاینه سهله فصل پنجم در ذکر جوایب سهله فصل ششم
در نقوعات سهله فصل هفتم در نقوعات سهله فصل هشتم در نقوعات سهله فصل نهم
در سنجینات سهله فصل دهم در ایاریجات سهله فصل یازدهم در مطبوخات
فصل دوازدهم در اطرافیات سهله فصل سیزدهم در جواریجات سهله فصل

چهاردهم در شرابهای سهله فصل پانزدهم در اقراص سهله فصل شانزدهم در تریب شافیه
سهله فصل هیجدهم در تریب حقیق سهله فصل سیزدهم در طلاهای سهله فصل نوزدهم
در ادویه سهله اسرار ابطاء فصل بیستم در تریب سافق بار النجین فاخته در لطافت مسائل سهله اخلاط
اربعه بطریق کلی مقدمه در بیان استفراغ و اجتناس استفراغ عبارت از بیرون مواد و فضول بدن است
و اجتناس عبارت از ماندن مواد است در بدن استفراغ بهشت قسم است اولاً انواع آن نیست
اول قوی کردن دوم خون بیرون کردن و این بر شش وجه بود اول قصد دوم مجامعت سوم انگیزدن
چهارم شرط زدن پنجم در ادوار طبع و نفاس ششم رعایت سوم راندن ششم و این نیز بر شش وجه است
اول خوردن دارو سهله دوم ملین سوم شیون نهادن چهارم حقه کردن پنجم طلا ششم کردن
ششم گرفتن چیزی در دست چهارم راندن بول که ادوار آن را گویند و این نیز بر چهار وجه بود
اول بخوردن چیزی در دست یا حقیق سوم بطلان چیزی بر جوشی آن چهارم استعمال چیزی در راه
احلیل بگذاشتن و چکانیدن پنجم آوردن عرق و آن نیز بر چهار وجه است اول بخوردن چیزی دوم
تن بخاری سوم ریاضت غنیف چهارم گرم پوشیدن تن و این پنج قسم استفراغ بر دو قسم است سبب طبی
و غیر طبی بر دو نوع است ضروری و غیر ضروری اوقات مثل بول و براز و عرق و مخاطی و طمست و نفاس از جای
نفاذ و ضروری در بعضی اوقات سهله جمیع در غیر ضروری مثل حمام و غیر طبی مثل اسهال در عارضه دوار بول
و عرق و طمست که با فراط خوردن از حد طبی گذشته و وجه اجتناس با احتیاج ظاهر است که بدن را چاره نیست از
نگذاشتن حد او بول تا تحلیل دهد و نمودن حرارت و اجتناس با استفراغ آنست که ماکولات و مشروبات
یا تمام جزو بدن نمی شود بلکه از هر غذایی و مشربی فضل واجب المنفع در بدن می نماید که بر دو نوع طبیعت
تقارر است بطریق برابر بول و عرق و طمست و سبب اجتناس غیر محسوس در نوعی تولید بعد از آن قبل است که
بعضی طبیعت بر نوع آن قادر نیست و چون در بدن با مانده بکسیت و کیفیت ضرر رساند و سبب بیماری عینی
و اورام شده و نقل بدن شود و این هنگام طبیعت محتاج می شود بر دو فصل محتاج را پیش از آنکه اثری بدان
ظاهر شود و دفع کند خصوصاً در بدن جماعتی که ریاضت و تقب نماید و از خوردن غذای کثیر الفضول خود
را نگاهدارد پس تا چهار است که تقصیر احوال بدن نمایند اگر فضول بدن بر وجه سها در نوعی شود معلوم است
که اقی در قوی مجازی نیست اگر از حال طبیعت برشته باشد سبب آن معلوم نماید و بازالا آن مشغول شود چنانچه سها

در این باب
بخت اول که در
علاجها
بکودکان
و پیران
و کیفیت
خوران
چون ایفون
و بنکی
و شرابی
و جلابی
و جلابی
دادن
جلاب
بکودکان
و پیران
فصل سوم
در دادن
جلاب
بکسایکه
عادت
ایفون
بخوردن
کیفیت
دارند
چون
ایفون
و بنکی
و شراب
فصل چهارم
در دادن
جلاب
بمردمی
که زخمی
باشند
فصل پنجم
در دادن
جلاب
بمردمی
که تب
دارند
فصل ششم
در قانونان
ادویه
سهله
و مقدار
شراب
و مرکبات
آن
شکل
بر سبت
فصل اول
در قانونان
ادویه
سهله
و مقدار
شربت
آن
فصل دوم
در شرایط
رعایت
و مراعات
ترکیب
سهله
فصل سوم
در بختن
داروهای
سهله
فصل چهارم
در ذکر
معاینه
سهله
فصل پنجم
در ذکر
جوایب
سهله
فصل ششم
در نقوعات
سهله
فصل هفتم
در نقوعات
سهله
فصل هشتم
در نقوعات
سهله
فصل نهم
در سنجینات
سهله
فصل دهم
در ایاریجات
سهله
فصل یازدهم
در مطبوخات
فصل دوازدهم
در اطرافیات
سهله
فصل سیزدهم
در جواریجات
سهله
فصل

مرعی دارد اگر به بینه که بصیبت نجس شده و بر اثر بر قدر عادت نماید مبادرت همان است بر دفع آن و همین در بول و دیگر فضول یاب اول در احوال خلطها و لینت طبیعت و ابتیاس طبیعت و نضاج خوردن جلاب و موانع اسهال و اسباب مسهل و نگاه داشتن قوت دوران و فصل است **فصل اول** در احوال خلطها از وی جمال **فصل دوم** در لینت طبیعت **فصل سوم** در اجتناس صیبت و سبب آن **فصل چهارم** در نضاج قانون کلی در دوران جلاب **فصل پنجم** در اسهال موانع **فصل ششم** در بیان اوقات مسهل **فصل هفتم** در اسباب که بحجت آن دادن جلاب واجب شود **فصل هشتم** در پیش از جلاب و بعد از جلاب نگاهدارنده **فصل نهم** در نگاه داشتن قوت کسی که مسهل یابد **فصل دهم** اندر کسیانکه بر ایشان مسهل قوی نتوان داد و اندر کسیانکه بر ایشان مسهل قوی توان داد **فصل اول** واجب است بر طبیب که اول بدانند که خلط چیست و چنانچه است میان خلط طبیعی و غیر طبیعی **فصل دوم** در قوت دادن مسهل که باید دانست که خلط رطوبتی است اندر تن مردم روان و جایگاه طبیعی او رگهاست و اندامها که میان او شان می باشد چون معده سپرز و بیره درین اخلاط از غذا خیزد و بعضی از خلطها نیک باشد و بعضی بد آنچه نیک باشد نیست که اندر تن مردم افزاید و طبیعت مادن حاذق در وقت حاجت مایحتاج مرف نهاده و آنکه بد باشد آنست که بدین کار نشاید و این که تن را ازین پاک کردن واجب است بداروهای مسهل و جمل خلطهای اصلی چهار گونه باشد خون و بلغم و سودا و صفرا و این اخلاط در بدن ضرر نیست مخفی نماند که هر چند خون خلطی نیست که آن را بادوی مسهل توان اخراج بامر کرد و لیکن شمه از احوال خون که شرفترین است از اخلاط درین مختصر بطریق اجمال بیان می نماید چون طبیعت گرم و تر است و بهر خوردنی که خورده شود آن وقت غذا گردد که خون شود و خون طبیعی باشد و غیر طبیعی اما طبیعی آن باشد که در سبطی و تنگی مستدل باشد و تسخیر و شیرین خوشبوی بود چنین خون از بکر مستدل خیزد و از غذای مستدل اما منفعت خون آنست که تن را برورش نماید و از حرارتهای او قوتهای طبیعی حیوانی را یاری دهد با هر قوت کار خویش تمام کند لیکن چون غیر طبیعی در گوشتی آن باشد که مزاج او بگردد و تباه شود چنانچه گرم و تر شود یا سرد تر آنکه چیز نوبی بنامیزد دوم آنکه صفرا یا سودا فزونی بالغم فزونی یا دوسه بیامیزد و آن را تباه کند برین سبب بوسه و رنگ و مزه از بگرد و بلغم بر دو قسم است طبیعی و غیر طبیعی غذای است خام که حرارت عزیز می و قوت طبیعی آنرا تمام بگوارند باشد و این نوع بلغم را چون حرارت اصلی و قوت با ضمه شوسه تر گردد و بگذارد

و غذا سازد از بهر آنکه چون خام است با پنجه رنگ او سفید باشد و سبط تر از خون باشد و بیخ مزه دارد و هیچ او بقیاس چون صفرا سرد باشد و آردیگار تبارک و تعالی بلغم را جایگاه خاصه پذیرد چنانچه صفرا و سودا را اندر تن بر همه مردم پراکنده گشته همچون از بهر آنکه بلغم طبیعی میان خون است و تن را حاجت بدارد ضروری بسیار است یکی آنکه هرگاه سببی افتد که غذا با نافعها و مزه تر رسد نزدیک هر اندامی چیزی حاصل از آن باشد که حرارت اصلی و قوت با ضمه هر اندامی راست روی بدان آرد و آنرا تمام نیز نرود و غذا با س که در دو حاجتها مذکور و سودا و صفرا نیست و حاجتهای بلغم از آن پیشتر است که درین مختصر بلغم را بر آن همین یک حاجت نمود باید دانست که گاه حرارت کبده کمتر باشد و قوت با ضمه سخت نمیشد بلغم بسیار تولد کند چنانچه اگر غذا با می سرد تر بخورد و بلغم نا طبیعی چهار گونه بود یکی سخت و تنگ است که از امالی گویند و دیگر سبط است که از مخاطی گویند سوم چون آبگیند که اخنه است آن را از جایی گویند چهارم سبط تر از همه است آن را جیمی گویند جیمی از بهر آن شود که اندر بندگای در نماید و پنجه به صفرا است از دسه خارج شود باقی ماند و مزه هر یک شیمی دیگر گردد اما پنجه تنگ تر است شیرین باشد اگر حرارت آنک باورسد آنرا پنجه شانه پس شود و پنجه آنکه آب میوه با شیر از حرارت بود بچو شد و ترش شود که حرارت قوی تر اندر وی کار کند و چیزی سوخته با وی بیامیزد و آن را شور کند و آنچه سبب سبطی ادغای است و اگر سبب دیگر بلغم سبط شود و صفرا سوخته با وی بیامیزد و درون کار کند نه آن تلخ یا شده اگر سودا با وی آمیزد آن ترش بود و غصص باشد که در آنرا فرا هم کند و اگر همچنان خالص ماند سرد تر از همه انواع باشد خلط صفرا نیز بر گونه شمالی است یعنی بر دو وجه است جیمی و غیر طبیعی اما طبیعی خلط است تر و گرم و سبکتر از بهر آنکه در کفک خون است و رنگ خاصه او زرد است و طبع او گرم خشک است و مزه او تلخ است و تولد او اندر جگر است چون از جگر بیرون آید بعضی از دسه با خون اندر کما بگذرد و بحیثیت دست یکی آنکه اگر چه خون خلط روان است صفرا از روان تر است و اندر تن مردم گذر با بی باریک بسیار است پاره صفرا با دسه آمیزد و در مجاری دقیق بر د خون و سبب تری بدان گذر با بی تنگ رگها باریک نفوذ تو کند بعد از آنکه خون را از آن بخار کند بر بدن بوجج التمهق یا آبی که بیدر تو خلط بمرورق رفته برگشته بکبد میاید دوم آنکه با نغای که اعتدال او است که بهره تمام بر تابدار از صفرا با خون آمیخته غذا است او شویون شمس که بیماری آنرا بر گویند فائده دیگر از صفرا آنکه او را خزینه است با جگر پیوسته و آن زهره است تا اندر آن خرد و خلط مذکور جمع شود از بهر دو کار یکی آنکه زهره آنرا میست که غذای او صفرا باشد که باشد

تا تحت این خزانها غذای خویش بانگ خون که بادی آمیخته باشد نیاید دوم آنکه تا بگی صفر یا خون اندر
 همتن برآید نشود اگر برفتی اندر آنها باید که غذای آن صفر باشد از اعتدال برون شدی و همیشه مردمان
 در این تلخ بودی در همتا معلول جلدت بر قان شدی دیگر آنکه این صفر که در زهره گرد میشود از وی برود
 فردوی یا برود و بار از بلغمها سطر از خلطها می شود تیزی آن عقلمتا مقدر جبری و در نامردم بحالت بر
 خیزند و بیاید است که تولد این خلط بیشتر اندر وقت خشم اندر نفس تابستان خاص مردم جوان را که کار با
 بار می کنند و دوست با پسرهای گرم خشک نمایند در خون و این صفر تا چندانی بود که پایه با خون اندر گمانی رود
 و باندرها برسد و آنچه باندر زهره شود از آن برود باسی فردوی طبیعی بود هر چه کسیر یا بیشتر باشد از این سبب
 بیماری شود و غیر طبیعی است و چنین باندر گرمی و خشکی از اندر زهره بیرون نشود یا چیزی باد یا بیشتر و طبیعی باشد تا
 تا طبیعی یک دانست که بار طبیعی یا بیشتر در رنگ او زردی باز پس از این حرارت او نیز کمتر بود و هرگاه که
 خون تمام جدا شده باشد رخ او سرخ باشد و طبیعی آن را سحر گویند تا این بدهی بعضی غیر طبیعی باشد و
 گرمی نبود که صفر اخلاص باشد و هرگاه که بلغم سطر بادی آمیخته هم حرارت او کمتر بود و هم سطر بود مثل زرد
 خایه مرغ و طبیعی آنراخته گویند نوعی از صفر است که تولد او اندر صدهای گرم باشد و در دین بسیار
 گند تا طبیعی آن را کراتی گویند و از صفر کراتی پنهان تولد کند از هر آنکه طبیعت آن را زرد از صفره و رخ کند
 بقوی یا باسهال و باشد که این کراتی تا گویند دیگر از صفر یا بیشتر و بسوزد و بزرگ و طبع زرد رنگ شود و طبیعی
 آن را زنجاری خوانند و بدترین نوع صفر این باشد و طبع زهره بود و کشته است و باشد که نوعی از صفر
 بسوزد و سطر و سیاه بود از صفر سوداوی گویند و چون سیاه باشد در دیش و نیز در ترش و گس گردد
 آن نگر و در زمین را بچوشتانند و هر جای که بگذرد و بسوزد و بجز آنند و یا از همه تیزی زنجاری از این تیره و تری
 باشد حال این و حال زنجاری همچون چوبی باشد که بسوزد و انگشت کند هرگاه که چوب نیم سوخته شود هنوز آن
 تری بادی ماند باشد انگشت شود چون تمام سوخته شود و هیچ تری در وی نماند فاکتور شود و رنگ سیاه
 و صفر از زنجاری بچسب از سیاهی اندر گذاشته باشد تا بزرگ زنجاری باز آید و این غایت از سوختگی است
 لاجرم علاج پذیر نباشد هیچ وجه خلط را ج سودا است و آن نیز برود و گویند است طبیعی و غیر طبیعی در وی
 خونت و بدین سبب سطر تر و گران تر از دست و طبع مثل طبع زمین است سرد و خشک و رنگ زرد
 سیاه است و زهره آمیخته است از شیرینی و ترشی و فراهم گشتگی و تولد او اندر جگر باشد چون از جگر برود

نوع اول و
 سکون بیش
 بالنقطه تا
 و تفت و کوان
 فارسی دیباچه
 بعضی کشته شده
 و البته زنده است
 در نظام ۱۲

از وی یا خون اندر رگها برود از بهر دو مصلحت یکی آنکه بهر بعضی اندامها از دست که اعتدال آن گدا
 که غذای آنها خون میباشد که باشد که بهر تمام از سودا بادی آمیخته بود و آن استخوان است دوم تا خون
 برود قوی گردد هرگاه که باندامها رسد و غذا گردد و در سنا و نیاید از آنها بر جانی با لذت چنانچه بر صبح است که
 هستی مختصر خاک اندر تیزی از بهر آنست تا این پایدار باشد چه سودا طبع زمین دارد دیگر باید است که
 هم چنانچه صفر از خواند است که اندر وی کرد آید و سودا این نیز خواند است بر جگر نماند و آن پسر است یا
 اندر وی برگرد آید از بهر آنکه سبز از آنست که غذای او سودا باید که باشد تا این اندامها غذای خویش نیاید دیگر آنکه
 بهر سودا با خون اندر همتن آمیخته نشود و فائده دیگر آنکه مقداری سودا از سبز مجده شود از راهی که بیان کرد
 است تا سبز حده را سی قوی کند و بخار و از وی غذا پیدا آید و بقدر برود سبز آفریدگار جل و علی و این سودا اگر
 آن قدر باشد که خون را قوی کند و با خون برود از آنها از وی نصیب خویش برگردد و یا بهر سبز برآید و آنچه
 که کار اوست بگردد طبیعی باشد و هر چند از این اندازه افزون تر و یا کمتر باشد غیر طبیعی بود بیماری خیزد و تولد
 بیشتر اندر فصل خریف باشد و در سن کمولیت که این سودا از غذای سرد و خشک خیزد و خاصه که کار باسی
 سخت تبارج که فصل دوم از باب اول در لیت طبیعت هر روز مراتب طبیعی بر او نوع است
 که فصل غذای اسلی و خناری دفع گردد و بسبب عادت متغیر شود بعضی باشد که روز یک نوبت زیاد از نوبت طبیعت
 نرمی پیدا کند در دین گردد و ضعف بدن و خشکی اعضا پیدا شود چون متادی شود برق و تشنج و گداز سکن و ملاک کند
 سبب ضعف ماسکه باشد یا خوردن غذای نرم مرق یا دفع مواد یا زهره یا سایر افعال مشغول باید شود
 رسدی منطجات قابض مثل بیکار در نوبت زرقی حالسات و قابضات عمل آرد و آرد و قابضات
 بسدغ چون شق کشک سبب به امر و بشرطی که بالای طعام بخورد و الاطین که زهره و حاض الا لایح شاة
 بلوط لب قوا که تخم خاص تخم فر فر زرد بریان مثل این بر زقطه تا تخم زنجاری خشنش انار و انار و ساق بلوط
 گل پوست بیرون پسته دانه سورد کرد و با کنار سجد فیون گل مخموم گل از تیزی بندر البنج ایون مویر زرشک
 سادر بر بریان کرده اتمام الورد و طبع لوق ساق محض بزکتان بریان بلبل زرد سیاه کابلی بریان کون کران
 بریان تباشیر بریان کمال نکات لوبم مثل طریقه شوی بود که یک تیمود جهت سهال مرادی خصوصاً که در کینه
 باشد سبیل هندی مدبول و حاجب شکم است سدر و سونق شیرین گاملی بسد عصاره نقطه الحقاوت خاص
 خشک خاکسبز خوب الجوز از حبه الرمان دم الا انب دم الا بل رجب الطراب بنج میسک رقیق است

سبب مقشر شجره بنق را یک خروب خضم بلوط با قلم بریان کرده بآن جزدان مکشری بچند سوبق بسبب سوبق
 بنق کمر مبطیات گوشت ارنب سماق خضرمیه ممانیه رباینه سفرجلیه صلیبه عدس سبب سوج کاورس اذخرم
 الاخون ورق زر مصطکی کندر نشاسته بارتنگ طراشیت اقایا انجبار الفوفه فرخس بزرسان الحمل بزر گوشت
 بریان تخم کرات بریان طین شاموش طین اصفر و امثال آنها چون احتیاج زیاد شود سفوفات قابض مثل
 سفوف خروب و سفوف انار دانه و سفوف طین قنوم دهند **فصل سوم از باب اول در اجتناب**
 طبیعت است یا ضعف وقع بود یا قوت ماسکه یا باضعف اما بیشتر آنست که ضعف یا ضمه سبب لین طبیعت
 شود یا سده ضیق مجاری امعاء الرز و حیت خلیط ماده با فوط تحلیل و پیوست ثقل یا عدم اجتناب با احتیاج
 دفع ثقل همچنانکه در قوی لبح میباشد یا دفع طبیعت مواد بدن را از مجاری دیگر امثال این حالات همچنانکه مزاج
 معده و جگر و روده ها گرم شود و نشیف رطوبات کند و فضل بر دفع عاصمی گردد یا غذا اکثر از عادت خوردن تقصیر
 این اسباب باید نمود یا باز اسباب مشغول شود اگر سبب آن قوت ماسکه باشد غذا پایی قابض شود یا در ایام
 چرب بخورد آب و پالوده و حلا و پایی در روغن کچمد داشته باشد طین طبیعت نماید در غذا پایی استفراغ و چغندر
 داخل کند و تمهیدی ترش سازند تا مسیر شود از اغذیه نرم تجاوز نماید و اگر با اینها طبیعت نرم نشود بجزیره
 بنفسه و گلغله و تمهیدی و آلو بخارا در شیر خشک و تر نجبین شکم نرم نماید و ضعف یا ضمه را مقویات معده مثل
 نوش دار و جوارشات تقویت کند و مقویات بر معده مطلقا کند و آذین جبر شیم بر مجازات معده در تقویت
 معده و مضم و خل تمام دارد و اگر از سبب لزوجه خلط و غلط شده باشد بکینینات و مقویات و ملطفات و
 مقطعات از آن نمایند و اگر طبیعت سرد باشد شیره خشک دانه داخل غذا نمایند و بسفاج در خورد آب اندازند
 و غسل نرم نجبین پرورده مناسب است و اگر احتیاج زیاد شود شیان نیار شبنم یا شانی که از نمک سنگ
 و گل خطمی و صابون و شکر ساخته باشد پر داند و اگر از ان احتیاج زیاد شود حقه نرم که روده را از ثقل
 پاک سازد آب سبوس و آب برگ چغندر و روغن کچمد و شکر سبب و تر نجبین و نمک ترتیب نمایند و اگر بلغم
 بسیار باشد آب کاسه و بلورده از پی داخل کند اگر تمام بدن فضول باشد لائق آنست که خلط غالب دفع کند و
 اگر خون باشد کحل یکشاید اگر سن زمان و وقت مساعدت نمایند و الا حجامت کند از صدغین و سابقین که
 قائم مقام قصد است و اگر صفرا غالب باشد آب انارین قند و آب تمهیدی و تر نجبین باب پیلد زرد و
 سکنجبین و باب سرد لین کند و اگر خلط سودا باشد سکنجبین انقیونی و رب شاهزاده مناسب است و اگر لینی باشد

ایاره فیکر اصل شسته در هفته یکبار بکار داشتن معده در روزه و دماغ و عصب را پاک سازد و رطوبت معده را
 زایل گرداند شربت چهار درم است تربید و مغز خشک را که کوفته مفید است صفت ایاره که معده و روده ها و اعصاب
 پاک از سواد سازد و باد بشکند و شد و جگر و سپرز یکشاید و شهوت غذا پذیرد و آرد و زمین پاک و صاف کند و جوانی
 و صحت نگاه دارد و بلغم دفع کند صفت تخم کرفس و انیسون از هر یک چهار درم را زیاده تا نخواه اصل السوس
 تراشیده و آستین از هر یک سه درم مصطکی سبیل و ارچینی از هر یک دو درم صبر سقوی سی درم او و کوفته
 بجزیره بچند و شربتی از دو درم تا سه درم است اگر صفرا غالب باشد یا سکنجبین خورد و اگر بلغم غالب باشد
 یا عسل و اگر سودا غالب باشد روغن درم انقیمن انقیلی داخل تاب بالنگ و پودینه نمری بخورد و اگر بواسیر
 داشته باشد مثل ارزق و روغنک داخل کند یا سه داخل سازد و یا مطبوخ مناسب بخورد و صاحب
 کامل گوید این دو حلیل النفع و عظیم القدر است اگر بوجه لائق استعمال **فصل چهارم از باب اول**
 در تقصیر قانون کلی در دادن جلاب آنست که بجهت هر عضوی که میدهند اجابت که مرعات العفوه و قوت
 آن از خارج مواد از ان بهر طریق که باشد و تبدیل مزاج بعد از ان مزاج العفوه آوردن بزجاج اصلی بهر ترتیبی
 که باشد داخل یا خارجی و بگذارد که عضو چون نشود در شکستگی نرسد دیگر آنکه در امراض غیر محققه مثل تب و اورام اگر
 تواند اتفاقا بر روده ای واحد کند بلکه بر روده ای غذایی و الا آنچه مناسب است و فصل مزاج و سن و مدرج و تجزیه باشد بعد از کوشیه
 از یاری و ارباب العطا یا خواهد تا کارش ببرد رسد **قال البقرطاش** شارب الدواء لایقطع اسهال مالم عطف یعنی
 گفته بقرطاش نوشیدن دو اسهال را قطع میشود اشتمالش تا نشسته گردد **فصل پنجم از باب اول در مواضع**
 مسهل در آن نزد اطبا چهارده است ضعف قوت استلاب خوردن کودکی و پیری گرمای سخت گرم و سردی
 سخت سرد و ضعف دل و ضعف معده که گوشتی درم عضلما شکم نهال و تندرستی و پائی تن ضعف روده یا السنج
 در آن کسی بود که بجای سین شاگویر بود بلکه مسهل از کودکان و در دارند زیرا که مسهل ایشان را از نشود تمامی
 یکمال باز دارد زمین از پیران ضعف قوت ایشان اورا امتلی الدم جهت عدم نفع مطلوب درم کشادون خون
 آرد از درون و از اهل قصب جهت حدوس پیش و اصحاب سده قبل از نفع جهت حدوث غشی و پیچیدن
 اسهال و در سرد گشتگی و سستی اعضای و از اصحاب جمیع قبل از تسکین و از گرم سرد اداس المروق جهت
 صعوبت جس و در ضعف القلب جهت دفع غشی و از ضعف المعده جهت عدم قبول دوا و قوع
 غیشان و غشی از ضعف الاحشاء جهت صعوبت جس و از لاغری اهل بیس جهت تیمم دق و اصحاب

اعراض نفسانی مفراطه جهت تحلیل روح حیوانی و از مردم فرجه جهت مسرعات و میم شده و از کسی که او را شش
گویند جهت اعصار دماغ و از محبت الطبع و قائل اسهال و زرب تخم و ضعف الاسمانع باشد و حکما
بر زنان طبع ایشان هیچ اسفراغ قوی در بدت چهل مدوز که بست روز قبل از طموح سفراوی یونانی و بسط و
بعد از آن که در هر دوستان از یازدهم تیر ماه بست و پنجم مرداد است بواسطه گرمی هوا بجا نماند باشد اندامها
هند و آن وقت هم میدهند اما در بعضی اوقات مگر با سفراغ قبل از قصد احتیاج آنقدر بلندی نفعت بوده
گفته اند اگر با خون اخلاط گرم فاصل بود و قصد را مقدم دارند اگر اخلاط سرد فاصل بود و مسهل را بر قصد مقدم
کنند بدانکه مسهل داری و طوبیت بدن را کم می کند شبی روزی شخصی مسهل خورد و یا غذا انگشت تری در دست
او نرم شود و آسان بر آید باین جهت است که لاغری و نحیف و ضعف القوت و در گریا و شربت گرم
مسهل میدهند **فصل ششم از باب اول** در بیان اوقات مسهل بر آنکه بهترین وقت
جلااب و اذن اصحاب را وقت بهار و یا بهار است بهار و اسطه آنکه خلط بجز حرکت آمده خود میماند و با یک
التفاتی آسانی دفع میتوان کرد و مانع شود از حدوث امراض بهاری که بواسطه جویو لطیف ماده را بجز
می آرد مثل تپا و خناق و اورام و شوره و انصد اولیت از جلااب و اذن بواسطه آنکه بهار مناسب
روحست و روح مناسب خون و دوران هوا نیز از خون خلطی دیگر بجز حرکت می آید اما لطیف چون بعد از
بهار تابستان است و آن نیز جمل است پس جلااب بهار ضعیفی باشد و یا بهار است جلااب بسیار است
بود بواسطه اکل اقسام خوا که مواد فاسد بمرسیده و بعد از آن یا بهار زمستان است بواسطه کثرت سرما که در آن
متوجه اندری شود اقسام الخور و خور و فی می شود و بدل با تطل مع شی زانکه حاصل حاصل می شود
و جلااب نیز دفع امراض بهار میشود اما در امراض هر وقت که ضروری شود و جلااب ماده چنانچه در ماده صفراوی
مجموعه و سودای محرق بطلل با نیز نیست بل دفع آن واجب است و همچنین بطن مالم و خلط سودا که جهت تازگی
ایام زیادتی است بهم میرساند جهت آنکه کشیده میماند خصوصاً آنکه در آن ادوی تقبی یافته شود و دفع باید کرد از بهر
آنکه از ویاد و احراق بهم میرسد و باقی را نیز محرق می سازد و بواسطه آن خلط و کثافت گشت میکند پس
آنچه مستعد دفع شود در حال دفع کند و ازین جهت است که اطباء نفع سودا را با لیسر شیب کرده اند **فصل**
هفتم از باب اول در اسبابی که جهت آن واجب شود و اذن جلااب و آن ده چیز است اول
بر آنکه علامات امتلاظا هر باشد مسهل بر بعد از نفع چنانچه پری نبض و سنگینی سردگی اشتا اجرت بطن

که در معده باشد و اگر علامات امتلا نبود و علامات خلط در وظاهر بود و هیچ وجه مسهل ندهد آنجا بقیومات
و تحلیل ضعیف علاج کند دوم قوت باید که اول طبیب بیند که بیمار قوت دارد یا نه اگر قوت دارد بدو
جلااب دهد و اگر ضعف دارد مسویات بکار و از دو علامات قوت و ضعیف در وظاهر است سوم سن
بر آنکه در سن طفولیت و شیخوخت مسهل منع است بواسطه آنکه طفل را مسهل دهند از باییدن
و نشو و نما یازماند و شیخ و بر هم باعث ضعف و قنار رطوبت و حرارت غریزی گردد آنچه مسهل بر در سن طفل
کوچک است و شیخ فانی یعنی بی فر قوت و اگر ضرر شود بلیسین بکار بر دیابلا با علاج کند چهارم میزان باید که
طبیب اول میزان بکار بماند تا مواضع آن مسهل بر بچنانچه اگر میزان گرم باشد چیزهای سرد در نفع مسهل بکار
بردی اگر مسهل گرم باشد مصلح سرد داخل کند و همین در شست فراغ دیگر حاجت به تفصیل نیست چنانکه حکیم
طبیب ظاهر است بچنانچه آن عبارت از بشره است بدانکه اگر بشره ضعیف و بی گوشت و لاغری باشد البته
طبیب مسهل نهد و اگر ضرر کلی برسد مگر آنکه بیماری آنکس سخت باشد و بواسطه بشره آن شیخ گفته باشد آنجا
میتواند در شیخ که بر عکس جلااب این بود نیز بشهرت امراض بدانکه طبیب باید در وقت بهار امراض مزاج
تا بر عکس آن جلااب دهد و اگر بیماری آن قوی باشد در ابتدا برود و آنجا مسهل نهد و بگذرد که قوت او
فرد و آید بیماری در اخلاط آید آنکه مسهل دهد جلااب یعنی مخالفت مزاج بیارد و هر دو موافق قوت بیماری
دهد و اگر جلااب قوی دهد بسیار قوت نداشت باشد و در آن کلیست و همچنین در هنگام بیماری ضعیف و ادوی
توان داد اگر بیماری قوی باشد جلااب ضعیف بر پندارند معتد بهر ظاهر نشود یا تکرار حاجت شود یا فراوان
بیشتر از شیخ باشد مضمون فصل باید که در فصل گرم گرم و در فصل سرد سرد و در فصل سرد سرد و در فصل سرد سرد
را بخوردن جلااب عادت دارد و جلااب دهد و اگر کسی جلااب هرگز نخورد باشد احتیاط باید کرد و عادت
چنانچه آنکه همیشه در پیش آتش میباشد و اکثر طوبیت او تحلیل رفته باشد او را مسهل نتوان داد اگر ضرر
شود بلین کافیت و همچنین جمعی که همیشه رطوبات او تحلیل رفته باشد او را احتیاج بجلااب نیست و هم بلوی
باید که طبیب در بلوی که حرارت بسیار باشد آنجا مسهل نهد و همچنین در بلوی که سردی بسیار باشد در آنجا نیز
نرسند و مسهل نهد و اگر ضرر شود برای او جای گرم بسیار سازد و در آنجا مسهل بر بچنانچه ازین دو سبب ظاهر
است قطعه آن امور عشر مانند شربت مسهل شد پسندند که دم آن رطل در یک سبت بهر نوع مدود است
قوت و سن و مزاج نیز است و با امراض است و فصل عادت و کار و بلد فصل ششم از باب اول

تدبیرهای که پیش از جلاب و بعد از جلاب بکار و از آنجا باید دانست که پیش از داد پخته باید کرد و
 طعام و شراب روده الکیوس بناید خورد و هر چه صدمه و جگر روده را ضعیف کند در میان دار و پخته
 دانند از روده و از گرسنگی و از جوع و هر چه قوت را ضعیف کند یا حال تن را بگرداند از آن دور باید
 بود و چیزهایی که سته بکشاید و خلط را صاف کند و از جاری تنگ را روان کند است و نقل و کشکول را
 کند و اگر چه بجنه باشد آن ساعت که در او خورد که طعام تمام گوارید باشد و از صدمه گذشته و جگر تنگی
 شده باشد هر گاه کم دم ضعیف و ترکیب صغیر صدمه و گرم مزاج را بگرم یعنی بر او با سهولت احتیاج افتد
 او را پیش از دار و یک ساعت شربت کشکاب یا آب انار شربین و ترش مانی شکر یا چیزهای لطیف بیاید خورد
 پس دار و خورد هر گاه که دار و خورده باشد صدمه و سبب که در آنجا باید دانست جدا که طبع مردم از نفرت دار
 ساکن شود پس اندک اندک حرکت مینماید یعنی حرکت می یابد که تا او را کار خود کند و در وقت حل کردن
 آب گرم بیاید خورد و در مطبخ آب بیاید و در نشاید خورد و از هر آنکه طبع را مطبوع زقیق کند و قوت آن را بشکند
 و بعد از خوردن دار و حرکت کند و ساکن بیاید بود چیزها که در حرکت آید و در دار و بای صحت میجویند و او را
 کند تا دار و استفراغ تمام کند هیچ طعامی و شرابی نشاید خورد که سبب گرم باشد و صدمه میرساند یا
 پخته بسیار کرد و با خورده یا از تا غیر طعام و شراب مضر می رسیده باشد و صدمه میرساند پس از آنکه دار و بکار
 آید آنکه مایه تنان اندر شراب الکیوری تریه کرد و بخورد تا هم قوت مردم بجای ماند و قوت دار و هم شکسته نشود و آنکه
 دار و خورده در طعام او خشک بسیار کند و انار فتن اندر گریه چند روز پیش نذر او و افلاطون لطیف کند و سسته
 اسهال گرداند پیش از آنکه وقت که دار و خورد اگر اندر گریه بود بیرون آید صواب باشد چون آید چندان صبر کند که اگر
 از گریه و عرق آمدن تسبب گریه را نائل شود در او خورد پس نذر او در گریه بود و در زمستان که جامی از خورد
 آنجا اگر کم دار و بکار که در وقتن را پاک نکند سه روز تا چهار روز پیوسته اندر گریه مایه بیاید رفت تا باقی فضل را که اندر زوی
 پوست باشد پاک کند چون دار و خورد با قدر قوت که کند و اجابت نشود چیزی قابض میوه و شراب انار و گل
 شکر باید تا اندک خورد تا صدمه را قوت دهد پیش از سه روز نفع کند و صواب بود تا سه روز پیش گرفتن باز در دو روز
 از خوردن دار و با بیرون آید فویشن را از رنج او آنچه صفت آرد هم در غم و دلگیری و غضب نگاه دارد و جوع
 بدتر از همه حالهاست و از حرکت مایه قوی او آنچه صفت آرد عرق آرد از شراب و سستی خورد آنکه پدید آید
 و غذا مایه سبک و لطیف زود بکار دارد که موافق مزاج باشد و بسیار بیاید خورد و در پخته خورد و سرد کرده

خوردن
 برای

بیاید خورد و از پس دار و رفت و مدارا و آسایش باید کرد و هر گاه مردم بسلاست از دار و قانع شود اکثر بظهورت
 است تخم حب الرشاد یا تخم کتان مقدار دو درم اندر شربت گرم بخورد و چنانچه اسپنول یا شکر می خورد اگر نام
 سردی غلبه دارد حب الرشاد یا روغن زیت جرب کرده در شربت بخورد اگر دار و خوار محروم صفا و سه
 باشد اسپنول اندر شربت بدهد اگر گشتگی غلبه کند اسپنول را با روغن گل یا روغن زنبق جرب کرده در شربت
 بدهد اگر مزاج معتدل باشد جوش اسپنول تخم شاه بسفرم کند مردم معتدل و خشک مزاج را کشکاب بپزد
 و او سخت نفع باشد بواسطه آنکه کشکاب احتیاج از بقیه دارد که مانده باشد شود و خشک دار و در اتراک
 کند و اگر اندکی از دار و صدمه مانده باشد بوی دار و از آرزوی ظاهر شود و جلاب بشکند بپزد اگر در آنجا
 کل از شیخ اندر آب انار شربین بر بندد همچنین اسپنول بریان تخم شاه بسفر بریان کرده و شراب خوردن
 پس از دار و پخته نیست و هم قوت تب باشد اگر از آندهای بوی دار و از عرق و غیره ظاهر شود پس
 را در گریه میجویند و شربت سدر و پوست ترنج کوفته با روغن اگر از گریه لذت یابد دلیل شفاست و اگر
 لذت نیابد تا سه روز پدید شود و در او بر آید که ضرر دارد و دلیل یعنی نیست و چون حب سودا بر پخته و جوش
 دفع سودا بر پخته در حب بلغم واضح بلغم جوشانیده و آن بلغم بر پخته فصل نهم از باب اول در
 کشکاب داشتن قوت کسی که سهل با ویدهند باید دانست که افلاطون استفراغ آن میکند آنکه است یا بسیار اگر
 مخاط بسیار باشد قوت ضعیف باشد هیچ حال دار و قوی که تن را یکبار پاک کند نشاید داد لیکن استفراغ
 پدید آید بای سبک و لطیف باید خورد بدفیات باید کرد در میان دار و استفراغ غذا لطیف باید خورد تا قوت
 بیفزاید و عوض غلطی شود که استفراغ اول کم شده باشد هر گاه که قوت قوی باشد و خلط پدید آید که بسیار
 استفراغ با مکرر دیدار و بای که موافق آن باشد هر گاه قوت قوی باشد و خلط پدید آید بسیار در او مایه
 قوی بتدریج مراتب استفراغ باید کرد هر گاه که قوت قوی باشد و خلط آنکه بود و سونف و شراب مایه سبک
 لطیف استفراغ کند فصل دهم از باب اول اندر کسانیکه بر ایشان مسهل قوی توان داد یا سسته
 که مسهل قوی توان داد و سه فرقه اندکی مردم خشک مزاج که ایشان را داروی نرم دلزوج باید داد چون
 قلعوس و خیار فینون و شیر خشک و شراب آلودم مردمانی که در شهرهای گرم باشد بواسطه آنکه فضول ایشان
 بواسطه گرمی او تجلیل می رسد سوم کسی را که دار و خوردن عادت باشد و با سسته قوی توان داد و سسته
 سسته اندر یک مردم شهرهای سرد می رسد آنکه مری که آب ایستاده بخورده باشد بواسطه آنکه در ایشان

خلط غلیظ و امرانی که از خلط قوی که کندی می رسد سوم خداوندان سبز باب دوم در منضجیات
 اخلاط و ادویه مفزده مسهله اخلاط و لیکن بطین و منجج نقل و ادویه مسهله سست
 داروهای که بر طرفین خلط را میکشند و بر طرفین اسهال میکنند و برین باب یا نژده
 فصل اندیه فصل اول از باب دوم در منضجیات و منجج عبارت از آنست که مستول
 می سازد قوام اخلاط را و میسازد جهت دفع یا تریق میکند خلط را یا غلط میکند رقیق را و منجج می سازد
 نفع را و آن مثل کنگبین بر دوزی است و یا صحرایی معلوم شد که نفع عبارت است از میسازد مواد فاسدیت
 دفع و منجج عبارت غذا است که بدن شود و بدن محتاج است باین هر دو جهت ضرورت استفرغ و اجتناب
 بواسطه آنکه از منجم بدل با تجلیل می رسد از نفع انحراف طبیعت که از سمت شد بار صبح میشود و بی نفع هرگز مسهل
 ندهد بویواسطه آنکه اول آنچه نفع یافته آن را در حرکت آورد و بی نفع نتواند دفع کرد در ضرر او پیشتر از نفع باشد
 دوم آنکه هر چه لطیف باشد دفع کند و آنچه کثیف باشد آن را منجم کند و ضرر از آن بجمده بیشتر میشود و اخلاط
 بر چهار گونه است هر یک را منجج جداگانه است چون منجج دادن از قاروره و نفس نفع معلوم شود و در
 حال مناسب آن خلط مسهل باید داد و پیش از نفع احتراز واجب است جهت احتیاط کثیر که لازم است
 اما در غلطی که منجج باشد چون صفرا در آن انتظار نفع با نظر است مثل در جمده و اورام حلق و قوی صفراوی
 پس آنجالی نفع دفع واجب میشود اگر در خلط یا پیشتر در بدن زیاد می شوند منجج مرکب دهند و همچنین مسهل
 آنکه اگر خون و صفرا غالب باشد اول فصد کنند پس منجج صفرا دهند و دفع نماید بداند که مراتب نفع مختلف باشد
 بحسب کیفیت اخلاط و بحسب علامات زاله بران یا بواسطه طبیعت خلط یا چیزی بران عارض شده
 چنانچه ماده لطیف در حال نفعی یا بدو کثیف برعکس آنست خلط که بسیار آن در نفع باید و کثیر آن
 یا بحسب کیفیت یا بحسب ضعف آن جهت آنکه چون وقت قوی باشد در حال نفع بیاید و حاجت تقویت
 و برین آن چنانست اما در قوتی که ضعف باشد در نفعی بریزد و آنجا لازم است که قوت را قوی کند چنانکه
 مناسب تا نفع ماده کند بدینجهت در نفع میدهند یا بحسب هوا و فضول که در برنج در حال نفعی یا بدینجهت
 یاری و او در در خریف بجاس و در هرگاه گرم جهت تحلیل قوت منجم کرده اند از مسهل و او در آنجا
 تا است مگر آنکه ماده بسیار باشد که در آنجا ترس افتنان روح است و بکثرت حرارت کیفیت می بهم رساند
 همچنین در هوا سرد منجم کرده اند جهت لطیفان ماده از نفع قبول و دفع لیکن اگر محتاج شوند اول تدبیر

نفع عبارت است
 از میسازد مواد
 فاسدیت
 دفع و منجج
 عبارت غذا
 است که بدن
 شود و بدن
 محتاج است
 باین هر دو
 جهت ضرورت
 استفرغ و
 اجتناب
 بواسطه آنکه
 از منجم بدل
 با تجلیل
 می رسد از
 نفع انحراف
 طبیعت که
 از سمت شد
 بار صبح
 میشود و بی
 نفع هرگز
 مسهل
 ندهد بویواسطه
 آنکه اول
 آنچه نفع
 یافته آن را
 در حرکت
 آورد و بی
 نفع نتواند
 دفع کرد
 در ضرر او
 پیشتر از
 نفع باشد
 دوم آنکه
 هر چه
 لطیف
 باشد دفع
 کند و آنچه
 کثیف
 باشد آن
 را منجم
 کند و
 ضرر از
 آن
 بجمده
 بیشتر
 میشود
 و
 اخلاط
 بر
 چهار
 گونه
 است
 هر
 یک
 را
 منجج
 جداگانه
 است
 چون
 منجج
 دادن
 از
 قاروره
 و
 نفس
 نفع
 معلوم
 شود
 و
 در
 حال
 مناسب
 آن
 خلط
 مسهل
 باید
 داد
 و
 پیش
 از
 نفع
 احتراز
 واجب
 است
 جهت
 احتیاط
 کثیر
 که
 لازم
 است
 اما
 در
 غلطی
 که
 منجج
 باشد
 چون
 صفرا
 در
 آن
 انتظار
 نفع
 با
 نظر
 است
 مثل
 در
 جمده
 و
 اورام
 حلق
 و
 قوی
 صفراوی
 پس
 آنجالی
 نفع
 دفع
 واجب
 میشود
 اگر
 در
 خلط
 یا
 پیشتر
 در
 بدن
 زیاد
 می
 شوند
 منجج
 مرکب
 دهند
 و
 همچنین
 مسهل
 آنکه
 اگر
 خون
 و
 صفرا
 غالب
 باشد
 اول
 فصد
 کنند
 پس
 منجج
 صفرا
 دهند
 و
 دفع
 نماید
 بداند
 که
 مراتب
 نفع
 مختلف
 باشد
 بحسب
 کیفیت
 اخلاط
 و
 بحسب
 علامات
 زاله
 بران
 یا
 بواسطه
 طبیعت
 خلط
 یا
 چیزی
 بران
 عارض
 شده
 چنانچه
 ماده
 لطیف
 در
 حال
 نفعی
 یا
 بدو
 کثیف
 برعکس
 آنست
 خلط
 که
 بسیار
 آن
 در
 نفع
 باید
 و
 کثیر
 آن
 یا
 بحسب
 کیفیت
 یا
 بحسب
 ضعف
 آن
 جهت
 آنکه
 چون
 وقت
 قوی
 باشد
 در
 حال
 نفع
 بیاید
 و
 حاجت
 تقویت
 و
 برین
 آن
 چنانست
 اما
 در
 قوتی
 که
 ضعف
 باشد
 در
 نفعی
 بریزد
 و
 آنجا
 لازم
 است
 که
 قوت
 را
 قوی
 کند
 چنانکه
 مناسب
 تا
 نفع
 ماده
 کند
 بدینجهت
 در
 نفع
 میدهند
 یا
 بحسب
 هوا
 و
 فضول
 که
 در
 برنج
 در
 حال
 نفعی
 یا
 بدینجهت
 یاری
 و
 او
 در
 در
 خریف
 بجاس
 و
 در
 هرگاه
 گرم
 جهت
 تحلیل
 قوت
 منجم
 کرده
 اند
 از
 مسهل
 و
 او
 در
 آنجا
 تا
 است
 مگر
 آنکه
 ماده
 بسیار
 باشد
 که
 در
 آنجا
 ترس
 افتنان
 روح
 است
 و
 بکثرت
 حرارت
 کیفیت
 می
 بهم
 رساند
 همچنین
 در
 هوا
 سرد
 منجم
 کرده
 اند
 جهت
 لطیفان
 ماده
 از
 نفع
 قبول
 و
 دفع
 لیکن
 اگر
 محتاج
 شوند
 اول
 تدبیر

آن کند پس منجج و مسهل دهند و تدبیر او آنست که در زمستان در خانه گرم می باید نشست و خود را گرم کرد
 و کباب داشت و جلاب را قوی که آفتاب بر آید و بلند شود باید خورد و در تابستان در خانه سرد آب باشد و جلاب
 خشک بوقت صبح بایز خورد یا بحسب عوارض نفسانی چون غموم و هجوم و مالوم و مثل اینها منجج است که
 طبیعت متوجه اینها است و درین هنگام مفرط بیشتر از منضج تصور است مگر آنکه مضطر شوند پس منجج
 و مسلمات و مفرجات و مقویات بیشتر دهند یا بحسب عادت که آن سرد مانع است چنانکه تریاتی که انیون و جلاب
 مانع از نفع مگر آنکه ضرورت شود پس در خوردن تریاک روز مسهل اسهال در زردی و بر خوردن در آیه منضج
 منضجیات یا مثل آن اختیار نمایند و یا انیون چون انیون مانع از نفع است او و منجج قوی بدینند و از
 چینی و اگر تریاک دایر رساد مانند آن رود منضجیات انیون داخل کند چون زعفران و چندید سرد و مسهل و
 مشک ضابطه ساختن و در ساختن ببول نفع در بول برین طریق است که بول در صفر از یک تری
 بهم رساند و در بلغم بول رنگین می شود و در سود الکودت و سیاهی بجمده و در رسوب بدین طریق است که خون
 اندک نفع در ماده پیدا شود و در بول رسوب بجمده چون ظایق متفرق باشد نفع کمتر باشد و چون رسوب مجتمع
 شود نفع خوب شده باشد و اگر مجتمع بود رسوب شود نهایت نفع بجمده باشد در حال در رسوب ساختن
 بنضج مسهل بریزد از نفع بنضج چنان توان یافت که اگر اول نفع بنضج صلب باشد و نرم شود یا بالعکس و اگر
 بر باشد خالی نماید و بالعکس و اگر ضعیف باشد قوی شود چون خلط چهار است منضج هر یک از فصله بین فصل
 دوم از باب دوم در منضج خون محرق یا غلط حمام هر روز یک روز در میان بردن این
 جو شانده که منضج خون فاسد است بهینده حضرت آن عذاب بست و از بنفشه و مشتقال تخم کاسنی تخم
 قشاز هر یک دو مشتقال اجاص ده دانه تر منندی بخورد و هم جو شانده یا پنج مشتقال شکو شیرین نموده یا
 شربت نیلوفر یا شربت بنفشه و عرق بید یا عرق نیلوفر بدهند و غذا آنچه کبیرت و کیفیت خون محرق را زیاد
 نکند بهند مثل زرشک و اجاص خاص منضج خونست و اگر مانع از عوارضات باشد و عذاب در آنها داخل
 کرده باشد عذاب و اجاص خاص منضج خونست چون سرفه سفیداج بازده باشد بهینده چون سرد و بگردد
 نفع در تعبیه و بنضج ظاهر شود پس فصد کنند و بعد از اصلاح و فصد ماده نمایند بعد ازین در غذا قوی داخل نمایند
 تا وقت قوی شود بل ما تجلیل بهر فصل سوم از باب دوم در منضج صفرا و تخم کاسنی نیلوفر
 بر رویا و شان الو سیاه پنج همک آلبونجار اصل بنفشه عذاب تر منندی آلبونجار تخم کاسنی کوشک پستان

اصول و اب نیکو لوب بیدانه شربت نیلوفر شربت بنفشه شربت نارنج رب قوت شراب تمیزی
 شراب آکوسیا شراب آلوچه فصل جیرام از باب دوم در موضع بلغم رخ از زیاده تخم رانیه
 در چینی سوز منقی از بخیل گاو زبان بالنگو تخم کرفش رخ کرفش انیسون رخ کماک و خوار و الطیب بزرگ است
 منخ از خراشیدن از عفران با همین زچ غیب الثعلب جلعین گشته شراب اسطوخودوس بر بار در دانه با
 بادا و در جلیب پرسیاوشان اسطوخودوس سنجبین فصلی بار المصل ثروفا فصلی تخم از باب دوم در موضع
 سودا یا در بجزویه گاو زبان پستان سفید کج منقی بیج کاسنی قوی فصل منخ از زیاده شایسته اسوس
 کشتش انیسون شربت گاو زبان شربت پستان شربت نارنج اسطوخودوس لوب مردرک و در
 خطی شربت بنفشه فصل ششم از باب دوم در ادویه مفروضه فصل صفرا و این دو کسی را
 دهند که او را سحر اللون باشد و منقول صاحب دومی و در سن شباب و فصل تابستان و در هر فصل
 حرارت کبده و قتر نظیس و خصیه و ماثره و قروح مقشر و نمل و می غیب و شوره و وجع عین و سداع
 مردار بیشتر از آن دید و کسانیکه اغذیه ایشان دائم فاسد شود و اینها میباید بحسب طبیعت و برابر ایشان
 خشک شود بول ایشان کم یا بندد اکثر غذاها گرم خشک خورده باشند و در امراض تولد از صفرا هم میبندی
 ایوبه و شکر و نیر و آن گرم خشک است و در درجه دوم سهل صفرا و بلغم باشد و در علاج را پاک سازد بهترین
 زرد رنگ است شربتی زرد متاخرین از یک متقال تا یک متقال و نیم و قدر ما شسته متقال گفته اند و
 وقت شدت حرارت و برودت از آن احتراز کنند و آن با طی صمد بود و اسیر است و مصلح او مصطکی و قمل
 و گل منخ است و دادن صبر با مار المصل یک متقال دفع صفرا کند و بعضی اول شب دهند و بر زجات
 فرمایند و بعضی از طعام بعد دهند جهت دفع صفرا یا خلط و غلط و خامی است او آنست که پاک میکند اما در وقت
 سید بود و جلا میکند و شکر کرمه سپر پاک میکند غشی و تشنگی از دستین پاک می کند خلط صفرا را از معده و کبد
 عروق و طحال می کشد و اسهال می آرد و بول نیز براند آن هفت قسم است بهترین او قطبوس است او قوی
 معده و کبد است و ضعیف معده و مطلق اخلاطی کند و جلا میدهد و شربت تامه او لطیف یا تقوی است از بیخ در معده
 در معده نهایت متقال در یاد و در معده خرق سیاه مندی کنگی سهل معده صفرا غلیظ است مثل سقمونیا و سید
 او را در امراض گرم و آنرا در معده منمن مثل ماخیا و صداع و شقیقه و در جسم و علیل سینک که از صفرا باشد
 و او پاک می کند احتیاج در معده و مثانه را و علیل کهنه و خصیه ریه و در قان و خنازیر و شیره نلبه و ماثره و قروح مقشره

ادویه
 قوی

و در معده شده تا هم بدن را دفع میکند شربت او از بیخ او یک متقال است داد سیاه قوی تر از سفید است و او
 بهار المصل و دهند و حکما حال زیاده از نصف متقال بپزند سقمونیا و او را هم دیده نیز میگویند گرم و خشک سهل
 صفراست بدل و بگردید باشد بر ساخته خوردن یعنی مشوی درست سایه کند بهترین او راق صافی الطما کسیت
 شربت متعارف است و حسین بن حسن تا نیم درم جانزد داشته است و شیر خوردن او اول مساک نماید بعد از آن
 بکشاید و شاید که کشاید شربتی از ششش جو است و شیر خوردن فقیر شخصی را دیدم که بقدر یکدرم مجوده
 بخلطی خورد با سهال بخورد و امیر از معده صفرا ریشتره از خربین سیاه و است کباب خلط کند او به سقمونیا
 چون خورد و غبیر و مصطکی و عصارة الورد رب السفرجل تخم خنظل میراندره صفرا را خلط با طریقت رخ را حکما
 دهند زمان شربت او از نصف متقال میدهند و در دانه یک متقال داده اند و استعمال او آنست که با راسل
 دهند و او جهت سکت دماغ و شبکه او و شقیقه و وجع معده و سکت و تشنج و اگر از طریقت عین که شده باشد
 و انتصاب النفس حادث و مزمن از زیاده بلغم بود سهال فزمن و وجع مفاصل و عرق التماسر ماده غلیظ
 و علیل کلید و مثانه را نافع بود و خنظل را بپند می اندازند این گویند غار یقون گرم خشک و سهل بلغم و سو است بقرا
 گویند مقوی ابدان مشامخ است و دفع مصراع مع او به قوت کند و حاجت اصلاح ندره و بهترین او سفید است
 مانند میرنی از نیم متقال تا یک متقال متعارف است و در متقال گفته اند طری میگویند که جمیع بنایر که میان
 صبر و غار یقون و جالینوس در ادویه معده ذکر می کنند سهال او امثال خنظل است الا آنکه این ضعیف تر است
 از دو فصل نیست اما ضرر بجزه ندارد و قدر دو متقال سحوق این با مار المصل میداده اند این دو شربت است
 و ذکر آنرا بر تر او ذکر است عصارة فشار الحما را در آب بپندی که با چنگلی گویند و الططر و نیر گویند و او هم
 میکند مثل سقمونیا شربت او کثیرا طایا و وجع بار لین حلقی است که شیر تازه و دوشیده است مقدار یکینم او نیم
 بعضی شربت او تا نصف درم نیز قرار داده اند نبوت نوعی از باد زیوان است سهال و شیر مثل سقمونیا است و
 اندکی غیر با الجیر با سبوی در حال زرد نیز تا زبان بر انگیزد لایو بر بدوس و آن صاب ما بود آنه است و او را نقره
 شجره مشوق نیز می نامند سهال و مثل سهال سقمونیا است بلکه این غده بر تر و قوی تر است شربت او نیز و متقال
 از هفت دانه یا پانزده دانه است و نیز و متاخرین است بیخ حبه اگر معده قویست حبه درست میدهند و اگر معده ضعیف
 است بحق کرده میدهند ایر ساد ان اصل السوس آسمانگینی است سهال و مثل غار یقون است بلکه قوی
 و کثیر است سهال این دمنه را زیاده صفرا که احوال ماده میسر بیان خواهد شد بقوت و شربت او بقول بهترین

و متاخرین دو درم است و گفته اند این خط است بلکه شربت او نصف درم است قطور یون اگر ترمازه
 باشد میانه صفر و بلغم محاطی نافع است جهت عرق النساء و شربت او در شتال است و قوی که طبع او کند
 باربع رطل آب تا یک نیمه باشد از یون اسهال مثل اسهال خریق است شربت طبع او در شتال است
 پس اوقیه ماء الحسل و دو برابر او استین و بعضی بسیار اسهال میکند حب نصف شتال استین و دو
 شتال بسفایح مستقی سندی او را کمن گالی گویند و آن گرم است و سسل بود او بلغم است و بهترین
 او مستقی است و چون در بخورد آب بر غشک نرم گرداند و قوی طبع یکشاید و شربتی او یکدرم یا دو درم است
 و از قوی و مطبوخ باین دو درم تا پنج درم است و او اسهال اخلاط بلغمی و غلیظ از معده و مفاصل میکند
 مثل خنظل حادث میکند غشایان را و اگر کجی کند زنجیر او در شتال و بنوشد با ماء الحسل یا با شکر بهتر باشد
 تر او در رطل که از و یک شتال با ماء الحسل بنوشد اسهال کند مثل اسهال خنظل و آن نافع است جهت حشا
 بلبلج اصفر اسهال مره صفر اوی میکند و شربت او در مطبوخ آرشش و درم تا هشت است و اگر سحر او تنها بخورد
 شربت او میانه درم است تا پنج درم با لیمو یا روغن بادام و داخل کند یا شکر نافع مزاج حاده صفر غلظت قوی
 است بلبلج اسود اسهال مره صفر محرقه میکند و مقوی شده و مقوی است و شربت منقح و مطبوخ او پنج درم
 تا هفت درم است و اگر تنها سحر کرده بخورد شربت او از دو درم تا پنج درم است بر روغن بادام چرب نماید و یک
 بر بلبلج کابلی سمل صفر است و اسهال مره سودا می کند بقوت حصه و مقوی شده و بلبلن است و نافع بود اسهال
 و عضاء عصبانی را نیز سودا در دو شربت او مثل شربت بلبله سیاه است بر روغن چرب کند و یکبار در میان آن
 و الحلازین بعضی صفر آرد و شردن با تخم آن تر زیاد و از دو اگر دانه های انار در پوست لیشک و شکر بگذارد
 و صبلج بنفشه تر بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل است یا بست درم شکر و اکثر اوست
 او قوی یاده و در شکر یکبار سیرند و فصل و قوی بلبله اصفر است ماء القیق الحلو لیمو سی آب کنار شربین و
 اسهال مره صفر اوی که جمع شده باشد در معده و اسهال کند و روغن حرارت میکند شربت او از شتال رطل نصف
 رطل است خیار شنبلیله که نهاله مستعد است بهترین خیار شنبلیله است که یکظرفین مغز باشد و مغز او بسیار بهتر
 است اصل او که در رقیقه بگذارد در وقت احتیاج بیرون آید صفر او بلغم و سودا و اخلاط سرد و تر کند و معده
 درده را پاک کند و در شتال سیرند و قوی را یک شایر بلغم بسیار بیرون آورد که ترید با مغز اند این نسل می توان
 کرد و اسهال برفق و آسانی باشد جوی آنکه زین آلبتن را بخورد کرده اند که در وقت باین اسهال نماید شربتی را

بلبلج کابلی سمل صفر است و اسهال مره سودا می کند بقوت حصه و مقوی شده و بلبلن است و نافع بود اسهال و عضاء عصبانی را نیز سودا در دو شربت او مثل شربت بلبله سیاه است بر روغن چرب کند و یکبار در میان آن و الحلازین بعضی صفر آرد و شردن با تخم آن تر زیاد و از دو اگر دانه های انار در پوست لیشک و شکر بگذارد و صبلج بنفشه تر بهتر باشد و اسهال بیشتر کند و شربت او نصف رطل است یا بست درم شکر و اکثر اوست او قوی یاده و در شکر یکبار سیرند و فصل و قوی بلبله اصفر است ماء القیق الحلو لیمو سی آب کنار شربین و اسهال مره صفر اوی که جمع شده باشد در معده و اسهال کند و روغن حرارت میکند شربت او از شتال رطل نصف رطل است خیار شنبلیله که نهاله مستعد است بهترین خیار شنبلیله است که یکظرفین مغز باشد و مغز او بسیار بهتر است اصل او که در رقیقه بگذارد در وقت احتیاج بیرون آید صفر او بلغم و سودا و اخلاط سرد و تر کند و معده درده را پاک کند و در شتال سیرند و قوی را یک شایر بلغم بسیار بیرون آورد که ترید با مغز اند این نسل می توان کرد و اسهال برفق و آسانی باشد جوی آنکه زین آلبتن را بخورد کرده اند که در وقت باین اسهال نماید شربتی را

سه درم است یا دو درم و در ضعف اسهال قبض آورد بر روغن بادام بقدر اصلاح در و کند مفرقش دفع
 شود و تار و ده پر پیچید و او تسکین نماید درم تخلیل او را م جاده کند و بلبلن اخلاط صدر نماید او را حل کرده با
 گرم بخورد ترنجبین منبتی است که بر خوار سبزه در خراسان بخار او قوی بلغمی نشیند بهترین او است که مانند
 حب بلبله و سفید باشد از پیش او آورد بر ترترین او زبوی است و طبع او بجزارت مائل است صفر آرد و
 شربت او از ده شتال تا بست شتال و بلبلن او ضعف است بنفشه خشک سرد تر است شکر نرم سازد
 و صفر آرد و شتال تا شتال در قوی و مطبوخ متعارف است و این را انیسون گویند متا هفت درم با قند
 کوفته بخورد با آب گرم و او سسل مره صفر او تسکین صداع و جوانیق است و اگر اراده اسهال نماید قوی کند با زرد
 سمقوتیا و ترید یا میزند اگر اراده اسهال صفر بلغم نماید پس نصف او را بلبلن سوسن اخل کند با ماء اللبلاب
 گیاه است که بر ذرت می چید او در درم بسیار است اسهال مره صفر میکند و شربت او نصف رطل است تا
 بست درم شکر صاف کرده بخورد و پودر چوشانند چه اگر چه چوشانند عمل ضعیف شود و ترنجبین یعنی انلی من خشک
 است اسهال مره و قوی صفر میکند و تسکین حدث می نماید و شربت او از آب نصف رطل است و در
 منفع از پنج درم تا پانزده درم شربت منبتی است که در خراسان بر مید نشیند مائل بلبله است گویند
 در یا بلن بدون تسخین دارد و در ظاهر سرد و قوی تر زیاد از ترنجبین باشد و شربت او از ده درم است
 یا بست درم و بهتر او است که سخت او کلان و سفید باشد اگر در آب شایسته تر کند و در صفر است و کند و درم را از
 که درت صاف نماید و دفع حکم و جرب و شور و حرقات سازد و خصوصاً منقوع با بلبله زرد و تباه بلبلجات اگر احوان
 بسیار باشد اجاس الواست سرد تر باشد صفر از تر گترین او بلبلن بیشتر دارد بست عدد در مطبوخ و قوی
 اند از تر شربت مطبوخ او نصف رطل قرصیا الو با پوست بار دیالین است و در جودوم بلبلن طبع و
 با سهال مره صفر کند و درت نفع دارد و با الجین آب پنیر و ولیم بودیل بجزارت دارد و جهت بوسیت
 یعنی شربت اسهال مره صفر کند خصوصاً آنچه از شیر بز و گوسفند بود و چون اندکی نسل اخل کند بهتر بود
 بلبله سندی هر گویند سرد است در اول و خشک در دوم اسهال مره صفر است و قوی کند شربت از جرم او
 دو درم است و در مطبوخ آن سه درم یا پنج درم لسان الثور بند کاظمه بانو یا پرسی کا و زبان خامه است
 آنست که اسهال مره صفر کند چون از منی داخل او سازند در لعاب قوی شود و شربت او از ده درم تا
 پنج درم است یا ده درم شکر و یکدرم بلبلن از منی و اگر خشک او یا مثال او شکر با فایده بنوشند بلبلن

گرم کند و اخراج مره صفر و سودا نماید کثیره الیر بر سیاوشان هندی ریح هندی سبیل گویند گرم است
 در اول خشک در دوم اسهال مره صفر از مسوده اما نماید شش خوبانیت صمغ از سبیل مره صفر
 است چون بنوشند در دوا حمر بهترین آن فارسی بود اسهال مره صفر میکند و یک نخچه او یکوست بر ما
 بر دوین الحد و حسن اسهال مره صفر میکند و گاهی اطلاق صفر میکند چون ماده زیاد باشد یا در القه
 الحما را آب باورنگ و خیاره رطبه از هر یک با شکر مسهل است صفر از مسوده و اما ریح هندی و اما ریح
 الکثری آب بنزدانه در رطل خصوصاً با شکر یا زنجبین یا شیر خشک مسهل صفر است مار القراع آب کدو
 در تنور بخند یا شیر خشک یا زنجبین یا شکر مسهل مره صفر و صفر محرقه است بر زقطون کوفته و مثقال
 باب سردنوشد بلین طبیعت فصل هفتم در ادویه مفزده که اسهال مره صفر و سودا کند و او این دارد
 مردمانی است که لون ایشان سیاه باشد و بدان ایشان لاغز و خشک و خون در ایشان کم بود و در سن طول
 به صاحب طبیعت و مزاجی دهند که او با غضب و با جده و عقده و طش باشد و سینه او ضیق باشد و در امراض مزمن
 سودای تیز دهند چون جذام و سرطان و سائر عطل سودا که انفتیمون هندی اکاس سبیل گویند گرم و
 خشک مسهل سودا است و بلغم نیز آورد و مناسب محاب صفر است چرا که در ایشان کرب یعنی قلس و اضطراب
 و خشک می آورد بهترین او از ریح هندی است شترقی از جرم او یک گرم یا دو گرم است و در مطبوخ
 و نقوع او دو درم تا چهار درم گویند از پنج درم تا ده درم است و مثقال تاد و مثقال او با شیر و یا ماوسل
 نافع است و چون انفتیمون کرب و طش است بدین جهت بر دهن چرب میکند باید که در آخر مطبوخ داخل کند
 و در میان بسته جهت بقای قوت او نافع سرطان و یا لجنویا است است بود بری مسهل مره سودا است
 شربت او از یک مثقال تاد و مثقال است یا ماوسل ففاح با شکر مسهل مره سودا است چون از
 است یا او ملح داخل کنند و یا سرکه در مطبقت زیادتی میکند ففاح صاف مثل ففاح حاشا است جبر لا جورد مسهل
 مره سودا است و از خسول و یک مثقال شربت است و قد یا غیر خسول میداده اغوا این خطا فاش
 است درق الخطل آنچه در خشکی بود قوی تر است از آنکه در کرب است از او به مسهل بارده است و نافع یا لجنویا
 و صرع و در الشعلب جذام کند و قلع را تحلیل دهد مسهل مره سودا است شربت او از دو درم تا چهار درم است
 اسهال مره بلغم برفق کند منصف چهار درم زیاد کند طیب یا او ادوی که مناسبند به ففاح مسهل مره سودا است برفق
 و کیوس بلغمی را برود صفر رقیق را نیز اخراج کند و نافع جذام و یا لجنویا نماید و احوال او در فصل صفر گذشت

انفتیمون کرب و طش

اسفودخوس گرم و خشک و مسهل بلغم سودا است و در بلاغ فائده بر سرانده بهترین آن نخچه است شربت او دو
 درم تا سه درم و بعضی او را باره گفته اند و متاخرین معتدل و استند شترقی او با زنجبین خوب است با لنگو
 و گاؤز بان و کثوت که کسی اقیمون مسهل سودا باشد بلبله کابلی مسهل سودا و بلغم است و منقی مسوده و قلع
 و شربت مسحق از درم پنج درم است و در مطبوخ از هفت تا ده درم بلبله هندی مثل بلبله کابلی است
 فصل و قوت و شربت او مسهل بلبله کابلی است در دفع صفر است جبر لا زنی اسهال و قوی از جبر لا جورد است
 عاقبت گرم در اول و خشک در دوم نافع است ریح تهامی کند و او رام احشا و شربت او نصف مثقال
 از اعضای او در مطبوخ دو درم از جهت اسهال مره سودا میدهند خشک هندی گوگرد گویند سرد و در اول
 و تر و در دوم است عصاره او مسهل سودا است شربت او یک کف نافع جذام و یا لجنویا است لفظ
 ابیض هندی تخم سبیل گویند اخراج سودا میکند بلغم بود و با نوع است بلغم عین اندرانی و بلغم لفظی که
 سیاه بود و چون بر آتش نهند سیاهی او زائل شود و مثل اندرانی گردد و بلغم سیاه آنست که سیاهی او را سیخ باشد
 و جوهر در او بود بلغم هندی آنست که شمع رنگ بود و جمیع اقسام بلغم گرم و خشک باشد خراج سودا قطع بلغم
 تخفیف دم کند و شربت دو مثقال است قوت اگر پوست او پزند بهشت درم یا یک رطل آب نصف
 بماند صاف کرده بنوشند اسهال سودا کند عروق الباثین ثلثی درم از دما مثل مثقال شترقی جبر لا جورد اسهال
 سودا کند و نافع بود و عسرت نفس و یا لجنویا بود و فرق الدیک الدم از مسهل سودا است اگر او را با شربت
 رطل آب پزند تا سه رطل بماند و اندرون او نمک زیاد کند و بنوشند چون خواهند که اسهال زیاد کنند
 قسطم که مسهل باشد هندی که گویند یا سفاح اصافه نمایند نفع مسوده و حیات مزمنه و از لحاظ ریح و جبر
 مفصل در بل یعنی رانافع بود فصل هشتم در ادویه مفزده مسهل بلغم و این دو اجماعی دهند که برودت و
 رطوبت بر ایشان غالب بود در سن بنوخیه و در فصل شتا در امراض استرخاء و سکت و هیچ انسان و
 زیادتی مواد را من و نم دانگسافی را که در مسوده و سینه و امعاء ایشان بلغم باشد و زیادتی که حاجت شربت
 یعنی خون جاری و حیض باشد و کسانیکه محال بسیار داشته باشند و فریب شوند و شربت و خورش طعام کم شود
 باشد صاحب عرق النساء وصل حقوق یعنی مفصل شست گاه طی استقامی و جذام و برص بلغمی
 میوه سالیله او را مسهل می گویند و هندی سلارس نامند شربت او را یک دانگ تا نصف درم است و این
 گرم است و مسهل بلغم بعضی تا یک مثقال نیز ذکر کرده اند تا یک مثقال عسل است تا یک مثقال سبیل گویند

او نیز مسهل بلغم است و شربت او بر برای متقدمانی و در دم است و نصف وقت بکوبند جب کرده
 فرود برند اما متاخرین و در دم جانز داشته اند شتر اصل قنار الحار یعنی پوست کرب یا حمرانی و قتی که
 بنوشند نصف دانگ از دربر است متدین و متاخرین مسهل بلغم بقوت بود و فلاح حاشا و مشتقال با سر
 مسهل بلغم است اصل السوسن الشجره مریم است بفارسی جو یک استان گویند شربت یک مشتقال در
 نیم بود یا یک مشتقال ملک بناطرب ساخته فرود برند اسهال بلغم تقویت کند خروغ بندی از ثوب و مسهل بلغم
 است و جبهایی و متشکر کرده بدیند یا زوده حب و اکثر هفده بلغم بر یک مقل از رت بندی گویند مسهل بلغم
 است شربت او در مشتقال است یا مار الحسل شتر مشتقال مسهل بلغم لزوج و کیموسات لزج است و متقی
 راس و عصب مفصل قنار و لثوه قنار کالین از بلغم لزج و سوسن بارد و او منصف و مسج و تقطیع و را مسهل
 کند مصلح او صمغ عربی و کثیر او مباله در سحر او کند شربت او از یک انگ تلو و دانگ بود گرم و خشک
 مسهل بلغم رفیق است چون تقویت یابد بلغم غلیظ را داغ کند بهترین او موضع مجون سفید است شربت او از
 یک گرم تا دو گرم چون در بلغم داخل کند چهار درم است و مصلح او ترین است بدین طور بار و در فن بنفشه و قوی
 او زنجبیل است و نفع سده نماید و منقی داغ و دفع اوجاع مفصل مسج و فلاح و زلات سال متولد از رطوبت
 کند اگر با بلغم کابلی داخل کند بهترین روای صمغ است و انرا هندی بنوت گویند غار بقون مسهل بلغم و صفرا
 و موم سودا است صمغ اراض بلغمی را نافع است ناقص عارض عقوبت او را شربت او نصف مشتقال است یا در
 درم سور بنجان هندی سنگاژه جنگلی گویند گرم و خشک است و مسهل بلغم بود و بلغم خام سر را نیز دفع کند و نافع بود
 در ملک فقرس و حج مقاصل او تر باق مقاصل است اناروی است بموده و مسج و سیاه او بسیار بد است
 بهترین او سفید ظاهر و باطن و صلب کثیر است و شربت او یک مشتقال است با شکر و زعفران و چون باد
 داخل سازند شربت او نصف مشتقال است یا دو درم و بصلع او کون و نقل کرب بود و قویون است او
 را هندی شیر خشک شده و فارسی شیر زقوم گویند گرم و خشک است در درجه چهارم خاصه گل او اسهال الصفرا
 است و بلغم غلیظ لزج از در کین و طهر و اسهال اما کبیرب و مسج است مصلح او مقل مسج و مسج و مصلح
 و غسل در چینی و سلیم و اسارون و قرقه او کتخه فرزند و یا محمده و نهان او صفای خریفه صفرا است حرب کند
 او را بدین بود و شربت او از نصف و الن یا دو دانق است یا پیر زنج مسهل بلغم است سکنج شکی از انگونه است
 و آن حار یا بس است در سوسن مسهل بلغم لزج و رطوبات است و نافع علل مفصل مسج و نسا و قوی و ریح

غلیظ که عارض از بلغم باشد بهترین دو است جهت زیادتی دفع از اسهال و در کین و بهترین او صفای مسج
 قاهر است و سفید باطن و خریف و سم با مرارت و شربت او از یک درم است یا دو درم لب القرم طعم مغز تخم
 بود مسهل بلغم بود و شربت او در دم است یا فایند سفید و اگر خنز او را در آب گرم بسزد و بهاء الحسل
 با فرق و جاج بخورند مسهل بلغم لزج غلیظ بود و نافع است قناری و قتی اما مسهل بود و مجده زنجبیل گرم است در
 درجه سوم و خشک در دم او در اندک رطوبت فسله است و یک درم مسجق او با شکر مسهل بلغم لزج و موم
 سودا است نیز طریق اسهال او به مسهل بل تجلیل رطوبات از اسهال در جای غلیظ از روت یعنی کبیر گرم است
 در سوسن خشک است در دم و برغم بعضی است که سرد است در اول و این درست نیست و مسهل بلغم غلیظ است
 بقوت خصوصاً از در کین و موم صفرا نیز میراند او را بر وزن بادام چرب جهت دفع ازیت او که سح می آرد و شربت
 از نصف درم تا یک درم است و اگر احتیاج غلیظ او به دیگر شود و پلید و تر بود و صبر و مقل و مثل اینها خلط نمایند
 قطف که بهترین ساگ تجوه گویند خوردن و رقی او با عطر و رقی او مسهل و متقی است و مسج در اسهال
 تناس است و همین قنار الحار مقدار دو درم با رقیق شکر الحار بلغم خام و اخلاط لزجه میکند و عمل این تکرار میکند
 حبابه سیمی از چربی است که بفارسی نقل خواهد گویند قوت او مثل قوت حب قرطم است و عطر و رقی
 او نیم ظل ملین طبیعت است معلقه بود مسهل بلغم و موم صفرا است از رانج سوسن اسهال کون است گرم و خشک
 است در آخر درجه دوم شربت او از یک درم تا دو درم است یا از مشتقال یا در مشتقال و عصاره او با الحسل
 مسهل بلغم ضعیف است و بعضی بهترین اندک مسهل با او صفرا بنیت حلیت هندی هینگ گویند مسهل بلغم
 بلغم خام و اخلاط غلیظ است حله بفارسی سمیت و هندی بلغمی اگر حل او با پنجه روم قوه که هندی مجید گویند مسجق و
 مسجول بنوشند مسهل بلغم لزج است اصل الحصل هندی کانه گویند اگر عصاره او الحسل بر بند اسهال کبیر
 بلغم غلیظ لزج میکند تجربه بفارسی که هندی اننگ گرم و خشک است دو درم چون بنوشند بس که مسهل کبیر
 بلغم بود و تخم او سجاد لطیف و تجلیل مسهل بلغم است و مسهل بلغم قام بقوت و بدین او نیز مسهل بلغم است
 شربت از نیم مشتقال تا یک مشتقال آب گرم یا مایه الحسل و بعضی شربت دو درم نیز قرار داده اند و بعد از
 اندک روغن گل بخورند تا دفع صفرا و کند ریوند از انفع او به است برای دفع بلغم خام و او مطلق بلغم لزج است
 و نافع حده و با معاد و قوی بلغمی و ریحی با طلاق طبیعت و تجلیل با شربت از مثل شربت غار بقون است اشتق کند
 قندهر گویند مصلح او به مسهل است مصلح بلغم لزج بی حیت نافع است مسج و فلاح و قوی شربت او از نیم مشتقال تا دو

منقال است استعمال او مقدر و مرکب میکند شجره البوق سفید راست اگر از پوست غلیظ این درخت دو
 منقال آب سرد بپوشند مسهل بلغم است زود فایا بس خشک در سوم مسهل کبوس غلیظ بلغم است ستموینا
 را محموده گویند مسهل بلغم بالطبع و مسهل صفرا بانی صیت است و مسهل بلغم فلج و غلیظی است جاوشیر
 مسهل غلیظ بلغم است و سستی ظاهر بود بلغم است جمع امراض بارده را خواهد از اخلاط باشد خواه
 از ریح غلیظ مثل فلج و سکت و جدر یعنی بی حس و صرع و قویج علمی و یکی و بهترین این جمع که در وحدت
 نباشد و مائل بسرخ و سیاهی بود و شربت او از نصف منقال تا دو منقال است فصل ششم در احوال ادهن
 و ما الصفر بر آنکه بواسطه ضعف جگر و عاجزی قوت او را در سایندن باند اما گذر با بسته گردد و اندامها
 از جگر آب خوار شدن و این را استسقا گویند یعنی آب نواستن و بر آبی که خورده شود از جگر ضعف بران
 تصرف متوان کرد و باند اما متوان فرستاد و بعضی از جگر باز گردد و آن یکجا کرده آید و بعضی که جگر از ری
 تصرف نکرده باشد یا خون ضعف که بهضم ثانی آن تمام بچته نباشد باند اما رسد اما س شکم و اما سنها
 پدید آید از هر آنکه باسهال و ناپایداری بول و نه بمرق ازین بیرون شود این امس سگونی باشد یکی
 را بختاری استسقا زنی گویند و آنچه با شکر آب در شکر کرده آید و باشد که دستار پایا یا با سرد و دم را
 طی گویند و این چنانچه باشد که آب با ماده بلنی باند اما رود و همه تن بچون مرد با گرد و آما سیده و نرم شود
 را اهللی گویند و این چنان باشد که با در شکر کرده آید و شکر بر آن آسد و گاه باشد که با آب نیز باشد
 و آنچه در استسقای زنی جمع شود آنرا اما صفر میگویند و آنچه در استسقای طی جمع شود آن را مانیه گویند
 از و استسقای ما صفر مانیه ضعف آن شایسته چهارم درم استسقا رومی دو درم غافق دو درم کاسنی
 یک درم جو شایسته بخور اندازد صفر فرود آید همچنین شیر انجیر مقودی یا شکر برابر بخوردی حب ساخته نگارند و بکار
 بر زنجب و دیگر از یون یک درم شیر انجیر قدری که حب شود ساخته بکار بر زنجب ما صفر و مانیه فرود آید مسهل مجرب
 ما صفر و مانیه پنج سوسن آسمان گون از یک درم تا سه درم یا ایک دقیقه بکنجین بپوشند صفت در مال الحامس کتاب
 مانیه و ما صفر را بر زنجب فرود آرد و کرد تو مال برگ ما زریون انیسون از هر یک برابر حب کند شربت یک منقال داکر و صفت
 باشد یک درم بر بند و دو درم مفرقه مسهل مانیه و ما صفر استعمال این ادویه صاحب استسقا رتی و زنی که او را
 اشرف حیثی باشد و با حیض و رطوبتی بناید و صاحب قروح که طعن سودا از دیده یعنی برک در اعضا یک درم و پنج
 درم بلنی سستی باشد تو بال الحامس منقال و ما صفر و مسهل ما صفر بود پنج درم با برگ بنبول خود بلغم و یک

درغ کند بر مال انجیر مفرقه سازند و سستی نمایند و مسهل همین ساخته فرود بر و در چنانچه بر بیان نرسد بر اگر حب سازند
 و شربت او از بست دانه یا سه دانست فرنیون مقدار نیم دانگ یا دو دانگ غسل بنوشند مسهل بلغم و
 ما صفر بود لب لقرطم پنج منقال از مفرقه او با صبر و اندک نمک مسهل بلغم و ما صفر بود این غیر آن گویند
 خطای محض است استعمال او چنانست که در سه ادویه گرم تر نمایند و صان نموده یا غسل بنوشند مسهل بلغم
 بود که متخلل باشد و کفراشته باشد و مسهل سه مملو بود اشق دو منقال ما صفر و مسهل مانیه بود و بعضی طول
 یعنی صاحب سبزه مع حب خروع داده اند اما در دو منقال او خطا است و او مسهل بلغم است بمقدار نیم
 درم آن مسهل ما صفر و اخلاط غلیظ فرج و سودا و مفتوح شده کد بود الا آنکه صورت غم است مگر آنکه خطا کند
 یا بعضی ادویه مفتوح شده و مقوی بکند و اصلاح حضرت او با ما صفر بود و شربت از میطوخ او از یک
 منقال تا چهار منقال است و از مفرود و یک درم تا دو درم یا غسل مطبوخ اصل فشار الحار مسهل ما صفر
 بود یا دو شب و شربت او از چهار قیراط است یا پنج عصاره ترقق الحار جرم پنج او است و شربت او
 ما بین یک قیراط سقراط است یا شاسته و ما صفر عصاره الباقلا خاصیت او از اسهال ما صفر
 و شربت او از ثلث رطل تا ثلثین رطل است یا دو درم شکر ما صفر شربت بر بیان بند بیان بت پاره
 مثل او است در فعل بوزیران مسهل ما صفر است و مرفا ما صفر شربت آنرا و الشرم بندی سوژه
 گویند شربت او یک منقال است بخور هم ایضا ما زریون نیز خورس سید انجیر بود که بندی از پنجین است
 قطور یون رفیق مثله کما قیطوس و حب کربانه و ساق نبات حاما قبطی و برگ و مثل او است در خوردن خواه
 تازه باشد خواه خشک بچته بد بند تا جرم جو شایسته اب او بند بند بنوشند و بلغم لفظی این از جمله مسهل ما صفر
 تعویث و کیفیت طولی است تکرار گذارند فصل هفتم در ادویه مفرقه که مسهل اکثر اخلاط باشد صبر مسهل بلغم
 و مفرقه است و در یونان میکند و منقی دلیغ از فضول است و بلغم و منع بخار از مفرقه و مصلح او صطکی و
 کتر او مقل و مس و شربت او تا دو درم است عفرنگ یعنی افشرده برگ قنب نیم رطل شکر میراند و بلغم و صفر
 یا مسهل بیرون آرد و با بنیل تخم عشق بجان نقش است که آنرا بندی کهنه که گویند پنج فرماید که بعضی گفته اند
 که گرم و خشک است در اول حق آنست که گرم و خشک است مائل ببرد سوم چون تنها استعمال نمایند
 منصف کرب آورده بهتر آنست که بلبله محموده دهند و اگر زرد مخلوط سازند بلغم و زرد آب و رود اسهال قوی کند و
 شربت او از نیم درم تا یک درم و او میکشد و حب القرع را بهتر آنست که با بلبله زرد و مقوی نماید بند برین گل سنج

اصلاح
 اصل فشار الحار
 مسهل ما صفر
 است و اصلاح از
 بلبله مسهل
 اصل فشار الحار
 مسهل ما صفر

اصلاح
 اصل فشار الحار
 مسهل ما صفر

کرده نظریون طبع او مسهل بلغم خام و مره صفرا و شربت طبع او در او قویه است فناء الحار چون عصاره نوج او
 بیخ قیراط بخورند مثل کیموسات غلیظ و بلغم و سود است و نافع استسقا و وج مفاسل و قوی بلغم و لقه و سواد
 آنست که صبر و سوزنجان و قوه الصباغین که بهندی همیشه گویند و قنطاریون و قیق و کما قنطوس خلط کند باد
 بافتش بیشتر باشد درین سود بهندی کنگلی گویند مسهل بلغم و مره سود است و شربت او از نیرم تا یک مثقال
 خریق اینفین فعل این در اسهال میانه است و قویست و در قوی و شربت خریق سود است جوز البربر و کما
 ریشه گویند و آن بندق بندیت عصاره مسهل بلغم و سود است در بایسته صفر نافع است اسهال حجت
 برص و یرقان و کلفت و مثل این امراض را و محلل قوی است شربت او شش قیراط است با تریه حاره و
 سکنجبین و چون فطر اسالیون و در قوه سمقوتینا با و داخل کند او قوی می شود شیر کجرا از کشمیر آرد بهندی زربلی
 گویند شیر او خشک است در اول چهارم مسهل بلغم غلیظ و مره سود او در نوج است و آن صفر بلغم آینه است
 داخل کند او را در حجت کما شرب حب النجاس ترسی با قلا امر است چون مقشر کرد و کوفته در دیک نما پین
 طینین لطن میکند مسهل صفر او و سود او بلغم خام و لزوج است و چون خماد کند نیز مسهل بود بلغم اندرانی و آن یک
 سفید است گرم و خشک در چهارم مسهل و بلغم و سود او کیموسات غلیظ مختلف است و خاصه او اخیار است
 از صده بورق که بهندی کما گویند و مثله طبع بهندی مسهل بلغم از مسه سود او بلغم غلیظ ما را صفر بود و بسیاری از
 سیج و ملتب معده است و منع میکند بخار و قوی را که صاعدا باشد نجات سرد آنچه سود او در سنگلی بهندی پین
 گویند حار یا بس است در اول مسهل بلغم و مره صفرا سود است و چون او عرض میکند در عرق اعصاب برین
 حجت نافع است حجت فقرس و وج مفاسل که کلین باشد از اخلاط بلغم و مره صفرا و شربت او در بلغم نافع است
 درم است و مقدار شربت خشک او تا در درم است مصلح او نفث است یا مثل نفثه افخوان بغاری پین
 گویند گرم و خشک در سوم و چون بنوشند خشک او کوفته بانگ سکنجبین مسهل بلغم و مره سود است تا درم با زربون
 مسهل بلغم و مره سود است شربت او از در درم است خصوصاً که خله و سازند تا او مسهل مثل انیسون مسهل حب
 سازند و چون استعمال کند آن حب مل شود در درم درون بلکه غلبه خود کرده خارج شود در دست با بر از گویند
 اسهال نازک صفر و رطوبت بلغم نیز میکند و بجز در زمان و مکان حار نمیند او را بر درون بادام چرب کند و شربت
 او از یکدانگ است تا چهار دانگ شسته سرد و خشک است مسهل صفر او اخلاط سخته و کرب ندارد و بخلاف قیراط
 که کرب نم آرد و شربت از چرم او سه درم تا هفت درم و از مطبوخ و نقوع از پنجه درم تا ده درم و شربت از آب

معه

معه صوره او چهار اوقیه یا هشت اوقیه و اوقیه اطیاسی مسفت مثقال فصل مایه و هم در ادویه مفرطین
 لطن و مخرب نقل بلون بغاری مایه گویند چون برشانند نوج و طینین شکر باشد نقل تر با است چون
 بعد از طعام بخورند و بنوشند آب طبع او طینین لطن و مستقی بود کرب روی بغاری گرم گویند مسهل بود چون
 او را در مثل او است کرب بطنی لطن القضان شربش بود طینین است شربق بندی ساگ تجوه گویند
 طینین است بجز تو خام او شکر خصوصاً شکر طینین طبیعت تخم کرب طینین است اکا و شربق با شکر لیسون کنگلیم
 است و جزای که بهندی خربزه گویند طینین است سبز تر با لک طینین است و استول است انجیر باره و مسهل طینین
 است و انجیر خشک در قوق یعنی کوفته با نظرون یعنی بوره و قمر طم مسهل بود سلق چقدر است طبع او
 مسهل بود در س بخت یعنی متفشر طینین است و با قشر طابلس بلوغیا خطمی گویند ببری و پستانی طینین است
 اسفناخ مثله سرد و در دم با ماء العسل مطلق لطن و مخرب بلغم است تخم خرقه خام در بول مسهل است
 تخم خیر لسانی که قسی از شربق است مثل تخم خرقه است طبع بهندی متعی گویند طبع او با عسل طینین لطن
 منقی اسهال است از قنول رویه لوز طوک و دام شیرین باشد و مانند او طینین اندر آنکه تازه مسهل است کرسه
 بزبان بهندی شربق شیرین آب قیق مسحق او با ماء العسل مستقی و طینین اسهال است روغن نیلوفر خوردن او از درم
 است بچین روغن سوسن تر و مسهل صنف از پنجه درم مسهل بخوردن و طینین است بهالیدن بزبان و او مفرط و
 طینین لطن نیلوست نفع میرشد اشند بهندی چه گویند کرب بدن است لیسر که کراش و آن کند است بهترین
 طینین است و پنج حالبس نجاست بهندی سنبها گویند در دم او آب برک او نوشیدن آب گرم منقی است
 سینه ساکله بهندی سلارین گویند و مثقال یاده اوقیه آب گرم طینین لطن است بیشتر تا نه یک اوقیه یا ل
 اسهالی با لار عسل میدید آب طبع سابق یک درم غار بقون طینین لطن است حمل عصاره پنجه درم طینین
 است و مثل انیسون حمل مسج هزاره مسج حجت البیان بچین طینین است احتقان بلغم نوج اخلاط بلغم است
 قنار الحار احتقان بصاره و با ماء العسل و فخلط از ظهر خایر پین است نافع و حج ظاهر است بود در جلی مسحق او با
 مسهل طینین است حرق تخم زرد تیزک مثله طبع بزرگتان که بهندی السی گویند و طبع با عسل طینین است بوره
 و بلغم البجید که نمک خمر است و کون که زرد نیز گویند و در قی شد آب و تخم کرب هر یک از اینها که شیان سازند با
 ماء العسل طینین لطن است و صابون مثل اشان است نیلوفر قوی تر است در اسهال از نفثه بود و
 قطره از تنوعات یعنی درخت شیر در در مسهل می گویند فصل و او از درم در ادویه مفرده در در مسهل است

میکنند تا به سه ماه و اکثر آن شش ماه نیز یک فصل ششم در طریق دادن جلاب منقرایی روز اول
 بنفشه تخم کاسنی را زیاده پوست تخم کاسنی را زیاده هر کدام دو مثقال زرشک منقی سه مثقال عناب هشت دان
 پستان سی دانه جو شاییده صاف نموده با قند بنوشند غذا برنج و تخم و با چوز مرغ و زیره و دارچینی آرد و روز قند
 شیر عرق بیدمشک عرق کاسنی تخم شترتی و آن تخم است مثل تخم ریحان اما بقدر نصف تخم ریحان شود یا
 بلنگو که اسپنول است بنوشند روز دوم بنفشه تخم کاسنی پنج کاسنی را زیاده پنج مثقال که طبعی بیهندی گویند
 تخم کثوث که بیهندی اکاسیل نامند منقی زرشک عناب پستان جو شاییده صاف نموده با قند حل نموده
 بنوشند غذای شربت آخر روز بر قرارد روز سوم شاه پسته آلو سیاه تخم شندی سبزه افغانه بر روز دوم بنوشند
 صاف کرده یا زنجبین بیاشامند غذا و شربت آخر روز برستور گلاب زیاده سازند روز چهارم سنا و کی و تخم
 مثقال گل سرخ بلبله کابلی از هر یک سه مثقال این چهار دارو هر اجزای دو درم افزوده جو شاییده و
 اگر هو اگر م باشد خیساییده صاف نموده ماده مثقال زنجبین ده مثقال شیر خشک حل نموده بیاشامند شربت
 ده مثقال عرق بیدمشک گلاب تخم شترتی آخر روز بنوشند غذا برستور درین روز با تا طعم طعام شربت
 بنجور و صبر کنند و اگر عمل خوب کرد که بدن پاک شد اعتنا مسهل ندارد و اگر تمام دفع نشد و خلط باقی مانده
 روز دیگر از متضجات که در روز اول دوم و سوم نوشیده شده بر بند با لطف و حدت آنچه طبیعت اند زیاده
 سازد که مناسب و لائق داند و اگر در بدن غلط غلیظ و فاسد باشد روز پنجم این حب بر بند محوره یک دانگ
 غار لقیون ده دانگ صبر سقوطی نیم مثقال پوست بلبله زرد یک دانگ گل سرخ مثل را زیاده یک دانگ
 کوفته بنجی آب را زیاده تازه یا گلاب حب سازند سحر فرود برند از عقب خواب زود از بی این جلاب روز
 مسمن بنوشند بنفشه سنا کی گل سرخ کاسنی را زیاده شاه پسته پوست بلبله زرد تخم کثوث پنج مثقال آلو سیاه تخم شندی
 زرشک شمش و آن خوبانیست عناب پستان جو شاییده صاف کرده یا زنجبین شیر خشک بیاشامند و در طبع
 و شربت بنجور و شربت آخر روز غذا بر قرار اگر اعتنا بحسب باشد نیز در او به چند چه سهرم ترا از حب است
 صفت آن غار لقیون دو دانگ محوره یک دانگ با جلابی که بود در یک قاشق اول بنوشند فصل
 به مضمون در طریق دادن جلاب بلغم روز اول بنفشه را زیاده تخم کاسنی کاو زبان شاه پسته پوست کاسنی را زیاده
 لبست دانه پستان سی دانه جو شاییده صاف کرده با قند بیاشامند غذا بنجور آب بگوشت جوان سنا و
 بلبله کوفته یک سال امت با زیره و دارچینی زعفران آخر روز قند سفید گلاب عرق را زیاده تخم بلبله بنوشند

بنفشه
 کاسنی
 بلبله

روز دوم انیسون و آن بادیان رو میست تخم کرفش بر روز اول فضا نموده جو شاییده صاف کرده با قند
 ده مثقال بنوشند غذا و شربت هر روز برستور اندک گلاب اضافه نمایند روز سوم اسطوخودوس تخم کرفش
 دوم افزوده جو شاییده صاف نموده با قند دو مثقال و اصل آن ده مثقال گل قند است که در تموز
 آفتاب ترتیب یافته باشد در آتش بیاشامند غذا و شربت آخر روز برستور روز چهارم بسفنج منقی و
 قطور یون و قیق منقی هر یک دو مثقال روز سوم افزوده جو شاییده صاف نمایند یا زنجبین حل کرده بیاشامند
 روز پنجم داروی روز چهارم گل سرخ بلبله کابلی از هر یک دو مثقال جو شاییده صاف نموده با قند غسل حل
 کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز برستور روز ششم بنفشه تخم کاسنی را زیاده کاو زبان بانگو اسطوخودوس
 بسفنج منقی پوست بلبله کابلی انیسون تخم کرفش از هر یک دو مثقال گل سرخ سه مثقال عناب هشت
 هشت دانه پستان سی دانه آخر روز برستور روز هفتم سنا و کی بنفشه گل سرخ تخم کاسنی را زیاده کاو زبان
 بانگو انیسون از هر یک دو مثقال انیسون در کتان لبست بسفنج منقی پوست بلبله کابلی انیسون تخم
 کرفش از هر منقی از هر یک دو مثقال عناب لبست دانه پستان سی دانه جو شاییده صاف نموده زنجبین
 ده مثقال و شیر خشک ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا و شربت آخر روز برستور اما بعد از ظهر بنجور و شربت
 روزی بیاری راست اندهند در آن روز بادیان بر بند که با لیا صفا و بان با هم بلغم حج نمی شود و زنجبین کاسنی
 جمع نتوان کرد بواسطه آنکه او را م پنج برساند و در پنجم روز استراحت بود شربت بانگو هفت مثقال شربت اما
 عذب مثل عرق را زیاده دو مثقال گلاب لبست مثقال تخم شترتی دو مثقال بیاشامند غذا برستور روز نهم تخم
 کاسنی دو مثقال را زیاده دو مثقال کاو زبان بانگو شاه پسته انیسون قطور یون و قیق مویز منقی هر یک دو
 مثقال عناب لبست دانه پستان سی دانه جو شاییده صاف نمایند گل قند اصل حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز
 ده بنفشه دو مثقال بسفنج منقی پوست کرفش هر یک دو مثقال بران اضافه نمایند جو شاییده صاف نموده با قند
 اصل ده مثقال حل کرده بنوشند غذا و شربت آخر روز برستور روز یازدهم حب بر بند از محوره یک دانگ غار لقیون
 دو دانگ ترب نهم مثقال مسهل یک نیم دانگ را زیاده یک دانگ گل سرخ و منقل و انیسون از هر یک یک دانگ
 کوفته بنجی آب را زیاده تازه حب سازند و آخر شرب فرود برند و خواب زودند از عقب آن جلاب از سنا و کی
 بنفشه دو مثقال گل سرخ سه مثقال پوست کرفش دو مثقال تخم کاسنی را زیاده بانگو شاه پسته
 اسطوخودوس بسفنج منقی هر یک دو مثقال انیسون سه مثقال در کتان لبست تخم کرفش پوست کرفش

هر یک دو مثقال غناب بستی و آن سه پستان سی دانه جو شانه صاف نمائند باز پنجین دو مثقال شیرت
 ده مثقال حل کرده بیاشامند غذا او شربت آخر روز بدستور اما تا پنج صبح طعام و شربت می بخورند و اگر در محل کند
 روغن گل سرخ روغن بابونه زهره گاو نیم گرم بشکند و با آن آب چوب بخورد آب یک پیاله نیم گرم بنوشند و
 شیانی از بوز و ارغنی و صیابون از هر یک یک مثقال شکر سرخ سه مثقال ستاره کی دو مثقال نمک گل سرخ
 خطمی گل بنفشه از هر یک یک مثقال کوفته بخوبی شیانی سازند و استعمال کنند و شیانی بخار نشیند اگر احتیاج
 بنا شد بیشتر در او بر بند صفت آن غار لقیون نیم مثقال تربیزیم مثقال محمده یک دانگ با جلاب مذکور
 بیاشامند در پیا اول باقی روغن شود فصل ششم در طریق دادن جلاب سودا روز اول بنفشه تخم کاسنی
 رازیانه گاو زمان بالنگوشا هترو تخم کثوث منقی از هر یک دو مثقال غناب بستی دانه پستان سی دانه
 جو شانه صاف نموده با قند سفید ده مثقال بیاشامند غذای خود آب یا گوشت جوان مرغ یا زیره و زعفران
 در آب چینی آخر روز قند سفید عرق بید مشک ده مثقال گلاب ده مثقال تخم بالنگوده مثقال بنوشند روز دوم
 پوست تخم رازیانه اضافه نموده جو شانه صاف نموده با گل قند حل کرده بیاشامند غذا او شربت آخر روز بدستور
 روز سوم اسطوخودوس دو مثقال پوست تخم کرفش دو مثقال اضافه نموده جو شانه صاف نموده با خمیره
 بنفشه اصل حل کرده بیاشامند غذا او شربت آخر روز بدستور روز چهارم اسطوخودوس بسفنج فستقی بلبله
 کابلی تخم کثوث منقی هر یک ده مثقال اضافه نموده جو شانه صاف کرده با گل قند حل کرده بیاشامند غذا او شربت
 آخر روز بدستور اما در آخر آن خمیره خشکانه که بپندی گوگرد کوفته اضافه کنند روز پنجم قنطاریون دو مثقال فنا
 نموده با خمیره بنفشه دو مثقال گل قند ده مثقال حل کرده بنوشند غذا او شربت آخر روز بدستور روز ششم
 افیتیمون در کتان لبته سه مثقال اضافه نموده جو شانه صاف بطریق روزهای دیگر عمل آرند روز هفتم اگر در
 قاروره نفیجی باشد این تلین بپزند سنا کی اسطوخودوس دو مثقال بسفنج فستقی دو مثقال پوست
 بلبله کابلی تخم کرفش دو مثقال پوست تخم کرفش سه مثقال دقیق افیتیمون سه مثقال در کتان لبته گل
 سرخ بوز اول اضافه نموده جو شانه صاف نموده باز پنجین ده مثقال شیر خشک ده مثقال حل نموده
 بیاشامند غذا او شربت آخر روز بدستور سردا و محمده یک دانگ غار لقیون دو دانگ نافع است بلبله
 اضافه نمایند روز هشتم استراحت کنند شربت بالنگو و شربت انار عذب عرق بید مشک گلاب تخم بالنگو از هر یک
 دو مثقال بیاشامند آخر روز غذا بدستور روز نهم اسطوخودوس بسفنج فستقی دو مثقال پوست تخم کرفش

دو مثقال منقی ده مثقال بوز اول اضافه نموده با گل قند حل کرده بیاشامند غذا او شربت آخر روز
 بدستور روز دهم اسطوخودوس بسفنج فستقی پوست تخم کرفش هر یک دو مثقال افیتیمون چهار چهار مثقال
 در کتان لبته پوست بلبله کابلی دو مثقال قنطاریون دو مثقال دقیق بوز اول اضافه نموده جو شانه
 و صاف نموده با خمیره بنفشه ده مثقال بیاشامند شربت آخر روز همان ترتیب منفع بپزند تا نفع تمام در قاروره
 پیدا شود بعد از آن حب بد بند برین صفت صبر متوسری نیم مثقال غار لقیون دو دانگ محمده یک دانگ
 تربیزیم مثقال شتر قنطاریون نیم دانگ لاجورد دو دانگ مصطکی دو دانگ انیسون یک دانگ گل سرخ یک دانگ
 مقل یک دانگ کیترا نیم دانگ کوفته بخوبی حب سازند وقت نیم شب بخورند اگر بود نامل بگری شده باشد
 وقت معتدل بود سحر بخورند و از پی او جلاب از سنا کی پنج مثقال گل سرخ سه مثقال بنفشه دو مثقال
 رازیانه دو مثقال گاو زبانه دو مثقال بالنگو دو مثقال اسطوخودوس دو مثقال بسفنج فستقی دو مثقال پوست
 بلبله کابلی دو مثقال افیتیمون سه مثقال در کتان لبته منقی ده مثقال غناب بستی دانه
 جو شانه صاف نموده با ترنجبین و شیر خشک ده مثقال گلاب حل نموده بیاشامند غذا او شربت آخر
 روز بدستور چون عمل دیگر کند روغن با لنگه و شیانی عمل نماید با آب چهارم در آنکه اسمان را کی باز
 باید داشت تدارک و علل حالها بده که در استفراغ پدید آید و آنند باز در اشتقاق اسمان چون افراط
 کند و علل داروهای مسهل که کار بکنند در آن چهار فصل است فصل اول در آنکه اسمان کی باز
 باید داشت بدانکه هر گاه که در تمام استفراغ گردد و تشنگی پدید آید وقت باز داشتن اسمان آید هر گاه
 که تشنگی پدید نیامده باشد اگر چه در او کار بسیار کند هنوز نباید ترسید و باز نباید داشت و بسیار داشت
 که تشنگی از پس دارو پدید آید همه راست استفراغ نباشد و لیکن بعضی را سبب گرمی و خشکی معده دیگر
 باشد تا بعضی را سبب گرمی و تری دارو و بعضی را سبب حرکت خلط صغرا و می پس هر یک از تشنگی پدید آید
 این اسباب یا را نگاه باید داشت که تشنگی سخت شود و اسمان یا نازده شده باشد واجب بود ترسید باز داشتن
 آن و بدانکه هر گاه در او خلط را که بر و خلق استفراغ تمام گردد و استفراغ خلط دیگر آغاز گردد در حال باز
 داشتن متوقف اگر دارو از برای استفراغ صغرا خورده است استفراغ صغرا گردد و اسمان با تخم آغاز گیرد
 باید داشت که افزای میکند و اگر بعد از آن که صغرا و بلغم را رانند و گاه بسودا بر افراط از حد گذشته باشد چون کار
 با اسمان خون خطرناک بود نباید داشت که هر گاه که در او خورده شود خلط را که استفراغ خلط را در ریه

اصطلاح

و اگر هنوز وقت دار و مانده باشد خلطی دیگر را که نیک تر است بخشد استفرغ کردن گیر و مثلاً اگر دارو باشد که با استفرغ سود اقلی دارد و سخت استفرغ سود کند پس استفرغ سود پس استفرغ بجز پس استفرغ خون اگر چه خون از بلغم سود اقلی تر است آفرید کار بارک و تعالی از ترن مردم این قوت نهاد است که خون را نگاه دارد و بر او نهد از هر آنکه حاجت بدان بیشتر است و غذا را استی است و تن بران بر پاست و هر گاه که دارو قوت طبیعت را ضعف کند و بروی قهر کند خون از وی بستاند کاری با خطر باشد باین سبب نگاه داشتن قوت اندر استفرغ با هم ترازد استفرغ باید داشت از هر آنکه هر گاه که با استفرغ حاجت آید و قوت ضعیف شده باشد مغز ضعیفی قوت پیش از مغز آن خلط باشد که استفرغ آن میکند هر گاه ضعف پیدا آید اندر حال استفرغ باز باید داشت اگر چه هنوز از خلط بسیار مانده باشد و هر گاه که ضعف نیاید تر سرد استفرغ تمام باید کرد فصل دوم اندر مدارک استفرغ و علاج حالها بود که در استفرغ پیدا آید هر گاه که مسهل استفرغ تمام کند و از پس آن فواق پیدا آید پس فلول اندر روغن گل و آب سرد بنهند و برهند و طراف بر و مال یا نور بندند و در نهایی عطسه آورند در بینی و مندر هر گاه که سوزش و حرارت پیدا آید در آب پس فلول و پیدا آید بار و روغن بادام و یا روغن منتر تخم که در حجم بر مندر هر ساعت بخورد تا هر گاه که از خوردن فلول ریجا تولد کند هم بدین لحاظها مذکوره در روغنهای دیگر و روغن کچالو که باشد تسکین کند پس اندک چند کثرت از این لحاظها در روغنهای خورده باشد و اندک مسکه باب سرد استمنه بخورد و روغن چینی دارو است هر گاه که از خوردن او ریگی پیدا آید رب آبی و سیب بخورد و آب سرد غسل کند و آب سرد بر سر بریزد از خوردن فرنیون سرد سوزش و یا سرد و تشنگی پیدا آید روغن گاؤ و مسکه و لحاظها در روغنهای دیگر و کلاب مسکه کرده و کشتاب بار و روغن بادام و صمغ عربی را باید بالا اسفالی بریان کرده و صفای نموده هر شربت که باشد هر کدام باشد بیدار و آب سیب انار و مشور بای مرغ همین سودا را در افراط فرنیون را کشتاب در روغن گل و صمغ عربی و گل از می با تران است و صندل و کلاب و کافور بوئیدن باید در هر گاه که پس از داروی مسهل خون بر آید شراب انگوری یا شیر تازه یا میزنده چنانکه شیر فروتر باشد و میخورند یا مغز دارو زائل گردد و پیاز بسکه پرورده پیش بستن را که از دارو یا تولد بار قرار چون مسهل بخورد و جبال کند در دنف یا در روغنش بستن و پاشند و بهم کشیدن معده و سستی پیدا آید لیشانی زهر یا بجهت تشنگی فروز و در وقت حال مصطلکی سوده باب خوردن معده را قوت گرداند و در عمل آرد و یاری دهد بسیار بود که چینی

اصول علاج
که در استفرغ
پیدا آید
مثل فلول
یا سیب
انار و مشور
بای مرغ

چون آبی و سیب بخردن معده را قوت دهد پیش نشین باز دارد و دارو را بقدر معده مائل سازد و عمل در آرد جالینوس می گوید که شخصی را سقمونیاد او در شانزده ساعت استفرغ نکند پس او را اندر معده خویش در ریانت که گویا با هم می کشد می فشارند گویند او زرد شد فرمود که تا میوه قابض بخورد در حال آن سخت زایل شود استفرغ نباید کرد سبب آن بود که دارو در معده مانده بود خلط را با انجامی کشد و میوه قابض هم معده را تقویت کرد و فرایتم آورد و بعد برانند و در روغن و مسکه هر گاه این تدابیر نیز نافع نیاید و تمدد پیدا شود و چشمها پر خون و در روی کت بسوی بالا کند و پیشان شود و چیزی بر نیاید و در اعضای که تشنگی پیدا آید البته فصد باید کرد و اگر این اعراض نباشد و در وی قوی بود نیز فصد لازم باشد و اگر چه بعد از سه روز باشد زیرا که اختلاط کرده آید حرکت بهم آن بود که بر وضوی ریزند و سبب ریش بر رویا اما س شود و با اعضای رطوبت مفرقی رساند و در غیر مسهل وی تعدیل مزاج کافی بود و احتیاج تجرک و فصد نباشد مگر آنکه می شود که آن هنگام فصد لازم بود و اگر دارو از معده بدین طریق فرود و وسیل براندن کند فقیه معده را پاک باید کرد چون دارو در ریزد از آن تجویض در جها ما و المسل گرم خوردند و بانگ آب در معده گذشتن دارو از معده است که بیخ گرانی نکند و تاب و سوزش دلی نباشد و از آرزوی بوسی دارو نهد و اگر قوی و اسهال هر دو اقتضای کدام را شایسته بناید که دیگر آنجا که از افراط یکی می باشد و اگر بعد از اسهال فوق پیدا آید چون آمدن گیر و پیاز هر حیوانی چهار چوب روغن گاؤ و نافع آید و یا لجمار و روغن گاؤ و مسکه و لبنیات در باز داشتن مغزت حدت دارو و مش عمل عظیم نافع آید هم بخوردن و هم پالیدن بر شکم و دست و پایی و در روغن سوزش و پاشند و ضعف و تشنگی این روغنها را و نوبت و کشتاب بر روغن چرب کرده و صمغ عربی بر روغن چرب نموده و آب آبی و سیب و انار و زرشک و سیاق و شور بای می چرب فرجه و خمر آب سرد و تشمتن در آن آن سیب است فصل سوم انور یا زرد استن افراط اسهال که از دارو سستی کار یعنی دارو سستی افراط کنند دستار از نفع نخل و پیاز از نفع ران بطنها یا بنواری بار یک پیچید و آغاز چیدن نخل از نفع ران باید کرد و باید پیچیده فرود آوردن تا سردست و سرد قدم و تریاق فارق یا فلوئیا و دادن اگر ممکن باشد بگر نایه یا عود و تاعرق کند و آب گرم در زردا من او باید نهاد خاصه سوی لشت و پیاز چودت کرده بر گرفت و سر از جیب بیرون کرده تا بخارات بر او نهد و عرق پیدا آید که عرق افراط کند شراب سیب و شراب آبی و شراب انار و یا طباشیر میباید و او آب آبی و آب مورد تراندر اندر اما باید بالید

اصول علاج

سقمونیا در کشکاب حل کنند استفراغ کند لیکن پس ستوده نباشد مگر ضرر شود بکار دارد و گاهی بکلی
 یعنی تند سقمونیا را دهند بداند که اهل تنم و کسانی را که از دارو گریزان بود و علاج و دواها بکنند باید کرد و بکم خوردن
 بطلای و دیشان اسهال باید کرد و بعد از دارو خوردن که اگر اسهت داشته باشد سداب پودنه و کرفش و
 و گل خراسانی هر کدام که باشد بکوبد و گلاب چکانده می بویند و اگر از پیش گفتن این نباشد باز و با به
 بند و چیزی قافض چون آبی با گل سور و حب را اندر جلاب گلاب دارد که توام او سخت باشد پیچیده فرو
 برد و همچنین با غسل اگر مجروح باشد زابت دهند و آنچه بان باشد که دفع ترش در جاب خشک نهند در یک شب
 با مراد آب زرد صافی بر سر او آمده باشد و غلیظ است شده آن آب را است و او تسکین حرارت کند و اگر
 بیشتر خورده شود طبع اجابت کند اگر اندکی سقمونیا اندروی حل کنند و اگر سقمونیا اندر آب سرد و آلودگی در آب
 تمزیدی یا در شراب لوی یا در آب انار و یا در جلاب حل کنند و با باشد صفت داروی که اگر اسهت ندارد آب پیاز
 و یک سیب زرد جلابی نهند که در وی سقمونیا موافق شربت و حدس طبیعت حل کرده باشد یا در آن جلاب بخورد
 و از آن آلوده چند بکار در آن طبع اجابت کند و هیچ کراهت طعم از نداشته باشد صفت داروی تر بود که اگر اسهت
 و تریدیم گرفته یک شربت اندر صوم آب بچوشانند چون بیخاه رس اندک سقمونیا در وی حل کنند و شکر در آن
 تا شیرین شود پس آبی یا سیب پاره کرده اندرونش نهند یک شب و با در آبی بشیر و قند زده بخورد و صفرا و رطوبت
 لختی استفراغ کند آب انار شیرین و ترش را که با شحم او را کوفته باشد افزوده و شکر در و اندکی حل کنند مسهل
 لطیف است لیکن کسی را که اندر خلق و سینه در شتی باشد نشاید مسهل لطیف کردن را گرم نکند و شہوت را ساکت
 نکند صفت آن سقمونیا یک درم مفر تخم خیارین موز تخم کدو از یک پنج درم رب السوس یک درم ترنجبین
 که تخم ترنجبین است و در آتیه سقمونیا با مفر تخم با یکجا سوده و آب آبی ترش صافی درین ترنجبین کند چنانکه او را
 بنوشند و با لاش نرم بچوشانند و بقوام علی بشود و همچنان سقمونیا در وی حل کنند و بسترش این جلد در از ده
 شربت سبک و شش شربت متدل باشد صفت حب السهل که اندر تنهای غرق و صفراوی توان داد
 سنج بخورد که اگر رب السوس نشاسته از هر کی یک درم تر برده درم متدل سفید و دوام و نیم کافور با نوازه
 حرارت داند درین جلد شیرین نیم درم و کترین دانگی سقمونیا مشوی داخل کنند شربت یک درم حب که اندر چکا
 صفراوی توان داد گل سنج جلا شیر از هر کی نیم درم عصاره زرشک درم سقمونیا مشوی دانگی متدل
 سفید دانگی کافور اگر حاجت باشد بیشتر شربت و کترین جوی باب کاسنی حب کند جلد یک شربت

باشد گوشتش عمو که مسهل است صفت آن رب سیب سه درم تر بود یک درم تخم سقمونیا مشوی نیم درم مسهل
 بخورد عود خام نیم درم جلد سه شربت باشد طبع نرم کند و موده را قوت دهد ناطف مسهل و آن صلو است
 صفت آن ترنجبین که باخته پالوده بقوام آورده نیم من سقمونیا مشوی یک مثقال اندر با لاش نرم
 کند و سفید بقیه مفر نیز افکنند فیما بین هم است مقدار یک اوقیه شربی نیک باشد دیگر ترنجبین یک مثقال آب
 آبی گذارند و اگر ترشی نه دهند باب غوره گذارند مطبوعی مسهل خداوند زله را سود دارد و در نطفه خشک بخورد
 پنج سون تراشیده نیم کوفته ده درم در یک من آب تر کنند یک شب پس با لاش نرم بچوشانند تا به نیمه آید است
 درم ترنجبین در وی حل کنند و با لاش یک شربت باشد صفت مسهل که عذر رسمی از سبب نگاهداشته شدن و
 شتر سنی بزنجی که شاید نگاهدارد صفت آن صمغ حب الحفر آن را ملک البطم کوبند از صمغ مقدار یک درم
 یا درم و با مقدار دو دانگ یا چهار دانگ سقمونیا یا میزند بخورد طبع اجابت کند مسهل شتر
 که شتر سنی را نگاهدارد ستر تخم صمغ حرام درم انیسون نیم درم مفر با درم چهار درم بوینده با یکسبب
 مسهل عطشی لطیف صفت آن مسهل یک مثقال شکر و مثقال هر درم با درم بسایند و درت خواب بپا
 سرد بخورد و بخورد طبع نرم کند و موده را سود دارد و دیگر پیش از طعام ده دانگ بخورد خشک بخورد طبع نرم کند
 سود دارد و جوین زرگر یا کوبید چاب نیم پرشت پیش از طعام بخورد طبع نرم کند و آغاییدن روغن نقل خشک
 اخراج کند فصل دوم در دکان جلاب کدو کان و پیران بدانکه در وی کار چنانکه بگوید کان توان
 داد و همچنین پیران نیز میتوان داد لیکن اگر موده بدن محتاج شود و ضرر در شربت با سه
 تلین دهند و اگر بدان کار تمام نشود شربت با می مسهل که قوی نباشد بهر حب مسهل که قوی نباشد اما باید جا
 مناسب است و در کدو کان اول اگر دانه شیان و قبل طبع را نرم کند و همچنین در پیران دانه اطلال
 علاج کند بهترین در پیران علاج حقیقت است بواسطه آنکه ضعف و بیوشی نمی آید و کدو کان را شیر خشک
 در نیمین دخیار ختم مناسب است و همچنین در پیران و در اطفال رب پیرانی و غار یقون مناسب تمام
 دارد و در کدو کان جهت کدو کان قرص بسیار شرم و غیره بنفشه و جمن بنفشه و عروق بنفشه و عروق
 خیار شیرین مناسب است و پیران یا رجات خون ایاری جالیوس و ایاری فقرا و در اسبک تلخ و ایاری
 دوش مناسب بود اما شربت کدو در پیران بهترین دارد و اگر است که بفرم که گفته بخورد و در
 فصل سوم در جلاب دکان کسانیکه عادت بخوردان کیفیت دارند چون افیون و شراب و دیگر

اگر محتاج شود در رنگی و شرابی را خوردن تنگ بوقت دیگر اندازند و آن تنگ را بر روغن بادام حرب کرده
 بخورد و یا روغن گاو تا بپوست و قبض او دفع کند و در شراب آب یا عرق بید مشک یا گلاب آینه شده
 مخزن نموده بخورد و بلغمی و سوداوی خود شراب تنها بر سر منفع است و در شرابی معتاد شراب را کمتر کند تا اگر
 کم کردن ممکن نباشد بشرط آنکه در ایام منفع میان روز یک سیال که بوزن یک قاع باشد نوشند و همچنین میان
 شب این در شراب انگور است اما اگر عرق باشد یا شراب انگوری یا میزند و عرق را با گلاب یا آب نم کند
 و اگر دائم الیز باشد بقدری که تواند کم کند اما در ایون اگر آن شخص ایون یکبار بخورد تا جای بسیار سهل و
 آسان است و همچنین در آن که سینه و یا بخورد بواسطه آنکه وقت را بگذراند و در آنکه ایون بسیار بخورد
 بسیار مشکل است مگر آنکه محقق از مصلحت کند و در ایون مصلحت منفعیات داخل کنند یا مقویات
 قلبیه صده مثل زعفران و تخم کرفش و روغن چینی و مصلکی و قرفل مثل این ترکیب فله نیا که مسهل در کتاب
 قرابادین یکی مذکور است و در کتاب دیگر زیدیه شد آن فله نیا مسهل مثل دوار المسک است تلخ ایله
 جات و جها بخورد و وقت ایون بگرداند و بخورد آنکه ضعف آرد بلکه همچنین که سه چار دست برآید ایون بخورد
 تا نصف بنار و دو لب چار دفعه سرد نماید و برای نرمی شکم ایون بهتر از ده دانه آنجاست که دو قاشق عمل
 را شربت کرده در آن نجیبانده باشد **فصل چهارم** در دادن جلاب بمردی که رمی باشد اگر تخم
 بر سر باشد حاجت بمسل روغن ملای بهتر از از حقه نیست و نشان نیست و اگر تخم در شکم داشت مانند
 آنجا مسهل دادن سخت و دشوار است مگر قشاق سخت باشد و فزونی شود آنجا بزیلیات علاج نیست و طلاهای که
 بمسل باشد بسیار است و اگر تخم در امضای اسافل باشد او را مسلمات نرم جویند آنجا ترس نجیبانده در
 وقتیکه مسهل نرمی و بنداز مقویات دن و باغ و جگر البتة فاضل نباشد و اگر در اندوز در او بار روغن زرد
 بماند مقوی و در آن روغن دار داخل کنند و بر فاده حکم نموند و بهترین علاج در آن الطویه الطفت است
 و کمتر از متاخره باشد که اخلاط در آنجا تبدیل باجمل که غذا است نفع شود و حاجت مسهل باشد **فصل پنجم** در
 جلاب بخوردی که تب دار و اگر تخم کردن شکم و دادن جلاب تمام شود روز بخوان را پیدا کند هیچ وجه در بخوان
 را مسهل تلین نموند و غیره بر بز بخوان در تمام مناسب است شربت بنفشه و قمر بنفشه تلین و جو شانه
 و غیره بنفشه در تمام بلغمی جو شانه که در افغ بلغم باشد غیره بخوان به بندیدن روزها که مسهل نموند و
 چهارم نگاه سوم بود و ششم یازدهم چهاردهم و هجدهم و بیست و یکم تا چهل روز بخوان پیدا کند چون امراض

از چهل روز گذشت بهر وقتی که طیب خواهد و مناسب حدس خوردند تلین و مسهل بدو مسهل و تلین
 که تمام مناسب است شربت و ترنجبین و گنقد و غیره بنفشه شربت بنفشه و قمر بنفشه و جو شانه
 که سارگی در آن باشد گلشن مناسب است و مسلمات و تلینات آن بمنفعیات داخل کنند و در غلب
 قائل و غیر غلب خالص و اثر پیچ شربتی بهتر از آب انارین است حکم نیست و گله در آب کشک که آب است
 مسوده داخل میکند و در پنهانی بلغمی تر بر روز تجلیل و حب بسیار بسیار مناسب است و در تب سواد
 پیچ خیزه تر از سارگی و ایون و لاجورد نیست و در جو شانه مسهل مفر چون تخم کاسنی و بادیان گل
 سبز و بلبلیات مناسب بود و در تب سوداوی دوار المسک تلخ بسیار مناسب بود و در تب و موی بعد از فصد
 مسهل و بهر بهتر از آب تر بر و غیره نیست و اگر ضرورت شود یک نخود محووه مشوی در آن داخل کرده بنفشه
 و شیاف از تنگ و موم و شکر کخ سازند و اگر خواهد قوی تر شود سارگی داخل کنند و در شیاف روغن گل
 در شکم بویان **فصل ششم** در دادن جلاب بحوائل که در حوائل طیب محتاج به مسهل شود اول
 چیز ما نرم و تلین بر بند مثل بنفشه و شربت بنفشه و غیره بنفشه و همچون بنفشه و اگر معده ازین محتاج شود
 پیچ چیز مناسب تر از فلوں چهار شنبه نیست که ضرر ندارد و با سانی دینی چشیش شکم را فزود آرد در داد و حوائل
 البته موز داخل کنند که ملبانی صیت نفع دارد و مسهل است و بهر وجه تلین بحاله مناسب است تمام دارد و در تمام
 نیز نافع است **باب ششم** در قانون ترکیب ادویه مسله و مقدار شربت و مرکبات آن بر هشت فصل
 است **فصل اول** در قانون ترکیب ادویه مسله و مقدار شربت آن چون حاجت مندی افضا
 بدوای مرکب بحیث آن بود که مرض و ماده که رفع و دفع آن مطلوب است بخوبی بوده باشد که دوائی
 مفروبی در آن وقت یافته نشود که تدارک آن تواند نمود تا چار آن دو ابا بگیرد مرکب سازند تا مطلوب
 پیوند و ترکیب آن است که از کدام از آن ادویه شربت تمام گیرند و مخلوط سازند و همین عدد ادویه بکار
 برند مثلاً دو مرکب از صبر و خنظل و غار یقون که در نیدین صفت صبر دو درم و صبر نیا یک درم خنظل
 نیم درم غار یقون یک درم که مجوده چهار درم و نیم درم شد که نیمی آن مخزن ربع باشد یک درم و نیم صبر درم
 است مقدار شربت بود یا آنکه ربع شربت مفرده مذکور مطلوب است یکمیز بدین طریق صبر نیم درم و نیم
 ربع درم خنظل نیم درم غار یقون درم مصلیات درم کرده آماده سازد و در واجب کند و بعد از این شربت
 گفته بقراط و جالیوس که حمام پیش از دو مسهل واجب است یک روز تا دو روز با سه روز بخواند

اصطلاح
 در کتاب

قلج و لقهوه و قویج بلخی و ریجی و تشنج استرخار اعصاب را سود دارد و در فضلها که در کرده و مثانه بود و در
 آرد و حیض بکشد و سسل قویست اعلاطش غار یقون و اسارون قردمانا تخم سداب فزونی قوه کرب
 مجید گویند و فاشک از هر یک یک اوقیه قنطاریون دقیق هشت اوقیه حنطیا نارومی شش اوقیه ماشا
 تخم کرفش از هر یک دو اوقیه سیخه قسط از هر یک سه اوقیه زرد عود طویل و اصل عرطف از هر یک دو اوقیه
 انجونا قنطاریون از هر یک دو اوقیه سنبلی الطیب بود و کوسه فطر اسایون که کاذریوس استقوریون از هر یک
 هشت اوقیه همه را بگویند و بنزد و با نگین مصفا بسزند و در ایام بیج بکار برند شربت از هر یک یک مثقال
 هشت یاده درم در الکسک طبع رطوبت معده را بر دارد و اسام جنه و تنگی نفس و عققان سوداوی
 را سود دارد و سسل میانه است اعلاطش استینطن رومی صبر سقوطی از هر یک هشت درم ریزینی
 هشت درم تاغناه زعفران تخم کرفش از هر یک چهار درم جذبید سکر کیدرم و نیدرم شکر یک درم سسل
 بسزند همچون فلا سفه قویج را بکشد اعلاطش خربا قرفه سادج هندی نقل در از پیش زنجبیل بلیله
 کابلی آله قنفل از هر یک یک مثقال تخم کرفش سنبلی زعفران مصطلک از هر یک نیم مثقال زرد مثقال
 سقمونیاده مثقال با نگین مصفا بسزند شربت دو درم همچون سکنجبین همه انواع صعب را بکشد و طایل
 سسل قویست اعلاطش سکنجبین تخم کرفش سقمونیانیم جزو سقمونیان را بروغن باو ام بسایند و سکنجبین
 حل کنند و سقمونیان سوده مذکوره را بان بسایند در بان تا هموار شود پس دار و با شکر بدان بسزند شربت
 از سه درم است تا سه مثقال همچون لوز سی صفا و بلغم اسهال کند بگیند سقمونیان ده درم منزه تخم مسقط
 درم باو ام شیرین پنجه درم شکر طبرزدیست پنجه درم زعفران یک درم شربت یک مثقال همچون المصغی سوده
 را سود دارد و علت های دوزن را پاک کند آواز صافی سازد و در بول کند خداوند در سپهر سود دارد
 سسل ضحاک است اعلاطش زردان بیرون کرده بست و پنج درم زعفران سینی سنبلی و ارچینی و ایشیشان از هر یک
 یک درم نصب الزریرة نقاح الاذخر علیک البطم مقل الرزق از هر یک دو درم و نیم مرو چهار درم نگین
 مصفا شانه ده درم مقل را البشرب صافی بمسک که نسبی از شراب مثلث است حل کند و مویز
 دانه بیرون کند یک لوز پس بگویند و همه بسزند شربت از جهت سینه و علت دم زدن یک درم با
 شربت زعفران از جهت معده و جگر سبز آب گرم و در بعضی شها و در شیشمان نیست و علیک البطم
 چهار درم است با سکنجبین و از جهت دفع مغرت زهر با شراب گرم دهند با سسل همچون غیرا

از رو با ازوی گل و انگشت و مانند آن هر دو خداوند در سراسر سسل قویست اعلاطش
 ایارت فیقراد و ازده درم بلیله کابلی بلیله آله از هر یک دو درم بلخ لفظی دو درم با نگین مصغی در شربت
 شربت سه درم تا چهار درم پنج بود همچون نخاج سسل سواد اعلاط غلیظ باشد سسل میانه است
 صفت آن بلیله سیاه بلیله آله از هر یک دو درم اسطیخ خودس ترید هر یک پنجه درم بگویند و سسل بسزند
 شربتی شقال همچون ترید قویج بکشد و در دشت و باد با را مفید بود سسل قویست سقمونیان
 یک مثقال زرد مثقال خربا قنفل زنجبیل و ارچینی قرفه نار شکر قنفل نقل از هر یک درم
 ده مثقال مجوه بگویند و سسل بسزند شربتی پنجه درم باشد همچون سسل قویست ترید سست درم بنفشه
 ده درم نمک هندی هفت درم رازیانه و انیسون مصطلک هر دو درم و پنجه درم السوس هفت درم
 بوغن بادام سست درم دو درم بگویند و سسل فایده بسزند شربتی پنجه درم همچون سورجیان
 قفسر و مقاصل عرق النساء را مفید است سسل میانه است صفت آن سورجیان سفید شش
 درم بوزیوان با سیرنج پوست یک کبوتر یک کمانی شیخ هر یک دو درم پوست بلیله زرد هفت درم کرفش
 رازیانه ورق خا نقل سفید نمک هندی صتر هر یک درم نیم ورق گل کشتی خشک محو زرد زنجبیل
 هر یک سه درم ترید پنجه درم روضن بادام هفت درم سسل سود پنجاه درم شربتی از هر یک درم تا پنج درم
 باشد فصل پنجم در ذکر جوبات مسهل بدانکه چون ماده در دماغ باشد اگر راست آن حباب از پایو یک
 بزرگ بسازند تا زرد رسیده بماند و اگر در ماده در بند کشاده اطراف باشد حبه یک سازند تا زرد حل
 شود و با اطراف بر سرب ریون سسل صفا است سسل ضعیف صفت آن سقمونیان دو دانگ ریون نیم مثقال
 گل رخ یک دانگ بنفشه یک دانگ صبر ده دانگ مصطلک یک دانگ رازیانه یک دانگ کوفته بنجینه
 بوغن سیرج سازند و چون از بند خشک بگیرند و آن خوشبوی مقوی قلب مسکن حرارت است و از بند
 بگیرند که بر گهای تازه از آن برمی آید و آن سسل مثل شمار باشد و آن البشیر از کنت سید میگویند آن
 صفا آنهاست و سحر کوزند و بر بالای او مطبوع فواک بخوشند قویست حشمت سهار که در مصل
 بلغم بود صبر سقوطی یک درم ترید پنجه درم ریون چینی دو دانگ سقمونیان یک دانگ غار یقون دو دانگ
 شوم خنفل یک دانگ مقل ازرق یک دانگ گلشن یک دانگ زنجبیل رازیانه یک دانگ کوفته بنجینه یا با رازیانه
 سرت حبه سازند و بعد از عشا بنوشند و بخوابند و صبح مطبوع ترید پنجه درم سسل قویست حشمت سهار

مسهل حود بود لاجورد مسول یک درم صبر سقوی یک درم غار یقون نیم درم بلخ سندی نیم درم
 ریون چینی نیم مثقال سقوی نامشوی دو دانگ تخم خنظل نیم درم بلبله سیاه دو دانگ مصطکی یک
 دانگ زنجبیل یک دانگ بنفشه یک انگ مقل ازرق یک دانگ کوفته بخته باب شاهتوت چون
 کنند بنوشند سحر را باب رازیانه نیز وشکر و صبح بر بالای آن مطبوخ افیتون نبوشند جهت برقه حب
 شیطنج مسهل قویست ادباج مفاسل و لقه و دق لاجورد و طمست بکشاید تر برده درم صبر سقوی
 بست درم زنجبیل حرول سفید شیطن و ج هر یک دو درم قنصل در از قنصل عقر قره هر یک درم نانین
 درم بکوبند و آب کنند تا بشیر شتری سه درم باشد حب ایارنج مسهل قویست تنقیه و بلخ کنداز
 بلغم داخله غلیظ و مرصه و سکه و مسهل و غشاده را مفید بود صفت آن ایارنج فیکر از هر حب الیس هر یک درم
 غار یقون انیسون هر یک نیم درم تخم خنظل نمک بندی هر یک دانگی و نیم بکوبند و آب رازیانه بشیر
 این یک شربت باشد حب ایاره علت سردی را مفید بود ایاره فیکر استش درم بلبله زرد
 چهار درم نمک بندی دو درم و نیم بکوبند و آب کرفش بشیر شتری دو درم درم باشد حب مسهل
 قویست ادباج ماده را و امراض دماغ و طمست عین را مانع بود صبر سقوی هشت درم پوست
 بلبله زرد درم گل سرخ نیم درم کثیر مصطکی سقوی ناز عفران هر یک سه درم بکوبند و آب فرج بشیر
 شتری دو درم باشد حب شنبلیله و عدس هر یک صقوی سه درم تر بر مصطکی پوست بلبله زرد درم
 هر یک درم بکوبند و آب بشیر شتری یک مثقال بود حب صبر مسهل قویست ادباج نقرس
 مفاسل دق لاجورد و لقه را مفید بود تنقیه و بلخ کند از بلغم صبر سقوی مثقال تر بر یک درم حبل الخیر
 انیسون هر یک نیم درم تخم خنظل بلخ بندی هر یک دانگی و نیم مقل صبر کثیر هر یک دانگی آب کرفش حب
 سازند حب اسطوخودوس صبح و دایم و امراض بلغمی و سوداوی را مفید بود بلبله زرد کالی هر یک
 نیم درم تر بر هشت صبر سقوی شش درم اسطوخودوس افیتون بسفنج غار یقون هر یک سه درم تخم خنظل
 یک درم قنصل بودند هر یک درم بکوبند و آب بشیر شتری سه درم باشد حب
 اصطنج یقون مسهل قویست صداع بار دارا مفید بود تنقیه دماغ کند از بلغم بلبله کالی شش درم
 آمد افیتون غار یقون سقوی ناز هر یک سه درم افیتون نیم درم ایاره فیکر از هر حب هر یک هفت درم
 قنصل یک درم تخم کرفش اسارون انیسون دو درم بکوبند و حب بشیر شتری یک مثقال باشد

حب افیتون مسهل سودا بود و قویست افیتون دو درم غار یقون تر بر خراشیده بروغن بادام
 چرب کرده اسطوخودوس بسفنج هر یک درم بکوبند و آب رازیانه بشیر شتری این شربی باشد حب
 افادیه مسهل صفت است قونج بکشاید و با بشکند و طبیعت نرم کند زنجبیل قنصل دار چینی قنصل در از
 قنصل نازشک مصطکی هر یک درم و نیم سقوی ناز سه درم مجموع بکوبند و بشکر بشیر شندی و حب سازند و قنصل
 خود در جری ازان دستی اسمال کند حب ششوی مسهل قویست اسمال صفرا و بلغم یا سالی کند افیتون
 بلبله زرد از هر یک دو درم سقوی ناز یک بندی از هر یک یک درم زعفران نیم درم صبر دو درم حب کند
 شربت دو درم و نیم حب المیتین یعنی بوی دهنده مسهل قویست ایاره فیکراده درم تخم خنظل قنصل درون
 با و یک عصاره قشاد الحار از هر یک نیم درم فریون ده درم جذبید سیریل طلیت سکنج جاویش شیطن
 خاکیز خردل از هر یک یک درم صمغ را باب کرفش حل کنند و دار و با بشکند و حب کند شربت سه درم
 حب لفظ خذ از لقه و نقرس و قونج و بیماری های بلغمی را سود دارد و با بشکند مسهل قویست
 بلبله زرد تخم خنظل ما نیز برده هزار اسفند جذبید تر از زردت مقل اشق سکنج جاویش صفت سدا لفظ
 سفید از هر یک نیم درم صمغ را بنفط حل کنند شربت دو درم باب گرم حب فریون مسهل قوی است
 خداوند استرخار و قنصل را سود دارد و در طبها خام که با عصاب فرو داده باشد بیرون آرد کثیر و غار یقون
 تخم خنظل فریون سکنج مقل از هر یک یک درم صبر دو درم حب سکنج مسهل قوی است خداوند
 داو از انور در درک و پین گاه را سود دارد و کثیر تخم کرفش هزار اسفند از هر یک یک درم سکنج مقل
 از هر یک یک درم ایارنج فیکراده درم تخم خنظل غار یقون از هر یک درم شربی ازان دو درم
 حب زبل مسهل صفت است قونج رازد و بکشاید زبل الذیب چهار و نیم درم تر بر نیم درم تخم کرفش
 انیسون از هر یک سه درم شربی سه درم حب غار یقون مسهل قوی است سه دانگ بشکند خداوند
 استفاد بیمارهای جگر را سود دارد و کثیر افیتون صبر از هر یک شش درم غار یقون چهار درم سقوی ناز
 سه درم نظر سالیون انیسون سا بوس تخم کرفش دو قواز هر یک دو درم شربت از دو درم سه
 درم حب مقل مسهل صفت است خداوند بواسیر و شقاق را طبع نرم کند و مخدر را موافق بود و کثیر
 بلبله کالی بست درم مقل ده درم کثیر انی درم انجیر سی عدد انجیر را آب بشوید نیز نذ تا آب سرخ شود و
 انجیر نخبه بیالانید و مقل و کثیر امد اخل کنند و بدان بشیر شندی حب کثرت بر حب درم حب صلی

مسهل قوی است هر آماسی و خنازیر نوی که باشد بر دیگرند بنبل سلیخه حب بلبلان اسارون مصطکی
 دارچینی زعفران از هر یک یک درم صبر شاهره دو درم اسطوخودوس شحم خنظل از هر یک پنج درم سلیخه
 دو درم حب کهنه چنجه رسما است شربت دو درم و نیم باشد حب ابن الحارث پتهای بلخی را بر دو درم
 در بلخی را بر دو درم سبوق سفید سیاه آرموده اند لبه شربت نائل کننده است بگیرند بلیله سیاه بلیله زرد و صبر
 انزوی عقل بکلیج شحم خنظل از هر یک پنج درم خردل سفید سیاه شونیز زیره کرمانی نمک سنگ علك و می از هر یک
 یک درم عقل بکلیج را در آب حل کنند باقیات در طاس روغن داروهای خشک را بگویند و بدان بسپارند
 جها کنند چون میل هر یک را در یک شقال بخورند و طعام زیر آن خورند و حب بهرامی استقالی را
 سودا و صبر دو از ده درم افیتون شش درم سقمونیا چهار درم سببل سلیخه تریب مصطکی از هر یک دو درم
 زعفران یک درم فاریقون سه درم همانند درم شربت سه درم فصل ششم در نقوعات مسهل طریق
 نقوع است که شربت را بنجیاستد با این طریق که در روز نیکوب کنند و بنجی را در قین نمایند و تمام بگذارند
 صبح بایده و صاف نموده شربتی مثل ترنجبین یا شربت در آن حل کرده با زصاف نموده بیاشانند
 نقوع که صفرا و پتهای را دفع نماید بگیرند و شربتی یک اوقیه مویز منقی یک اوقیه سارگی نصف اوقیه
 بنجیاستد سه را در یک نیم رطل آب و صاف نموده دو اوقیه شکر در آن حل کنند با زصاف نموده بیاشانند
 نقوع صداع سوداوی را مفید بود آنستین دو درم صبر سقظری شش درم بکونید و با سه
 رطل آب گرم در ظرفی در روز در آفتاب نهند و شب جای گرم بعد از سه روز صافی کنند یا بست درم
 یاده درم روغن بادام نوشته نقوع نو عدد یک مسهل ضعف است مسهل صفرا بود و صداع گرم
 را مفید بود و پوست بلیله زرده درم آلبی سیاه عناب هر یک بست عدد سبتان سی عدد و شربت
 بست درم بنفشه تخم کاسنی تخم کاهو هر یک سه درم خیار شنبه ده درم ترنجبین ده درم لبه رطل آب
 گرم شبانه در بنجیاستد در رطلی از آن بیاشانند نقوع فواکه مسهل صفرا بود آلبی سیاه کنگی هر یک بست
 عدد ترنجبین و نبات هر یک ده درم در یک من آب بچوشانند و بکار برند نقوع که او را بول و کشت
 تخم بوزه کوفته هفت درم تخم کرفش انیسون را از یانه هر یک دو درم نیم بکونید با سه رطل آب در ظرفی کنند و در
 آفتاب درازند چهل درم از آن بیاشانند نقوع دیگر مسهل ضعف است صفحت امراض بقا عاده
 را مفید بود و روغن را از فضول پاک کند آلبی سیاه سبتان هر یک سی دان طائفی بست درم

تخمندی بست درم زرد آلو خشک سی درم تخم کاسنی کثوث کشیزه نیم کوفته هر یک سه درم در ظرفی کنند
 و آب بر آن ریزند در آفتاب نهند و شب را بجای گرم باید داشت بعد از سه روز چهل و ام نبات ترنجبین
 بیاشانند فصل هفتم در سفوفات مسهل و سردار و صفت سرداوی صفرا مسهل قوی است سقمونیا
 یک انگ و نیم ریون چینی دو انگ یا نیم شقال بر سر بطورخ فواکه انداخته بنوشند سرداوی کنگی که در سبوق
 تریب اضافی کنند مسهل قویست صفت آن تریب شقال غار یقون ملح هندی دو انگ ریون چینی دو انگ
 سقمونیا دو انگ سرداوی سووا که با بطنج افیتون دهند مسهل قویست صفت آن غار یقون نیم درم تریب شقال
 ملح هندی دو انگ سقمونیا یک انگ نصف سفوف بلغم صفت آن تریب درم شکر درم یک نیم درم از شوق
 بوقت سحر با آب گرم بنوشند تمام خلط بلغم بیرون آرد و اشتها پیدا کند الفباغ خنظل سبب برین طریق بخورند
 سقمونیا که در دجک و تیج بر مسهل میانه است اخلاطش گل سرخ هشت درم زرشک پنج درم سببل مصطکی
 عصاره غافق اسنتین رومی ریون چینی از هر یک دو درم ققاح از خراسان رب لیسون دو درم با
 سکنجین بخورند سقمون که طبع فود آرد و موده را سودا و در و فضول از تن بیرون آرد و بر سر و کرسی
 خوردن رو بود مسهل ضعف است اخلاط آن مسطکی یک درم و شکر دو درم شربت چهار درم و اگر شربت پوست
 بخوردن پاک شود سقمون که مده را سودا و درم خورد در آزار و در پاک کند اخلاطش بلیله بلخی
 اوله پاک کرده رنگ کالی از هر یک ده درم تریب سفید کوفته بنجیته سی درم فانیله همه داروهای شربتی دو درم
 سفوف که با الجبین دیند خداوند آماس جگر را که از گرمی بود سود دارد اخلاطش بلیله زرده درم
 تخم کسبه تخم کثوث تخم خیار باد رنگ از هر یک دو درم لک منسول ریون چینی از هر یک یک درم سقمونیا
 نیم درم و این یک شربت است فصل هشتم در نقوعات مسهل لعوق خیار شنبه ذات الریه
 و ذات الجنب را سودا و درم اخلاطش فلوس خیار شنبه خجانه درم در اندک آب گرم حل کنند و بیالانند
 کثیرا بی درم صغ نجیدرم سوده یا قلاده درم مغز بادام شیرین کوفته ده درم نبات سوه بدان رشند
 و مقدار سی روغن بچکانند و بر بنده و لیسر شند تا روغن دروی آینه شود بکار دارن لعوق سبتان
 ضعف است جهت خوب حلق و سرفه ذات الریه و ذات الصدر سودمند بود اخلاط آن سبتان
 فرب بست عدد مویز طالیفی سببانه چهل درم فلوس خیار شنبه در متقال فرج مشک نیم کوفته چهل درم روغن
 را درش رطل آب بپزد و در رطل همان بعد از آن از دست بماند و صاف کنند و نیم من قند سفید

بر سردی کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است لعوق زوق اسهل ضعف است سوخت
 بود جهت رطوبت سردی که در سینه و شش را داخل غلیظ را با کثرت آن ایر سازد و فاشک از هر یک
 هشت درم ایر سارا نیم کوفته کند و با سه رطل آب بچوشانند تا یک رطل باز آید از دست بالند و صاف کنند
 و نیم من قند صاف کرده بر سر آن کنند و بقوام آورده بنوشند این یک شربت است فصل نهم سکنجین است
 اسهل سکنجین ساده که اسهال مفرکند و تب را از ایل گردانند و تشنگی بنشانند و بلغم پاک کند و محرور را مویز
 بود لیکن باه را مفر بود و بالاسه حریره می خورد جهت تسکین صفرا و اسهل ضعف است ضعف وی است
 قند صاف کرده یکین و سه که سفید راج من بر سر آن کنند و نیم من گلاب اندازند او را آن بود و در یک
 سکنجین نیز در بقوام آورند و سه که در اول باید کرد تا چون تمام شود سه که تمام نشود سکنجین سه که
 اسهال مفر کند و اسهل ضعف است اخلاطش سه که دانگین باشد که با اندازه سکنجین ساده که کند
 لیکن گلاب بیشتر کند مقدار صد درم یا نیم من اگر شکر یک من باشد چهار درم مقمونی و چهار درم عصاره
 قند الحار در خرده کتان بست در یک افکن هر ساعت به اندازهای شود و درم پنج بادیان و یک درم پنج کرفش
 با آن در افکن و بقوام آورند پس خرده و پنجا از دست بردارند شربت یک و نیم یا گلاب یا اجالت و او قه بر نهان
 ده درم است و در یک شربت یعنی خوراک باید رب دانگی مقمونی یا باشد و انگلی عصاره و قند الحار و اگر عصاره
 و قند الحار نباشد برل آن بارب بلبل کند و بارب شرب و درم پنج بادیان و کرفش اصلاح مقمونی است
 سکنجین که اسهال بلغم کند اخلاطش سکنجین بزوری بسازند لیکن سه که اسهل کنند و آن است
 که بسبل پرورده باشد و مقدار پنج آثار تخم مفر پاک کرده و حلیت یعنی شیره آن با سه که آب بیانند
 و نیز چنانچه رسم است و در پنجین بست درم رب تر بر در خرده بسته در یک افکن و هر ساعت به اندازهای
 بی کرد پس بردارند شربت ده درم یا پانزده درم صفت سکنجین که اسهال کند و خرد او را استعاره
 سودا و اخلاطش خل الخمره آثار آب صافی نیم من برگ مازیون تازه یک او قه در سه که آب غار کند
 یعنی نگاه دارد یک هفته پس بچوشانند با لث نرم یا لاند و یک من شکر طرز در افکن و بقوام آورند و اگر
 بعضی آب گلاب کند و پنج آثار را با کتر عصاره آبی آن یار کند سخت لطف شود این جمله است
 تمام سکنجین افیتمون خداوند ما لخواه ارا سودا و اسهل ضعف است اخلاط ان افیتمون
 سی درم در خرده پوری بندند جدا گانه بسفنج کوفته سی درم در خرده پوری نیز بندند و یک من شکر و

صد درم خل الخمر و یک من آب و در یک بکنند و چهار درم خرب سیاه کوفته بنجته در خرده دیگر بسته انگند و
 با لث نرم بچوشانند و کف بر او رند تا بر یک آن نخواهد رسید بعد از آن خرده افیتمون در افکن و در
 خرده بسته به انداز قوت دار و بیرون می آید چون تمام قوت باز دهد خرده قه از وی بردارند و بیشتر از
 نگاه دارند شربت از وی بست درم نافع بود فصل دهم در ایا رجات مسهل ایاره و فیه اسهل است
 امراض سرد و حده و قویخ و اوجاع مفاصل و فجاج و لقوه را مفید بود و صفت آن مصطکی زعفران
 بلسان سنبل سارون سیلخه در افلفل دار چینی عود بلسان هر یک دو درم صبر سقوطری مثل منخ چوب
 بکوبند و با هم بیاورند و یک مثقال از آن استعمال کنند ایاره جالینوس شحم خنظل غار لیقون اصل الفار
 بریان کرده مقمونی یا هر یک شانه درم بسفنج افیتمون مثل مازیون سیلخه فیه اسهل هر یک دو درم
 تر او قه طویل فلفل دار چینی جاوشیر و حیدر سیاه فطر اسالیون هر یک چهار درم کوبند و در مثقال زمین شربتی
 باشد ایاره کوبن و غار سسل قویست تقیه بدان از فضلات غلیظ از جبه کند و سکه و فجاج و لقوه و عرشه
 جز ام و در التعلب و در الفیل را مفید بود اوجاع مفاصل و برص و بوق و هم و در او قه عسل و سودا
 امراض کله و مثانه نیک بود صفت آن شحم خنظل نجدر بمصل الفار بریان کرده و غار لیقون و مقمونی و حاشا
 و خرب سیاه تیزی خراسیون جمله سیلخه فلفل سفید و سیاه در فلفل زعفران و ارچینی بکینج بسفنج حیدر
 فطر اسالیون زراوند سنبل حمانه نجیل حطیان اسطوخودوس هر یک دو درم افیتمون کما در یک
 مثل صبر سقوطری هر یک سه درم کوبند و بسبل سبزه شربتی چهار مثقال با جلابی افیتمون بسفنج
 و زوقا پوست بلبله کابلی و گاو زبان و اسطوخودوس ایاره و فوش مسهل قویست دار التعلب را
 مفید بود تقیه بدان از سودا و بلغم کند شحم خنظل کما در یوس بست درم صبر سقوطری نجدر منخ لیمان ده درم
 سبکینج جاوشیر هر یک شش درم فطر اسالیون زراوند حرج فلفل اریض سیلخه فلفل دار چینی زعفران حیدر
 هر یک دو درم چنانچه گفته شد بسیارند شربتی دو مثقال یا چهار مثقال ایاره سبج الریس خراج
 و سودا و مسهل قویست خرب سیاه یک درم شحم خنظل مثقالی صبر نجدر لمخ هندی درمی و نیم غار لیقون
 مثقال حجازی نیم مثقال رقیل درمی فلفل سفید مثقال نجیل دو مثقال حمانه اسارون حاشا
 بلسان سبج کرفش دو قه تخم گز هر یک دو درم گاو زبان ده درم تخم سیاه آصفه تخم و نمشک با نگو از ج نفع هر یک دو
 افیتمون درمی و نیم کوبند و بسبل سبزه شربتی یک مثقال باشد بعد از شش ماه بکار بندد ایاره ارکان

هر یک بست عدد خیار شنبه و ترنجبین هر یک پانزده درم مطبوخ خوارقیتون مثل سودا و بلغم غلیظ باشد
 پوست بلبله زرد درم پوست بلبله کابلی و سیاه هر یک هفت درم بلبله آمله هر یک چهار درم و ترنجبین
 ده درم آلو سیاه دو عدد کاو زبان بالنگو قافش اسطوخودوس هر یک سه درم بسفنج نیم کوفته دو درم قاقلیون
 یک درم افیتون دو درم قوعدیکر مسهل صفت است پوست بلبله کابلی و سیاه تر مندی هر یک ده
 درم بلبله آمله قافش آفتین کاو زبان بالنگو هر یک چهار درم آلو بست عدد موسیز قافش هشت
 درم سنا تکلی هفت درم اسطوخودوس کما قیطوس بسفنج هر یک سه درم رازیانه انیسون
 قرقل ساذج هر یک درمی قرقر خشک دو درم افیتون هفت درم بجز شانه و صاف کند خوارقیتون
 صیر سقوی هر یک درمی بلغم لفظی جبر لاجورد هر یک دو دانگ سخم سقوی دانگ نیم شکر درم
 بر سر آن بریزند تر مندی مطبوخ خیار شنبه مسهل صفت است اخلاط رقیق و صفراوی حار و
 دفع کند پوست بلبله زرد هفت درم تر مندی مویر طالیفی هر یک پانزده درم آلو سیاه عناب هر یک دو عدد
 درق گل پنجه درم خیار شنبه پانزده درم مطبوخ سوربخان اخلاط حرق و بلغم لزج دفع کند و ادواج مفصل میزند
 بود شانه هفت درم سنج نمک سوربخان روپاه تر یک هر یک پنجه درم ترید رازیانه سخم کاشنی بنفشه
 هر یک درم انجیر عناب هر یک ده دانگ پستان بست عدد گل خیار شنبه ترنجبین هر یک ده درم مطبوخ
 شانه هفت درم خاراوند کدو خارش را سودا و اخلاطش بلبله زرد پانزده درم سنا تکلی شانه از هر یک
 پنجه درم افیتون چهار درم باسیران چینی دو درم استین سه درم گل سخم سقوی یعنی سخم ساک بسفنج
 از هر یک سه درم ترید چنانکه رسم است و مقداری ترنجبین ترکیب کنند فصل دروازدهم اگر چه اطراف
 حج مسهل است لیکن در سردی و ذائقه کلی میکند اطفال افیتون مسهل صفت است خاراوند چینی سودا
 اسود دارد و سیاهی مویرانکا هدار و بادری صفت شود اخلاط آن بلبله کابلی بست درم بلبله آمله از هر یک
 ده درم سنا تکلی افیتون ترنجبین پنجه درم شیطی سه درم بسفنج دو درم انیسون تک لفظی از هر یک دو درم
 بانگین بسفنج شنبه تی چهار درم اطراف فصل شانه خاراوند کدو خارش و صفرا سودا و رطوبت
 است اخلاطش بلبله زرد سنا تکلی شانه هفت درم جز افیتون رومی یک پنجه درم کدو کشتش را کوفته او
 مذکوره داخل نموده بسفنج شنبه تی جدید که بعضی مردمان شانه هفت درم از هر یک نیم درم کدو
 بجای استین یک درم بلبله چینی دو درم حویث کثیر کند و کشتش بسفنج و بست درم بلغم

صفت خاراوند
 و صفرا

دهند و بعضی دیگر بلبله زرد کابلی و بلبله آمله و شانه هفت درم از هر یک جز کدو کشتش و همه بر روغن گاو چرب سازند
 و کشتش بسفنج شنبه تی چهار درم تا پنجه درم فصل سیر و سخم مسهل جو ازش سفرجل مسهل صفت است
 مقوی صفا و بلغم کثاید و بادها بکنند سفرجل رسیده یک رطل پاره کند و در دو من خل یا شربت یا
 بجز شانه و بعد از آن بکوبند و بسفنج زرد صافی کنند و بار طلی عمل بقوام آرنده آنگاه بنجیل و در اینی در
 قفل از هر یک دو درم اهل قافله در عفران هر یک سه درم مصطکی پنجه درم سقوی میاده درم ترید رومی در پنجه
 و در میان ریزند تا هم آمیخته شود آنگاه فرو گیرند در میان آتش خند تا بریان شود آنگاه چهار درم از آن
 یا یک درم سقوی نیم درم زنجیل بکوبند و بسفنج شنبه تی از آن یک درم باشد جو ازش
 تر مندی قوی بلغم و ادواج صده را سفید بود بوره ارمنی زیره کرمانی فطر اسالیون زنجیل
 قفل یک درم در نیم مغز بادام سداب هر یک ده درم سقوی با بریان کرده پنجه درم بکوبند و خرمادانه
 بیرون کرده بست درم شاربوزی در خل خرم خیار شنبه تا صل شود پس یا لایند و با عمل یا مینزد و او در
 بر آن بسفنج شنبه تی پنجه درم مثقال باشد جو ازش شربت یا ران مسهل صفت است و بروت صده
 و کدو را سفید بود قوی بلغم کثاید و بلغم نرم کند شیطی زنجیل قفل در قفل قوه قافله ضماریه کدو قفل
 ساذج نشانه مصطکی در چینی سنبل سیاه سخم کرفش رازیانه انیسون هر یک شش درم افیتون زرد
 هر یک و از ده درم سقوی نیم درم کدو کشتش درم کدو کشتش شنبه تی پنجه مثقال جو ازش طباشیر سفید آن
 درق گل سخم ترنجبین بکوبند هر یک شش درم طباشیر کثیرا هر یک دو درم نشانه سه درم بکوبند و آب ترنجبین
 همچون ساذج فصل چهارم در شراب با سه مسهل مثل شراب در مسهل صفت است حیات صفراوی سفید
 بود و تسکین عطش و ملین طبع کند درق گل سخم تازه چهار من و خرما آن طریقت بقدر نصف کوزه کند
 و ده من آب گرم بر سر ریزند و بجز شانه با طعم پوسه گل باب رود پس صافی کنند و هر یک من آب را درون
 بچاشنی نمند بقوام آرنده اگر مقدار آن که صافی کنند چهار من دیگر درق گل در آب ریزند و بجز شانه و صافی
 کنند پس با قند بقوام آرنده آنرا شراب درو مگر گویند و سه سال و فاده او پیش بود شراب بنفشه مسهل
 است صفراوی و سعال و ذات الصدور ذات الحجاب را سفید بود و ملین طبیعت و اورا بول کند
 بنفشه تازه یک من در چهار من آب بجز شانه و صافی کنند و هر یک من آب را درون قند بچاشنی نمند و
 بقوام آرنده خمیره بنفشه صفت آن برگ بنفشه سگ بماند و نیم من آب را یک من شیره تمند بر سر کنند

در آفتاب نهند شراب آنا رسول میانه است بگیرند آب آنا ترش در شیرین از هر یک یک تن ترش
 تراشید و نیم من کوفته دو اوقیه بر در او خرقه بندند در آب آنا افکنند و بجوشانند تا آب طعم ترید
 گیرد پس خرقه را بماند و بپوشانند و بیرون اندازند و یک من شکر بر افکنند و کف بردارند و بچرخ
 سقمونیا و خرقه بندند و یک درم زعفران در شربت افکنند و بمالند تا خرقه تنی گردد شربت یک اوقیه
 تا دو اوقیه شراب آنا رسول ضعف است آب سیاه صد عدد و عاب که کافی دانه بیرون کرده سی عدد
 خرمایندی پاک کرده هر جا خرمایندی است مراد آن خرمایندی است اوقیه دو اوقیه بر در او گانه در خرقه بند
 درم در پنج من آب صافی پیروز تا دو هر دو یک پیرماند سیالانند و سی آنا ترش بکنین و نیم من شکر
 افکنند و کف بردارند و یک درم سقمونیا نیم درم زعفران در وی ریزند و نگاهدارند شراب تر بر سول ضعف
 است اسهال بلغم کند بگیرند بر بپوشند گزیه تراشیده نیم کوفته صد درم در شیشه کنند و آب صافی بر سر آن کنند
 چنانکه پنج انگشت بالا آید و بر او پاشند و سه روز در آب نهند و سیالانند دیگر باره آب تازه کند و سه روز دیگر
 در آب نهند و پنجین آب تازه میکند تا بر در پنج شیر و مانند پس یک من شکر ترین آب نهند و بقوام آن شربت
 دو اوقیه تا سه اوقیه اگر سقمونیا بر نهند وقت حاجت صواب باشد اگر بدان بادیان کنند بهتر باشد و اگر
 ترید است درم زنجبیل نیم کوفته بار کنند اسهال بهتر کنند شراب انستین من سهل ضعف است
 معده ضعف را سپرز را و جگر و صلب اسود دارد و طبع نرم کند بگیرند شراب کس سمن انگبین معفاک من
 شراب را بر آتش نرم کند و انگبین در وی افکنند تا بگذارد بگیرند نقطه مطکی از خرمایندی سمن گلیخ
 صبر غاریقون از هر یک دو درم آفتابین روی هفت درم زعفران یک درم همه بیکوفته در خرقه بندند
 درین شراب و انگبین افکنند و جوش چندان بدهند بسیار همه در قراب کنند و با خرقه در دهفت روز
 در آفتاب نهند و هر روز آن خرقه را بخینانند و در آن شراب افکنند و روز هفتم خرقه بیرون آرند و شراب
 بوقت حاجت بکار دارد از شربت یک اوقیه و قه بانگی شکر بنفشه پرورده سهل ضعف است خداوند سرفه
 گرم را سود دارد و سرد را نرم کند بنفشه تازه و قاع او یعنی بنری ته گل دور کند بر یک جز و بنفشه و جگر
 در خرقه کوفته بر افکنند و بمالند چنانکه گل شکر در آفتاب درازند و بپوشانند تا تمام شود گلکند مقوی
 معده و دماغ بلغم بود از او قسم سازند یک قلم است که در آفتاب قرار میدهند و ضعف آن ورق گل کسین
 خمد سفید برین من یا نصف من هر چند کثیر ورق بود و قوتش بیشتر بود در هم کوفته از غزال که را بنده عمل کند

در آفتاب گذارند تنی و یک آنست که در آتش نهند و صفت آن ورق گل یک من و قند ربع من در دیک
 کرده آتش دهند و کف زنده تا مخلوط شود و فصل پانزدهم در اقراص مسهله قرص طباشیر نرم
 مسهل است طبیعت را نرم کند و حمیات محرقة و سعال و تشنگی را سفید بود و طباشیر دو درم
 ترنجبین مغز تخم خیارین و کدو هر یک درمی و نیم نشاسته صمغ عربی خنکاش سفید کثیرا هر یک نیم درم
 یک بند و به نصاب بنکوبه شند و شربت شقالی با شکر قرص بنفشه سهل صفا و بلغم بود و صدراع درم را
 سفید سهل ضعف است بنفشه دو درم ترید یک درم پنج نمک یک درم بلبله زرد نیم درم سقمونیا بیان
 کرده نیم درم آنک بکوبند و باب بپوشند و این شربتی باشد قرص گل سهل ضعف است اسهال صفا کند
 بیه نزل سخن دو درم رب السوس نیم درم سنبل سه درم سقمونیا سه درم مطکی دو درم لبر شند و اقوا
 سازند شربت و نیم با جلاب و آب سرد بکار برند قرص مافریون سهل ضعف است کسافی را
 تب گرم طبع خشک باشد سو دارد و طبع فرود آورد اخلاطش مافریون مدبر آرد و جو بلبله زرد
 شکر بزرگ در راناست شربت یک شقال با جلاب یا شربت بنفشه دهند اقراص غاریقون سپرز
 غلیظ را بگذارد اخلاطش غاریقون بچرخد طباشیر انیر باریس از هر یک دو درم گلکسچ چند درم صفا
 غافق سنبل نمک منسول ریوند چینی پوست بیخ کر در سر که فر غار کرده و خشک نموده از هر یک یک درم نیم
 اقراص کند از آن اقراص دو درم با سنگین دهند فصل شانزدهم اندر تویر شافنا که مجرب بود
 را پاک میکند و شیاف ماده نزدیک را فرود آورد و فصل آورد و اثر گذارند اگر شیاف را از او بر دانه
 سازند قوت آن بران حد برسد که از قعر تن با دماغ فضل آورد و هر دو درم کسین تمام ترین ضعف است
 پشت و کمر گاه و درد میرین و حوالی آن باشد و برای هر شخصی شیاف خود و بزرگ موافق آن سازند
 طریق ساختن شیاف آنست که اجزا را کوفته با قند سیاه و نمک آمیخته بچرخد تا از نو بدین طریق است
 که قند سیاه را بر آتش گذارند تا قوام الماء بقدر هم رسانند و اجزا نمک آمیخته بقدر آنست که شربت
 بندند اما بدانکه داروهای که اندر شافنا بکار دارند بیخ گوشت است یکی در او خشک است و آن کسینی
 است چون بوره و نمک برگ سداب خشک بزرگ بود و کوی خشک و زیره بنفشه و سقمونیا و سقمونیا
 و سرگین موش و عصاره قنار و الحار دو درم با صفتها است که آنرا اصل باید کرد چون کبکبج و جلاب و شربت
 و حقیقت سوم بطورها است که نخست داروهای خشک آن تر کنند پس بر شربت چون آبکامه و آبکامه

و طبع حلیه و آب ترب و زهره گاو و لعاب تخم کتان و شیر انجیر چهارم چیز پاک همه دارد و باید آن بسزیند
 چون انجبین بقوام آورده ترنجبین و دارو هاست که آنرا ناکوفته و قفل بکرده بگیرند و آنرا بشکل اول
 شیاف تراشد چون سابون در چنین و آن مردیست و ترب و انواع آن و بدانکه صبر را پنج و صبر را نر
 و اندر حقیقه داخل کنند پس چون خواهد که شیاف بسازد و او با کوفتی را باید کوفت که باید نر کند یا با پن
 یا تانید و با چنین بسزیند و اگر باشد صمغها آنرا حل کنند و اگر ریاح غلیظ را میفید بود زهره گاو بوره قنار
 الحار هر یک دو درم بگیرند و بشکر نهند و بعد یک محرمی مزاج را میفید بود و در عقب سبلی که تقصیر کنند
 بکار دارند ترنجبین پنج درم بوره ارمنی صابون خطمی نمک هر یک دو درم بگیرند و بشکر نهند و بعد یک قونج
 طبعی را میفید بود یکین مقل شمع خطل مساوی بگیرند و بشکر نهند فصل هفتم در دواهای حقیقه در
 انواع داروها و چون داروی شیاف باشد لیکن فعل حقیقه قوی تر باشد و زودتر بجایگاه رسد و غلط
 غلیظ بالای تن فرود آرد و بد آن کسی را که طبع خشک و نایب باشد که او را بدان سبب بیماری سهل است
 و چون ضعیفی معده پیدا آید غلیان و ضعف بسبب دارو خوردن هم سرد خاصه که اسهال و نقل را دفع کنند
 چنانچه باید و غرض از داروی مسهل تمام نشود و او را حاجت بجز حقیقه نشود و کسی را که بر سر زخمی افتاده باشد یا
 دملغ اما سی باشد حقیقه سخت سودمند بود از مسهل از بهر آنکه ماده را از دماغ فرد که در آن را که حقیقت
 باشد با غلیان آید از دارویش از حقیقه شمرتی که معده را قوت دهد بیاید و اما داروی از معده باز دارد و اگر
 در دود کرده بود بیمار را بقفا و باز خوبانند و حقیقه بکار برود و سر بر بالش بلند نهند چنانکه گردن و سینه او
 افزاشته باشد و سرین او نیز بالای بالشی باشد و میان پشت او بر زمین و سینه بر بالش نهند حقیقه کند بیاید که
 که انگشتان و سر حقیقه را بر روغن چوب کند و خشک حقیقه را آهسته آهسته بنشیند و جبار باید که در آن خوردن کاه
 تا سه سال و علت ننگ و اگر در که در معده رفته زود بر آید حقیقه را معادوت کند یا بیکه در حقیقه اندک باشد که
 بوضع نرسد و بسیار هم نباشد که سستی و نفخ و بیقراری آرد باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی و
 اسهال خون آرد و اگر سخت سرد باشد با دفع که زواج است شود و اگر غلیظ باشد روده را آلوده کند شاز را
 رحمت دهد و برینا نند و اگر سخت رقیق منفعتی نکند و مقدار معتدل از جو شاییده که بر آفت حقیقه طیار کرده از پنجه شیاف
 است و آب سبوس و نظرون روده را از قفل پاک کند و طبع چقدر با زیست هم ازین فعل کند و هفت درم
 بوره یاده درم فایند که اخته دده درم روغن تازه تو بطنای صعب را بکشاید و اندر حقیقه ضارند در معده

و در دواهای صمد و بند پا و خال و نرسیده و قونج صعب بلغمی را از قنطور یون چاره نباشد از بهر آنکه همه غلظتها را
 لطیف کند و از غسل و روغن نیز چاره نیست و از تخمها تخم صلب و سبزرار اسفند و تخم سداب و زیره سخت
 نافع بود و اندر بعضی حقیقه از آب کاسه نیز چاره نیست و گاه باشد که سرگین کبود تر یا قنطیون یا جندب سترود
 بکار دارند و از بهر در سرد و شقیقه کمن و مالخویا و عرشنه و از بهر در حقیقه کوش از شمع خطل چاره نیست
 و اندر حقیقه صاحب مثانه بوره باید کرد و نمک از تپا محرقه روغن گل باب نیم گرم حقیقه و از بهر خداوند تپق کبر
 سن بلعایشی سرد کشتکاب حقیقه کند از بهر سوزش رودها دریش آن از طبع خشکاش و روغن حقیقه سازند و اندر
 شیخ حقیقه ایون و آب کشنده تر نشاید داد از بهر آنکه خرد و سستی تولد کند و باشد که نیم طلاک بود و ازین در
 بقدر شربت بگیرند و باقی جدس طبیعت اندیشه است که اب تقدیر یعنی بصد شقال کتیا تا بقدر نهند و متقا
 باقی با ندر بعد از آن بکار برند فصل هشتم در استفرغ و طلا یا محمد ذکر یا گوید و طلا یا که رخک مالند
 و طبع نرم کند موم و زینیت که از روغن سیدانجیر و موم زرد و در وی روغن زیت و شمع خانه کلسین
 سازند و عصاره قنار الحار یا شیره سفرم یا سقمونیا یا شمع خطل باز بهر گاه و داین همه با یکی از نیمه یاد و شتر
 بدین روغن نرسد و طلا کند و استفرغ تمام حاصل آید و اندر کتاب سکندری ذکر کرده و هر گاه که خداوند
 را طبع خشک باشد یا اندر شکم آس با شد بدان سبب طبع بار گرفته شود و روغن تازه باب نیم گرم دهند
 و بسیار از آن با سبک اندر نان و شکم و پهلوهای او بماند طبع کثاده شود فصل نوزدهم در ادویه
 مسهل اسرار اجابت بعضی کسان خصوصاً با بل تخم کر اجبت از خوردن مسهلات طبیعت ایشان
 نفرت داشته باشد حکمای بعضی ادویه دیگر را اختیار کرده اند که بطلا یا و ضاد تخم نرم گردانند جهت اطفال
 و شایخ و جماعت که عادت بخوردن مسهل نکرده باشد مناسب بود طلا سرفه نقل میکند این همه چهارت
 یک کف ترمس که آن با قدامت سیرت نیم کوفته مقشر سازند و آرد کرده در دیکس اندازند و یک سن شیر تازه
 بر وی بریزند آنقدر که بدو انگشت بر آید بالای ترمس بعد از آن کچیر زنده تا بقوام شیر بخورد پس روغن گاو
 داخل کنند تا آنرا بنهند و آن را در خرقه بماند و اگر برین را ضاد کنند اسهال صفر آید و اگر بر سر معده اندازند
 سود ابراند و اگر مابین الوریکن ضاد نمایند بلغم خام و رخ نماید و چون خواهد که اسهال منقطع گردد و در قنطیون
 ضاد را باب سرد بنشیند و این ضاد از اسهال کتوم اجابت جهت اطفال و شایخ و هر که مناسب آرد
 ضاد سلیمویه که چون بر معده اندازند قوی آرد و اگر بر نان ضاد کنند اسهال نماید و اگر بر عانه نهند بول بر آید

ادویه مسهل
 اسرار اجابت

عصفت برنج کابلی بپزید با رنگ گویند و عصاره قنار الحار از هر یک سه مثقال خربق سفید در رنگ
از هر یک چهار مثقال پسته پزید بر روغن زیت زده در دم سوم پزید سوم سادر روغن زیت بگذارد و باقی
او در برادران غلط سازند و کاندرا باین ضما و آلوده ساخته بر موضعی مطلق بکنند بلیله سسل و آن بلیله بود
که چون در دست گیرند سه سال کند و چون از دست بردارند سه سال نباشد صفت چنانست که طبا
بندوستان آنها را جوگی مینمایند اختراع کرده اند و این عملی لطیف است در بویه مفضل که یک حظل ششم
باشد آن حظل بگافد و در بلیله کابلی که بزرگ باشد داخل کنند تا چهل روز پس بیرون آرد و بچوختند
و همچنین بار دوم در حظل دیگر کنند و از بویه آن حظل جدا کنند و بار سوم در حظل دیگر کنند همچنان در بویه
باشد و آنجای که شکافت باشد بر بالای آن میند بگذارد و هر بار که بگذارد بگذارد و بچوختند و خشک کنند و اگر
نوبتی آرد دست گیرند همچنان بود که در وی سسل خورده باشد و چون خواهد که بلیله را از دست بگذارد و این
محرر است و این نقل است از کتاب تریقه القلوب فصل سیم از ساختن بار الجبین که بکفاری شرب
نی گویند تا اند شیر تازه با مثال سنگین بچوختند و بچوب بید بخیر نمی تواند تا بچوشت و بست در مکنگین ساسه
در ده درم آب غوره پزید کرده بروی باشد تا شیر اسرد و آب نیز از جدا شود و در خر قه انداخته چکانیزه
بگیرد و از هر سنگین حرارت اگر تخم خر قه درین بار الجبین بیکد و نیم حظل درم و دومی صندل سوخته و جبه
اندرین شربت بر بند بجايت مفید است سفوفی که مار الجبین که نافع بود صفت بلیله زرد و صفت
گل سرخ کثیر از هر یک انگلی و نیم سقمونیا انیسون نیم دانگ و اگر ازین صفوف حب کنند گنجایش دارد
خداوند در و جگر و سده را بار الجبین یا کاسنی و شاه تره دهند و یا آب بلیله نو در بیک بار الجبین از برای
بالخولیا و کلف و صرع و در الفیل بدینگونه بسازند بکثیر شیر تازه مقدار دانگی که آن را از خر قه سستی
گویند پیرایه اند روی حل کنند و بنوشند تا شیر بسته شود پس مقدار دو درم تک سفید روی افکنند
در خر قه انداخته بچکانند و مقدار شکر اندر و داخل کنند اندر میان روز باین سفوف دهند صفت بلیله
زرد بلیله کابلی بپزید از هر یک یک و ام اقیمون اسفودس اسفنج فستقی مسان الشور از هر یک
بندرم تک نیم دانگ و اگر در سنج سخت باشد در و نیز بکچین بزدوری موافق مرض ساخته انداخته
کنند و بدین ترتیب بار الجبین در هر درسه نوبت یک عمل بود و سگ بخدادی و میان هر نوبتی ناله
دو ساعت بود و بارانگی تک کار بر نود و یک هفتگی در پی بدیند و باز یک هفته سوخته شوند

و اگر بر کار شود هفته دیگر بنهند و کبریا گویند سفوف او دارد و با سسل بار الجبین با عیقا باید داد و مقدار
آن با اندازه باید کرد که اندر سه سال با فراط کند و با خطر شود و جهت آنکه فراط سه سال شود و آن با خطر شد
خاتمه در لطافت مسائل سهل اخلاط تلامه بطریق کلی نه جزوی که اسرار اطباست و از یک هفته که
پنهان میدارند اطریق منجیات و مسلمات در امراض چنانچه در حقی غیب که پیش از سبب آن
روز هفتم است هر روز تخم خیارین دو مثقال و شیره تخم کاسنی دو مثقال و شربت عناب و شربت
بغش با قرض طباشیر نرم دهد و عناب بیدانه و عناب بگوارین را در صغری است و در هفتاد عناب و سیستان
و اجاص تمر مندی و انبر بارلس و تخم کاسنی و تخم خیارین و شاه تره و بعد از سه روز تخم کاسنی
در از زیاده انستین از هر یک دو مثقال زیاده کنند تا پنج روز چون در قاروره نفع ظاهر شود مسمل ساسه
باید داد و در امراض بلغم ادرل نفع دهد پس مسمل منفع مثل گاؤ زبان و بالنگو و خوره از هر یک مثقال
بر از زیاده انیسون تخم کرفش از هر یک چهار مثقال مویز منقی ده درم انجیر سفید ده دانه پوست خراج زیاده
سج کرفش از هر یک سه مثقال پستان سی دانه بچوشتند و صاف نمایند کلنگین ده مثقال اضافه نموده
سه روز بنوشند روز چهارم باین جو شانه انستین روی اسفنج فستقی از هر یک اضافه نموده سه روز
نوشند زیاده کنند هر آنچه در چهارم زیاده کرده آگیر ترکی هر یک مثقال فستقویون دقیق اسفودس
یک درم زنجبیل یک درم بعد از نفع مسمل بلغم انجیر مناسب باشد بدو اگر نفع نیافته مسمل بدو باز
نفع نکورد و بدو تا آنکه نفع مسمل بیاورد زیرا که ایام را داخلی نیست در دادن مسلمات بواسطه آنکه عده
نفع است و اگر مسمل دا دو پاک نشد پس باز نفع نکورد را اخیر دهند و زیاده کنند بر آن زر انباد و کیمشال
در چینی مثل آن سسل الطیب مثله تا آنکه نفع بیاورد و بعد از نفع مسمل بدو غذا نخورد آب در منجیات امراض
سودا باید که بدانند طیب آنکه سودا از چه قسم خلط بهم رسیده و بچه سبب آن محرق شده پس تنها محرق شده بواسطه
ترکیب محرق شده پس روز بدو بنفشه دو درم شاه تره گاؤ زبان بالنگوره باو ترکیب و آن غیب الشعلب
است بپزید مگوی گویند تخم کاسنی تخم خیارین از هر یک دو درم عناب بست دانه پستان سی و قلسی
اصفغانی و آن خوبانی است ده دانه انجیر سفید ده دانه مویز منقی ده درم تمر مندی زر خشک پزید و بچوختند
ده دانه اوریاه و دانه بچوشتند و صاف نمایند و شیرین ساقه بشربت بنفشه یا گاؤ زبان آن
هر یک سوچ مثقال بنوشند و غذا سه روز مانع دهند و بعد از سه روز اقیمون در گتات بسته چهار مثقال

افستین رومی چهار شقال جده اسطوخودوس انبریک رشتقال انصاف نمایند و بعد از نفع سهل
 مناسب و بد و سود را را بچند وجه دفع کند هر چه نفع یافت دفع نماید بد آن که بود آن در باقی اثر
 زیاده نکند و با نفع نباید البته در سود اسهل میزد بود اسطوخودوس لطیف است بر طبع شود و آنچه تصنیف
 باشد باقی بماند پس نفع دادن و دفع کردن آن شکست و حکما ما تقدم سود را با آن چیز تشبیه کرده اند که
 میرسد صاحب آن جدا میکند و آن قسم سودای که از بلغم محرق شده باشد یا بنفس خود محرق باشد در آنجا
 حیویات بد بدگور کار شود و کفایت کند بر تهری و اجاص و آن آلوی است فقط و سودای که محرقه اصفا باشد
 و نفع آن حیویات بسیار نافع است و بعد از نفع در سود اسهل است از قسم حیویات یا مبدقات آن حیویات
 بعد از آنکه نیم برشت یا شربت تمام سهل بدید اگر شفای تمام حاصل شود یک روز فرصت دهد و بعد از آن در
 دادن منفعیات مشغول شود و السلام محمد مدین جوهر و الالباب سائلش و نیز در بیای در گران ارج
 یائش شار توفیق ایزدی با و که این بخار ب سود مند و این ضوابط اطفالون پسند که در تمامی سنین بود
 مشهور است در آن آسوده خاطران این فن در انشوران فارغمال این علم را تالیف امین دسترس
 فرصت نگشته است بهنگامی که از نینگ روزگار در یوزنگ چرخ کهن گذار سخن چون حقل بزبان نگو
 و معنی چون مصیبت بر طبیعت دشوار بود و تسوید آن در بیاض اوراق اتفاق افتاده تمام شد

خاتم الطبع

محرم حکمی که اصداد و متخالف را با هم استزاج داده و منقبت طیبی که باز الی امراض باطنه دست
 اعجاز کرده صلی اللہ علی خیر خلقه محمد و آل و صحبہ اجمعین الی یوم الدین اما بعد پوشیده باد
 که درین زمان فرخی عنوان کتاب دیاج ام العلقان تصنیف لطیف حق آگاه حکیم اما الی اللہ
 به مطبع فیض منج جناب نامی جمهور منشی نوکشتور صاحب واقع کانپور بارچیم در ماه
 جولائی ۱۳۹۳ مطبع رسیده فائده بخش خاص و عام گردیده چون حاصل کتاب
 بسبب نایابی جز یک نسخه در رس بدست نیفتاده لذا خاتم تصحیح قدم
 به جاده تبعیت منقول عن نهاده العذر سئول
 عند کرام الناس مامول



